

بینش  
گاهنامه کلامی، سیاسی، فقهی و اخلاقی  
شماره پنجم / ۱۳۹۳

# سلفیت و سلفیان

پژوهشکده حج و زیارت





نام کتاب: ..... سلفیت و سلفیان

پدیدآور: ..... پژوهشکده حج و زیارت

ناشر: ..... موسسه فرهنگی هنری مشعر

شابک: ..... ۹-۵۸۶-۵۴۰-۹۶۴-۹۷۸

تیراژ: ..... ۱۰۰۰ جلد

آدرس: ..... تهران - خیابان آزادی - نیش رودکی - سازمان حج و زیارت

تلفن: ..... ۶۶۴۸۶۸۸۲

فکس: ..... ۶۶۴۸۶۹۵۷

## فهرست

۱۳	.....	دیباچه
۱۵	.....	پیشگفتار

### آشنایی با گروه‌های سلفی

۱۹	.....	مفهوم «سلف»
۱۹	.....	مفهوم لغوی «سلف»
۱۹	.....	مفهوم اصطلاحی «سلف»
۲۱	.....	اقسام سلفی‌ها
۲۳	.....	گفتار اول: سلفیه تقلیدی
۲۳	.....	۱. زمان تبلور سلفیه تقلیدی
۲۴	.....	۲. ویژگی سلفیه تقلیدی
۲۵	.....	۳. عوامل پیدایش نگرش سلفیه تقلیدی
۲۵	.....	الف) عقب‌نیفتادن از شیعه در مصادر استنباط
۲۵	.....	ب) رسیدن به وحدت نظر در فهم نصوص
۲۶	.....	ج) جایگزین کردن خلأ استنباطی بعد از طرد عقل و عقل‌گرایی
۳۱	.....	۴. انشعابات در سلفیه تقلیدی



- الف) سلفیه تقلیدی مدخلی..... ۳۱
- ب) سلفیه البانی..... ۳۱
- سلفیت از منظر البانی..... ۳۲
- امتیاز سلفیه البانی..... ۳۴
- عناصر اساسی در سلفیت البانی..... ۳۴
- روش شناسی سلفیت البانی..... ۳۵
- عامل تفرقه بین مسلمانان نزد البانی..... ۳۶
- گفتار دوم: سلفیه اصلاحی (تنویری)..... ۳۷
- فرق بین سلفیت تقلیدی و سلفیت اصلاحی..... ۴۲
- گفتار سوم: سلفیه جهادی..... ۴۵
۱. نظریه پرداز سلفیه جهادی..... ۴۶
۲. اصول نظری سلفیه جهادی..... ۴۶
- الف) توحید..... ۴۶
- ب) ایمان و اسلام..... ۴۷
- ج) حاکمیت..... ۴۷
- نقد ادله تکفیر حاکم..... ۴۹
- د) جاهلیت..... ۵۸
- ه) مفهوم دارالحرب و دارالاسلام..... ۶۲
- و) تکفیر جامعه..... ۶۳
- ادله تکفیر جامعه..... ۶۴
- نقد ادله تکفیر جامعه..... ۶۶
- مخالفت رشید رضا با سید قطب درباره تکفیر جامعه اسلامی..... ۶۷
- ز) مساجد..... ۶۸
۳. اصول عملی سلفیه جهادی..... ۷۰

الف) جماعت.....	۷۱
مفهوم «جماعت».....	۷۱
ب) هجرت.....	۷۲
نقد مفهوم «هجرت» نزد سلفیه جهادی.....	۷۳
ج) تمکین.....	۷۶
د) کفر به طاغوت.....	۷۸
ه) جهاد.....	۸۰
و) تولی و تبری.....	۸۳
۴. مبانی سیاسی حرکت‌های سلفی جهادی.....	۸۴
الف) نظام‌های سیاسی.....	۸۴
ب) استراتژی تغییر، نزد حرکت‌های سلفی جهادی.....	۸۶
ج) دموکراسی در فکر سلفی جهادی.....	۸۶
د) قضیه فلسطین از دیدگاه سلفی جهادی.....	۸۷
ه) زن در نگاه سلفیه جهادی.....	۸۸
۵. انتشار حرکت‌های سلفی جهادی در عصر کنونی.....	۸۸
۶. شخصیت‌های مهم سلفیه جهادی.....	۸۹
۷. کتاب‌های مهم سلفیه جهادی.....	۹۱
۸. منشورات گروه الجهاد و جماعت اسلامی.....	۹۱
۹. تبعیض سلفی‌های جهادی در حکم به جهاد.....	۹۱
سلفیت جهادی و لزوم تحول در جامعه اسلامی.....	۹۳
مقدمه.....	۹۳
ضرورت تغییر در جامعه اسلامی.....	۹۳
پیشرفت اعجاب‌انگیز اسلام.....	۹۴
عوامل پیشرفت اسلام.....	۹۵



۱. عوامل مربوط به خود اسلام ..... ۹۵
۲. رفتار خوب مسلمانان ..... ۱۰۱
۳. تلاش برای وحدت و یکپارچگی ..... ۱۰۴
- انحراف از مسیر اصلی اسلام ..... ۱۰۴
- دیدگاه‌های مختلف درباره تغییر در جامعه ..... ۱۰۵
- سید قطب و لزوم تغییر در جامعه اسلامی ..... ۱۰۵
- ضرورت اعاده حیثیت امت اسلامی ..... ۱۰۵
- لزوم ترسیم راه برای تغییر و تحول در جامعه اسلامی ..... ۱۰۶
- ضرورت الگوپذیری از يك نسل نمونه ..... ۱۰۶
- واکنش‌ها به افکار سید قطب ..... ۱۰۷
۱. واکنش علمای الازهر به افکار سید قطب ..... ۱۰۸
۲. واکنش سلفی‌های تقلیدی ..... ۱۰۸
۳. واکنش حوزه‌های شیعه به افکار سید قطب ..... ۱۰۸
- الف) دیدگاه امام خمینی علیه السلام ..... ۱۰۸
- ب) مبانی شهید صدر علیه السلام در ایجاد تحول جامعه اسلامی ..... ۱۱۰

#### نقد و بررسی مقالات یک اجلاس

- پیش نشست اجلاس ..... ۱۱۵
- مصطلح السلفية، حقیقته وصلته بالاسلام الصحيح ..... ۱۱۶
- مصطلح السلفية، حقیقته وارتباطه بالاسلام الصحيح ..... ۱۲۵
- حقیقة السلفية وصلتها بالاسلام الصحيح ..... ۱۴۸
- الانتساب للسلف الصالح اعتقاداً ومنهجاً وقولاً وفقهاً ..... ۱۶۵
- ندوة (السلفية منهج شرعی ومطلب وطنی) ..... ۱۶۶
- السلفية، حقیقتها وصلتها بالاسلام الصحيح ..... ۱۷۰
- مصطلح السلفية، حقیقته وصلته بالاسلام الصحيح ..... ۱۷۰



مصطلح السلفية، حقيقته وصلته بالاسلام الصحيح .....	١٧٠
تأصيل مصطلح السلف والسلفية .....	١٧٢
السلفية الحققة بين قبول الأصيل ونبد الدخيل، رؤية من منظور الاسلامى .....	١٧٤
العقيدة السلفية، تعريفها، نشأتها، فضلها و خصائصها .....	١٧٥
مصطلح السلفية، حقيقته وصلته بالاسلام الصحيح .....	١٧٦
مصطلح السلفية، حقيقته وصلته بالاسلام الصحيح .....	١٨١
مفهوم الوسطية فى منظور السلفية .....	١٨٨
الدعوة السلفية، مفهومها وآثارها .....	١٨٩
مصطلح السلفية، حقيقته وارتباطه بالاسلام الصحيح .....	١٨٩
مصطلح السلفية، حقيقته وارتباطه بالاسلام الصحيح .....	٢٠٧
السلفية منهج شرعى و مطلب وطنى، مصطلح السلفية، حقيقته وارتباطه بالاسلام الصحيح .....	٢٠٧
المنهج السلفى فى الجماعة والامامة و اثره على واقع المملكة العربية السعودية .....	٢٢٠
عقيدة السلف الصالح فى بلاط امر المسلمين .....	٢٢٨
الرؤية السلفية لدعم العلم و العلماء .....	٢٣٠
خصائص المنهج السلفى .....	٢٣٠
المنهج السلفى، نشأته و استمراره و خصائصه .....	٢٣٢
خصائص اصحاب المنهج السلفى .....	٢٣٤
اثر اتباع منهج السلف فى تحقيق الأمن .....	٢٣٥
التعريف بالمنهج السلفى و خصائصه .....	٢٣٦
المنهج السلفى، نشأته و استمداده و خصائصه .....	٢٣٧
دور المنهج السلفى فى تفعيل الأنظمة و الالتزام بها .....	٢٣٩
نقض اتهامات حول الدعوة السلفية .....	٢٣٩
السلفية و دعوى الجمود على الظاهر .....	٢٤٠
مفاهيم خاطئة حيال المنهج السلفى .....	٢٤٠



- موقف المنهج السلفي من الغلو والتطرف (التعامل مع غير المسلمين انموذجاً)..... ٢٤١
- موقف المنهج السلفي من الغلو والتطرف..... ٢٤١
- فيض القدير في تبرئة السلفية من الغلو والتكفير..... ٢٤٢
- مفاهيم خاطئة حيال المنهج السلفي..... ٢٤٢
- ابطال تقسيم السلفية الى تيارات..... ٢٤٣
- مفاهيم خاطئة حيال المنهج السلفي، ربط المنهج السلفي بالتكفير..... ٢٤٤
- الخطاب الديني في ضوء المنهج السلفي..... ٢٤٤
- خصائص المنهج السلفي وصلته بتجديد الخطاب الديني..... ٢٤٩
- الخطاب الديني المعاصر و واقعه في المملكة العربية السعودية..... ٢٥٢
- المنهج السلفي وصلته بالخطاب الديني المعاصر..... ٢٥٤
- الدولة السعودية والمنهج السلفي، نشأة وتطبيقاً..... ٢٥٤
- مصادر القضاء السلفي (والقضاء في المملكة أنموذجاً)..... ٢٥٥
- المنهج السلفي في الانتماء للوطن والدفاع عنه..... ٢٥٥
- جهود الامام عبدالعزيز بن محمد بن سعود في نشر العقيدة السلفية..... ٢٥٥
- عناية الملك سعود بن عبدالعزيز بالعقيدة السلفية..... ٢٥٦
- عناية خادم الحرمين الشريفين الملك فهد بعقيدة السلف..... ٢٥٦
- الارهاب وموقف المملكة العربية السعودية منه..... ٢٥٦
- جهود المملكة العربية السعودية في خدمة الدعوة السلفية..... ٢٥٦
- مصادر الأحكام القضائية عند السلفية..... ٢٥٧
- اثر المنهج السلفي في تعزيز الانتماء الوطني..... ٢٥٧
- الدولة السعودية والمنهج السلفي نشأة و تطبيقاً..... ٢٥٧
- الدولة السعودية و المنهج السلفي نشأته و تطبيقاً..... ٢٥٧
- حقيقة دعوة الشيخ محمد بن عبد الوهاب و صلته بالدولة السعودية..... ٢٥٧
- اثر المنهج السلفي في الانتماء الوطني..... ٢٥٨

- الدولة السعودية و المنهج السلفي نشأة وتطبيقاً..... ٢٥٨
- اثر الخطاب السلفي لعلماء المملكة العربية السعودية على الجاليات الاسلامية في الغرب ..... ٢٥٨
- تطبيق الدولة السعودية للمنهج السلفي علماً و عملاً..... ٢٥٨
- جهود جامعة الامام محمد بن سعود الاسلامية في خدمة الدعوة السلفية ..... ٢٥٩
- صلة مقرر الفقه في مرحلتى المتوسطة والثانوية في المملكة العربية السعودية بالمنهج السلفي .. ٢٥٩
- المقررات الشرعية في المعاهد العلمية وصلتها بالمنهج السلفي ..... ٢٥٩
- شبهات حول تطبيق المنهج السلفي في المملكة العربية السعودية والردّ عليها ..... ٢٦٠
- المنهج السلفي والنظام العالمى الجديد ..... ٢٦٠
- دعوى ظلم السلفية للمرأة ..... ٢٦١

#### کتابشناسی

- معرفة برخی از کتاب های اهل سنت درباره سلفیت ..... ٢٦٥



## دیباچه

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُون﴾

بازگشت دوباره مسلمانان به آموزه‌های اسلام و رویگردانی از فرهنگ‌های وارداتی شرق و غرب، یکی از پدیده‌های خجسته، در صحنه سیاسی معاصر جهان اسلام است. اما خطری که این پدیده را تهدید می‌کند، خطر افراط‌گرایی و خشونت است. افراط‌گرایی و خشونت، در ساحت عقیدتی، به بهانه اختلافات جزئی مسلمانان، در پی ایجاد اختلاف و تنش بین مسلمانان و منع از بازگشت عزت و اقتدار به دنیای اسلام است. صحنه‌گردانان این نوع از گرایش که به جریانات سلفی شهره‌اند، شاخصه اساسی و مشترکشان، تکفیر مسلمانان و جواز قتل و ترور آنان است. اینان که مدعی پیروی از سلف‌اند، با بهانه قراردادن برخی اختلاف‌نظرها، مسلمانان دیگر را تکفیر می‌کنند و به جواز قتل آنان، فتوا می‌دهند. اینان، وحدت و همدلی مسلمانان را در برابر دشمنان، هدف قرار داده‌اند؛ همان چیزی که خداوند بدان فرامی‌خواند و می‌فرماید: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾؛ «و همگی به ریسمان خدا (قرآن و هرگونه وسیله وحدت)، چنگ زنید و پراکنده نشوید». (آل عمران: ۱۰۲)

محقق ارجمند، جناب آقای علی‌اصغر رضوانی در این گاهنامه، به گزارشی اجمالی



از معنا و مفهوم سلف و سلفی‌گری، معرفی انواع گروه‌های سلفی و تفاوت علمی و عملی آنها و نقد و بررسی اندیشه سلفی‌های جهادی و نیز گزارشی اجمالی از مقالات نوشته شده در موضوع سلفی‌گری به همراه نقد آنها، پرداخته است. امیدواریم این اثر، در نظر بلند اندیشوران عرصه علم و خرد، قبول افتد و ما را با دیدگاه‌های سازنده خود، یاری رسانند.

انه ولی التوفیق

پژوهشکده حج و زیارت

گروه کلام و معارف

## پیشگفتار

بعد از فتوحات اسلامی و باز شدن درهای کشورهای اسلامی به روی دیگر کشورها، نظریات و عقاید و فلسفه های عقلانی گوناگونی، وارد مملکت اسلامی و حوزه های دینی شد. برخی برای نشان دادن واکنش شدید مقابل آنها، طرح بازگشت به عقاید و سنت های پیشینیان را مطرح کردند تا از این راه، با این گونه افکار مقابله کنند که سردمدار این پندار و روش، «احمد بن حنبل» است.

او کسی بود که در تمام زمینه ها، عملکرد و روش سلف را منبع استنباط و عملکرد خود، قرار داده بود و بعد از او نیز این راه و روش را شاگردانش تا قرن هشتم، ادامه دادند. در این قرن، شخصی به نام «ابن تیمیه حرانی»، همراه شاگردش «ابن قیم جوزیه»، روش احمد بن حنبل را مدون و مرتب نمود؛ تا اینکه نوبت به «محمد بن عبدالوهاب» رسید.

محمد بن عبدالوهاب، دارای پیروانی بود که در ابتدا خود را پیرو او می دانستند. ولی مدتی است که ادعا می کنند ما شخص پرست نیستیم، بلکه روش خاصی در به دست آوردن عقاید و احکام و سلوک خود داریم که همان پیروی کامل از سنت و عمل پیشینیان، از صحابه و تابعان و تابعان تابعان است. از آنجا که این روش، می تواند در برداشت و عملکرد مسلمانان تأثیرگذار باشد، مناسب است مبانی فکری آنان را نقد و بررسی کنیم.





**آشنایی با گروه‌های سلفی**



## مفهوم «سلف»

### مفهوم لغوی «سلف»

سلفی، از ریشه سلف، به معنای پیشین است. ابن منظور می‌نویسد: «سلف، یسلف سلفاً و سلوفاً؛ یعنی پیشی گرفت. سالف، یعنی پیشی گیرنده، سالف، سلیف و سلفه، یعنی جماعت پیشی گیرنده».<sup>۱</sup> ابن فارس نیز می‌گوید: «سلف: س ل ف؛ اصلی است که دلالت بر تقدم و سبقت دارد. پس سلف، کسانی اند که گذشته‌اند».<sup>۲</sup>

### مفهوم اصطلاحی «سلف»

دکتر «محمد سعید رمضان بوطی» می‌نویسد:

و المعنى الاصطلاحي المستقر لهذه الكلمة هو القرون الثلاثة الأولى من عمر هذه الأمة الإسلامية امة سيدنا محمد عليه الصلاة والسلام...<sup>۳</sup>

معنای اصطلاحی مستقر برای این کلمه، همان سه قرن اول از عمر این امت

اسلامی، یعنی امت آقای ما محمد ﷺ است...

دکتر «سید عبدالعزیز سیلی» نیز می‌نویسد:

۱. لسان العرب، ابن منظور، ج ۶، صص ۳۳۰ و ۳۳۱.

۲. معجم مقاییس اللغة، ابن فارس، ماده سلف.

۳. السلفية مرحلة زمنية، بوطی، ص ۹.



اصطلاح العلماء علی ان السلف اسم لكل من یقلد مذهبه فی الدین و یتبع اثره کابی حنیفه و مالک و الشافعی و ابن حنبل فاتم سلف لنا و اما الصحابة و التابعون فاتم سلف لهم... و علی هذا یدخل فی السلف کل مجتهد من علماء الإسلام فی أي عصر من العصور حتی ولو لم یکن من الصحابة أو التابعین أو تابعی التابعین.<sup>۱</sup>

علما اصطلاح کرده‌اند بر اینکه سلف، اسم است بر هر کس که مقلد مذهبش در دین بوده و اثر او را پیروی کرده است؛ مانند ابوحنیفه، مالک، شافعی و ابن حنبل؛ زیرا این افراد، سلف برای ما و صحابه و تابعان سلف برای آنان می‌باشند... بنابراین اصطلاح، در عنوان سلف، هر مجتهدی از علمای اسلام، در هر عصری از عصرها، داخل می‌شود؛ گرچه از صحابه یا تابعان یا تابع تابعان نباشد.

او در کتاب خود، از دیگران، چنین نقل می‌کند:

و المراد بهم الصحابه و التابعون و تابعوهم و العلماء باصول السنه و طرائقها...<sup>۲</sup>

و مراد به سلف همان صحابه و تابعان و تابعان آنان و علمای به اصول سنت و راه‌های آن است...

همچنین نقل می‌کند:

والسلفیون هم الذین قالوا نؤمن بها آمن به المسلمون الأوائل اصحاب الرسول ﷺ و ما آمن به ائمة الدین المشهود لهم بالخیر و البرّ و التقوی و الفهم السلیم لدین الله عزّوجلّ فهم الذین سلکوا طریقهم و اقتفوا اثرهم.<sup>۳</sup>

سلفی‌ها کسانی‌اند که گفتند ما به آنچه مسلمانان اوایل، از اصحاب رسول خدا ﷺ، ایمان آوردند و نیز به آنچه امامان دین که شهادت و گواهی به خیر و نیکی و تقوا و فهم سلیم دین خدای عزوجل، به آنها داده شده است، ایمان

۱. العقیة السلفية، سلی، صص ۲۵ و ۲۶.

۲. همان، به نقل از عقیة السلف، صابونی، ص ۲۳۶.

۳. العقیة السلفية، به نقل از غزالی در کتاب صلة دعوة الشیخ محمد بن عبدالوهاب بمذهب السلف، ص ۳.

آوردند، ایمان داریم. پس آنان کسانی‌اند که طریقه و روش صحابه و ائمه دین را پیموده‌اند.

«بوزهره»، در تعریف سلفیه می‌گوید:

اتّهم ظهروا في القرن الرابع الهجري و كانوا من الحنابلة و زعموا أنّ جملة من آرائهم تنتهي إلى الإمام احمد بن حنبل الذي احيا عقيدة السلف و حارب دونها ثمّ تجدد ظهورهم في القرن السابع الهجري على يد شيخ الإسلام ابن تيمية ثمّ ظهروا في القرن الثاني عشر الهجري على يد الشيخ محمّد بن عبد الوهاب في الجزيرة العربية.<sup>۱</sup>

سلفیه، کسانی‌اند که در قرن چهارم هجری، ظاهر شدند و در واقع، از حنابله بودند. آنان گمان نموده‌اند که بخشی از آرائشان، به امام احمد بن حنبل بازمی‌گردد؛ همان کسی که عقیده سلف را احیا کرد و برای آن، جهاد نمود. سپس آنان در قرن هفتم هجری، به دست شیخ الاسلام ابن تیمیه و در قرن دوازدهم هجری، به دست شیخ محمد بن عبدالوهاب در جزیره العرب، ظهوری دوباره یافتند.

#### اقسام سلفی‌ها

در طول تاریخ اسلام، مذاهب و فرقه‌هایی پدید آمدند که خود را سلفی دانسته و با انگیزه‌های مختلف، پرچم‌دار شعار سلفیت شده‌اند. به نظر می‌رسد این شعار، از زمان احمد بن حنبل، در قرن سوم پدیدار شده است. اینک طی سه گفتار به برخی از فرقه‌های شاخص سلفیه، اشاره می‌کنیم.

۱. تاریخ المذاهب الاسلامیة، ص ۲۱۱.



## گفتار اول: سلفیه تقلیدی

سلفیه تقلیدی، تأکید بسیاری بر تقلید از سلف دارد و تمام تلاشش، تحقیق تراث و مقابله با بدعت‌ها و تصحیح اعتقادات براساس نظر خودشان می‌باشد؛ چنان که «مروان شحاده» می‌گوید:

المدرسة السلفية التقليدية - الرسمية - وهي التي تؤمن بنشر الدين من خلال الاهتمام بالجانب العلمي والتركيز على التربية والتصفية بتجريد التوحيد ومحاربة البدع وهذه السلفية لا تتصارع على السلطة بل شرعيتها مستمدة من شرعية النظام الحاكم وموالاته ولي الامر.<sup>۱</sup>

مدرسه سلفیه تقلیدی - رسمی - مدرسه‌ای است که به انتشار دین از راه اهتمام به جنبه علمی و تأکید بر تربیت و تصفیه با اخلاص در توحید و مقابله با بدعت‌ها ایمان دارد. این سلفیه، در جنگ و ستیز با نظام سلطه نیست. بلکه شرعیت آن، برگرفته از شرعیت نظام حاکم و ولایت ولی امر است.

### ۱. زمان تبلور سلفیه تقلیدی

مروان شحاده می‌گوید:

فقد تبلورت السلفية تاريخياً بشكل عام مع بروز مدرسة اهل الحديث التي ظهرت

---

۱. تحولات الخطاب السلفي، مروان شحاده، ص ۳۵، الشبكة العربية للأبحاث و النشر، بيروت، سال ۲۰۱۰ م.



في مواجهة اهل الرأي الذين توسلوا بمناهج عقلية في قراءة النص وتأويله، الامر الذي اعتبره اهل الحديث انحرافاً خطيراً يهدد صفاء الاسلام ونقاءه ويؤذن بانهباء الأمة وسقوطها في محدثات الامور.<sup>۱</sup>

تاريخ سلفيه، به صورت عمومی، با پیدایی مدرسه «اهل حدیث» متبلور شد که در حال مقابله با اهل رأی بودند؛ همان کسانی که در فهم نص و تأویل آن، به روش های عقلی توسل می جستند؛ اقدامی که اهل حدیث، آن را انحراف خطرناکی می دانستند که صفا و خلوص اسلام را تهدید می کند و موجب نابودی و سقوط امت در حوادث امور می شود.

## ۲. ویژگی سلفیه تقلیدی

مروان شحاده می گوید:

تنطلق رؤية السلفية العلمية - التقليدية - من الاعتقاد بانّ هناك خللاً في المجتمع ناتج عن انحراف عقدي و عبادي بمعنى أنّه مجرد تصحيح مائراً على هذا الدين من انحراف في مجال العقائد كالشركات او في مجال العبادات كالبديعات فان وضع المجتمع سيصلح آلياً من دون الحاجة الى الدخول في العمل السياسي او الاجتماعي او الاقتصادي. ويمكن القول أنّ السلفية التقليدية اقرب ما تكون الى الحركات الطهورية اي انها تريد ان تنقي الفرد من الخطايا والذنوب لتصل به الى الخلاص الاخروي تنجيه من النار و تساهم بسبب اتباعها الجنة.<sup>۲</sup>

شروع رویکرد سلفیه علمی - تقلیدی -، از اعتقاد به وجود اشکال در جامعه است؛ اشکالی که برگرفته از انحراف قلبی و عبادی می باشد؛ به این معنا که سلفیه علمی درصدد تصحیح انحرافات است که در اعتقادات دین، مانند شرکتیات یا در

۱. تحولات الخطاب السلفی، صص ۴۵ و ۴۶.

۲. همان، ص ۶۲.



عبادات، مانند بدعت‌ها وارد شده است و اوضاع اجتماع به زودی، اصلاح و مطلوب خواهد شد؛ بدون آنکه نیازی به ورود در کارهای سیاسی، اجتماعی یا اقتصادی باشد.

می‌توان گفت که سلفیه تقلیدی، نزدیک‌ترین گروه به حرکت‌های تطهیری است؛ یعنی حرکتی که درصدد پاک کردن افراد از خطاها و گناهان می‌باشد تا او را از عذاب اخروی، و آتش دوزخ نجات دهد و به سبب پیروی از دستوراتش، او را به بهشت رهنمون سازد.

### ۳. عوامل پیدایش نگرش سلفیه تقلیدی

با اندکی درنگ، می‌توان به عوامل پیدایش نگرش سلفیه تقلیدی پی برد. ما نیز در اینجا به برخی از این عوامل اشاره می‌کنیم:

#### الف) عقب‌نیفتادن از شیعه در مصادر استنباط

شیعه و اهل سنت (با توجه به اینکه سلفیه تقلیدی از اهل سنت منشعب شده است)، در برخی منابع استنباط و اجتهاد، یعنی قرآن و سنت نبوی، با هم اشتراک دارند. ولی در برخی از منابع نیز با یکدیگر اختلاف دارند که از آن جمله، حجیت سنت اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد؛ زیرا شیعه، اهل بیت علیهم‌السلام را معصوم دانسته و از این رو سنتشان را جزو منابع استنباط، به حساب آورده است. اهل سنت نیز برای آنکه از شیعه عقب نیفتند و کمبود خود را به لحاظ منابع استنباط جبران کنند، در برابر حجیت سنت اهل بیت علیهم‌السلام، حجیت سنت صحابه را مطرح کرده‌اند که بی‌تردید، هیچ دلیل معتبری بر آن، وجود ندارد.

#### ب) رسیدن به وحدت نظر در فهم نصوص

سلفی‌های تقلیدی، مشاهده کردند که از مسائل اعتقادی و فقهی، آراء و نظریات مختلفی در جامعه اسلامی، پدید آمده که باعث اختلاف و تفرقه شده است. از این رو



درصدد رسیدن به اتفاق نظر اعتقادی و فقهی برآمدند. آنان برای رسیدن به این هدف، طرح مرجعیت و حجیت سنت سلف صالح را دادند؛ درحالی که سلف نیز از اتفاق نظر برخوردار نبودند. گفتنی است آنان می توانستند این هدف خود را با رجوع به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام تأمین نمایند.

### ج) جایگزین کردن خلأ استنباطی بعد از طرد عقل و عقل گرایی

«عبدالرحمان عبدالخالق» می گوید:

عند ما اتسعت دائرة الأمة وكثر الداخلون من الفرس والروم والشعوب الأخرى  
واراد بعضهم ان يدخل في الدين ما ليس منه بقصد او غير قصد قام هؤلاء العلماء  
الأجلاء حراساً لكتاب الله و سنة رسوله ﷺ وقد حمل الراية اهل الحديث والأثر  
فكانوا حرباً للمبطلين و رداً للزيف عن هذا الدين.<sup>۱</sup>

هنگامی که دایره امت اسلامی، گسترش یافته و بسیاری از فارسی زبان ها و روم و اقوام دیگر، داخل اسلام شدند و برخی از آنان، از روی قصد یا بدون قصد، خواستند مطالبی وارد دین کنند که جزء آن به حساب نمی آمد، آن عالمان جلیل القدر درصدد حراست از کتاب خدا و سنت رسولش ﷺ برآمدند و پرچم آن را اهل حدیث و اثر، برداشتند تا با اهل باطل نبرد کنند و انحراف را از این دین بزدایند.

دکتر «عبدالوهاب الدریش» می گوید:

فها هو الامام احمد بن حنبل امام اهل الحديث والأثر في القرن الثالث الهجري - وهم  
المثليون للمنهج السلفي - يقف في مواجهة المعتزلة في العصر العباسي لأن المعتزلة  
كانوا يتخذون مناهج عقلية في قراءة النصوص وتأويلها واستمدوا اصولهم المنطقية  
من الحضارة الاغريقية عن طريق الترجمة والتعامل المباشر ورأي اهل الحديث في هذه

۱. الاصول العلمية للسلفية، عبدالرحمان عبدالخالق، ص ۶.

المناهج العقلية خطر يهدد صفاء الاسلام و نقاء وینذر بتفکک الأئمة و انهارها.<sup>۱</sup>

این امام احمد بن حنبل، امام اهل حدیث و اثر در قرن سوم هجری است که نمایانگر روش سلفی می‌باشد. او چگونه در عصر عباسی، در برابر معتزله ایستاد؛ زیرا آنان روش‌های عقلی را در قرائت نصوص و تأویل آن، به کار می‌گرفتند و اصول منطقی را از تمدن یونان از راه ترجمه و تعامل نزدیک استفاده می‌کردند. از این رو اهل حدیث در این روش عقلی، خطری یافت که صفا و خالصی اسلام را تهدید می‌کند و باعث از هم‌پاشیدگی و نابودی امت می‌گردد.

«شهرستانی» می‌گوید:

سلف از اصحاب حدیث، وقتی مشاهده کردند که چگونه معتزله در مسائل کلامی فرو رفته است و با دخالت دادن عقل در مسائل اعتقادی، با سنتی که از سلف رسیده، مخالفت می‌کنند، متحیر شدند که با آیات متشابه و اخبار پیامبر امین صلی الله علیه و آله چه کنند. احمد بن حنبل و داوود بن علی اصفهانی و جماعتی از ائمه سلف، تصمیم گرفتند که در مسائل اعتقادی، به روش پیشین اصحاب حدیث، مانند مالک بن انس و مقاتل بن سلیمان، عمل کنند. آنان گفتند: ما به آنچه در قرآن و سنت آمده، ایمان می‌آوریم؛ بدون آنکه متعرض تأویل شویم.<sup>۲</sup>

«شیخ عبدالعزیز عزالدین سیروان» نیز می‌گوید:

گویا عامل اساسی این تمسک شدید که از احمد بن حنبل مشاهده می‌کنیم، آن است که او در عصر خود، فتنه‌ها و خصومت‌ها و مجادله‌های کلامی را مشاهده نمود و از طرفی نیز افکار غریب و عقاید گوناگون و تمدن‌هایی را ملاحظه کرد که چگونه در حوزه‌های علمی اسلامی وارد شده است. از این رو برای نجات اعتقادات اسلامی، به سلفی‌گری شدید روی آورد.<sup>۳</sup>

۱. السلفية منهج شرعي و مطلب وطنی، عبدالوهاب الدربویش، ج ۳، صص ۱۱۶۳ و ۱۱۶۴.

۲. ملل و نحل، شهرستانی، صص ۹۵ و ۹۶.

۳. العقيدة للامام احمد بن حنبل، ص ۳۸.

## نقد

این باور که هجوم عقاید غیراسلامی و ورود آنها به حوزه‌های علمی و نیز ورود فلسفه‌های گوناگون از هند، یونان و ایران، باعث شد تا امثال احمد بن حنبل به این فکر برآیند که سلفی‌گری و تعبد به فهم سلف را زنده کنند و عقل‌گرایی را بزدایند، فرار از افراط و افتادن در تفریط در مسائل عقلانی و اعتقادی است که متأسفانه همیشه بسیاری به آن مبتلا بوده‌اند؛ یعنی برای مقابله با افراطی‌گری برخی از افراد، عده‌ای دیگر در تفریط افتادند؛ همان‌گونه که در مسئله جبر و اختیار و تفویض مشاهده می‌نماییم. در واقع، این تفریط‌گری احمد بن حنبل، اشکالاتی دارد که در اینجا به آنها اشاره می‌کنیم:

۱. تنها راه برای جلوگیری از نفوذ فرهنگ و عقاید بیگانه و انحراف فکری مسلمانان، تعطیل عقل و رجوع به فهم دیگران نیست. بلکه باید برای مسائل اعتقادی، فلسفه و مبانی کلامی ترسیم نماییم و عقلانیت صحیح را به جامعه علمی عرضه کنیم؛ تا بتوانیم در مقابل هجوم تبلیغات بیگانگان، با استدلال قوی عقلی، مبانی کلامی خود را تقویت کنیم و عقاید صحیح برآمده از آیات و روایات را به جامعه عرضه نماییم؛ زیرا ما عقیده داریم که خداوند متعال و پیامبرش، عقل بالفعل‌اند و هیچ‌گاه برخلاف عقل انسان که نور هدایت است، مطلبی را نمی‌گویند. حال اگر عقل سلیم و بدیهی، اعم از نظری یا عملی، حکمی کند، بی‌تردید نظر شرع نیز همان است.

۲. چگونه می‌توان در فهم مسائل، تنها به فهم دیگران (سلف) تمسک و اعتماد کرد؛ در حالی که آنان توان پاسخگویی به تمام مسائل را نداشتند؛ چنان که «عتبة بن مسلم» می‌گوید: «با عبدالله بن عمر، ۳۴ ماه همراه بودم. در بسیاری از مسائل که از او سؤال می‌کردند، می‌گفت: نمی‌دانم».<sup>۱</sup>

۱. اعلام الموقعین، ج ۴، ص ۲۱۸؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۵۲.

همچنین قرآن دارای وجوه مختلف و بطن‌های گوناگونی است. از این رو نمی‌توان گفت که سلف، حقیقت قرآن را فهمیده‌اند؛ زیرا اگر چنین بود، نباید در تفاسیرشان، اختلاف می‌کردند.

«شعبی» می‌گوید: «از ابوبکر، درباره «کلاله» سؤال شد؛ او در جواب گفت: من رأی خود را می‌گویم؛ اگر درست بود، از جانب خداست و گرنه از جانب من و شیطان است».<sup>۱</sup> از عمر بن خطاب نقل شده است که می‌گفت: «اگر من معنای «کلاله» را بدانم، بهتر است از آنکه برای من، مثل قصرهای شام باشد».<sup>۲</sup>

از طرفی دیگر مشاهده می‌کنیم که چگونه صحابه در فهم آیات و روایات با یکدیگر اختلاف می‌نمودند؛ برای مثال عمر، ابن‌زبیر و عده‌ای دیگر، به حرمت نکاح متعه معتقد بودند؛ در حالی که امام علی علیه السلام، ابن‌عباس و جابر، به جواز آن معتقد بودند.

همچنین «عبدالله بن عمر» خروج بر حاکم را جایز نمی‌دانست؛ اگرچه جائز و ظالم باشد؛ در حالی که امام حسین علیه السلام، آن را واجب می‌دانست.

از این رو ابن‌حزم می‌گوید: «محال است پیامبر صلی الله علیه و آله به پیروی از هر چه صحابه می‌گویند، امر کند؛ زیرا مسائلی وجود دارد که گروهی از صحابه، آن را حلال و گروهی دیگر، حرام می‌دانند».<sup>۳</sup>

۳. درباره عقل، دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد:

الف) دیدگاه ایجابی که براساس آن، در مسائل اعتقادی، به‌جز برخی از ویژگی‌های معاد، اعتماد بر عقل است و این نظر اهل بیت علیهم السلام و شیعیان و معتزله می‌باشد.

ب) دیدگاه سلبی که در آن، حکم عقل به‌طور کلی، بی‌اعتبار است. از این رو معتقدان به آن، در مسائل اعتقادی، تنها به ظواهر کتاب و سنت اعتماد می‌کنند که این نظر اهل

۱. سنن دارمی، ج ۲، ص ۳۶۵.

۲. تفسیر طبری، ذیل آیه کلاله.

۳. الإحکام فی أصول الأحکام، ج ۶، ص ۸۳.

حدیث، حنابله و اخباریان از شیعه است.

ج) دیدگاه تجزیه‌ای: این گروه در برخی از مسائل اعتقادی، از قبیل اثبات وجود خدا و شناخت صفات ذاتی او، به عقل تکیه و اعتماد می‌کنند. ولی در مسئله عدل و شناخت صفات و افعال خداوند، بر عقل اعتمادی نمی‌کنند و حسن و قبح عقلی را انکار می‌نمایند. اشاعره از همین گروه‌اند.

بین این اقوال، حق با شیعه امامیه و معتزله است؛ زیرا همان‌گونه که گفتیم، عقل بدیهی، نور است و بی‌تردید، انسان را در مسائل اعتقادی، به حق و حقیقت می‌رساند. البته در صورتی که خالی از پیش فرض‌های تطبیقی باشد و از آنجا که خداوند متعال و رسولش، عقل بالفعل و عقل کل‌اند، بی‌شک حرفی خلاف عقل سلیم و بدیهی نمی‌زنند. از این رو اگر عقل بدیهی در مسئله‌ای از مسائل اعتقادی، به نتیجه‌ای رسید، باید به آن اعتقاد پیدا کرد.

قرآن کریم نیز به تعقل، توجهی ویژه دارد و کسانی را که از عقل، بهره نمی‌برند، بدترین جنبندها، معرفی می‌نماید و می‌فرماید: ﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾؛ «همانا بدترین جنبندها نزد خدا، افراد کر و لال [و کوردلی] هستند که اندیشه نمی‌کنند». (انفال: ۲۲)

در جایی دیگر، آنان را نکوهش می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾؛ «و خداوند پلیدی [کفر و گناه] را بر کسانی قرار می‌دهد که نمی‌اندیشند». (یونس: ۱۰۰)

امام صادق علیه السلام نیز در وصف عقل فرمود:

همانا اول امور و مبدأ آن و قوت و عمارت آنکه بدون او، هیچ چیز نفع نمی‌دهد، عقلی است که خداوند، آن را زینت خلق قرار داده است. به سبب عقل است که بندگان، خالق را می‌شناسند و خود را مخلوق او می‌دانند و او را مدبر و خود را تربیت شده او می‌دانند.<sup>۱</sup>

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹.

همچنین حضرت امام صادق علیه السلام در تفسیر عقل فرمود: «عقل، چیزی است که به وسیله آن، خدای رحمان عبادت می‌گردد و بهشت، کسب می‌شود».<sup>۱</sup>

#### ۴. انشعابات در سلفیه تقلیدی

در سلفیه تقلیدی، انشعابات صورت گرفته است که در اینجا به دو نمونه از آنها، اشاره می‌کنیم:

##### الف) سلفیه تقلیدی مدخلی

از جمله سلفی‌های تقلیدی که نمونه‌ای بارز از سلفی‌های تندرو و درگیرکننده گروه‌ها و علما و شخصیت‌های اسلامی است، «شیخ ربیع مدخلی» است که به عنوان شیخ مداخله، معروف شده است که کاری جز مشغول شدن به مسلمانان، به‌طور عام و سلفی‌های اصلاحی، به‌طور خاص ندارد. از این‌رو هنگامی که کتاب‌های ربیع مدخلی و پیروانش را مطالعه می‌کنیم، پی می‌بریم که وی تمام تلاش خود را برای نوشتن کتاب علیه سید قطب، مالک بن بنی، سفر الحوالی، سید سابق، حسن البنا، رشید رضا و محمد عبده، به‌کار گرفته است.

##### ب) سلفیه البانی

به پیروان «محمد ناصرالدین البانی» که روش او را دنبال می‌کنند، «سلفی علمی» یا «سلفی البانی» می‌گویند. این افراد، در سرزمین شام، به‌طور عموم و سوریه و اردن، به‌طور خصوص و در کویت، سعودی، یمن، مصر و کشورهای مغرب عربی و دیگر کشورهای اسلامی، یافت می‌شوند. آنان معتقد به رجوع به قرآن و سنت و آزاد کردن خود از وزر تقلیدند.

در سلفیه تقلیدی، انشعابات رخ داده که از آن جمله، پدیده سلفیه البانی است که

---

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹.

باید درباره آن، جداگانه بحث کرد.

مروان شحاده، می گوید:

والألبانیون لفظ يطلق على مجموعة الطلبة والأتباع الذين تأثروا بمنهج مدرسة الشيخ محمد ناصر الدين الألباني، اصحاب الدعوة (السلفية العلمية) كما يخلو لأصحابها تسميتها ويطلق عليها من قبل الآخرين بالسلفية الألبانية للدلالة على هؤلاء الجمع من الطلبة الذين وجدوا في بلاد الشام عموماً وسوريا والأردن خصوصاً وتميزوا عن غيرهم من أتباع المدرسة السلفية العلمية المنتشرين في الخليج العربي مثل الكويت والسعودية واليمن ومصر وبلدان المغرب العربي فضلاً عن وجودها في سائر اقطار العالم والاسلامي.<sup>۱</sup>

و «الباني ها»، لفظی است که بر گروهی طلبه و افراد پیرو، اطلاق می شود؛ آنان متأثر از روش مدرسه شیخ محمد ناصرالدين الباني، اصحاب دعوت سلفیه الباني می باشند. آنان از این نام خوششان می آید و از ناحیه دیگران، معروف به سلفیه الباني هستند، تا دلالت کند بر آن جماعتی از طلبه که در شهرهای شام، به طور عموم و در سوریه و اردن، به طور خصوص، به سر می برند و متمایز از دیگران، یعنی پیروان مدرسه سلفیه علمی اند که در خلیج عربی (فارس)، مثل کویت، سعودی، یمن، مصر و کشورهای مغرب عربی سکونت دارند؛ تا چه رسد به وجود آنان در دیگر مناطق عالم و کشورهای اسلامی.

### سلفیت از منظر البانی

البانی درباره سلفیت، می گوید:

الفرقة الناجية علامتها ليست فقط كما يدعي جماعات اخرى في هذا الزمان هذه الفرقة ليست علامتها فقط انما تنتهي الى العمل بالكتاب والسنة فان هذا الانتفاء

۱. تحولات الخطاب السلفي، ص ۴۹.



لايستطيع احد من المسلمين ولو كانوا من الفرق الخارجة عن الفرقة الناجية لا يستطيع اي فرقة من تلك الفرق قديماً او حديثاً ان تبرأ من الانتهاء الى الكتاب و السنة لأنها ان فعلت فقد رفعت علم الخروج عن الاسلام ولذلك كل الجماعات الاسلامية وكل الفرق الاسلامية هذه الفرق التي ذكرها الرسول ﷺ او اشار اليها في الحديث السابق كلها تشترك على كلمة واحدة ألا وهي الانتهاء الى الكتاب والسنة.

و اما الذين اشرنا اليهم في مطلع هذه الكلمة من السلفيين وغيرهم من ينحون منحاهم وقد يسمون بغير هذا الاسم فهؤلاء يختلفون عن كل الطوائف الاسلامية الأخرى بأنهم ينتمون الى شيء آخر هذا الشيء الآخر: العصمة من الخروج عن الكتاب والسنة باسم التمسك بالكتاب والسنة ألا وهو التمسك بما كان عليه اصحاب النبي ﷺ من المهاجرين والأنصار والذين اتبعوهم من اتباعهم واتباع اتباعهم ألا وهم القرون المشهود لهم بالخيرية...<sup>۱</sup>

نشانه فرقه ناجیه، فقط آن چیزی نیست که گروه‌های دیگر در این زمان، ادعا می‌کنند؛ نشانه این فرقه، فقط این نیست که منتسب به عمل به قرآن و سنت است؛ زیرا این انتساب را هیچ‌یک از مسلمانان، گرچه از فرقه‌های خارج از فرقه ناجیه قدیم و جدید باشند، نمی‌توانند خود را از آنها تبرئه نمایند؛ زیرا در این صورت، نشانه خروج از اسلام، از بین می‌رود و از این رو تمام جماعت‌ها و گروه‌های اسلامی و تمام فرقه‌های اسلامی، فرقه‌هایی که رسول خدا ﷺ از آنان یاد کرده یا در حدیث سابق به آنها اشاره شده است، همگی در یک کلمه، مشترک می‌باشند و آن، انتساب به قرآن و سنت است.

اما کسانی که در ابتدای این سخن، از سلفی‌ها و دیگرانی که پیرو آنان‌اند و نام دیگری دارند، اشاره کردیم، همگی با تمام طوایف اسلامی دیگر، اختلاف دارند؛

۱. المنهج السلفی عند الشيخ ناصرالدين الابابانی، صص ۱۴ و ۱۵.



زیرا منتسب به چیز دیگری می‌باشند و آن، عصمت از خروج از قرآن و سنت، به اسم تمسک به آن دو می‌باشد و آن، عبارت است از تمسک به آنچه اصحاب پیامبر ﷺ از مهاجران و انصار و پیروان آنان و پیروان پیروان آنان می‌باشند که همان افراد قرن‌هایی‌اند که گواهی به خیر بودنشان، داده شده است.

### امتیاز سلفیه البانی

مروان شحاده می‌گوید:

یتیمز اتباع السلفية الألبانية بأنهم يشتغلون بالتراث دراسة وتحقیقاً وحصر و الدعوة بها يمكن ان نطلق عليه «دار نشر و تحقیق» واعتقد أنه اذا كان هدف الاسلام هو فتح دار نشر و طبع الكتب و تحقیق المخطوطات فهذا لا شك أنه عمل مأجور ولكنه جزء من كل فالتراث هو مادة اولية لتحقیق الاجتهاد والنهضة والإصلاح، فهو جزء هام ولا شك ولكن الاقتصار عليه يعتبر خلافاً كبيراً.<sup>۱</sup>

امتیاز پیروان سلفیه البانی، به این است که آنان اشتغال به درس و تحقیق میراث فرهنگی داشته و دعوت خود را محصور به اقداماتی کرده‌اند که می‌توان آن را «دار نشر و تحقیق» نامید و من معتقدم اگر هدف اسلام، باز کردن مرکز نشر و چاپ کتاب و تحقیق مخطوطات بود، شکی نیست که کار او، پسندیده به حساب می‌آید. ولی کار او جزئی از کل است؛ زیرا میراث [فرهنگی]، ماده اولیه برای تحقیق اجتهاد و نهضت و اصلاح اوست و آن، بدون شک، جزء مهم می‌باشد. ولی اکتفا نمودن بر آن، مشکل بزرگی است.

### عناصر اساسی در سلفیت البانی

مروان شحاده، در مقاله خود، با عنوان «السلفية الألبانية قراءة نقدية»، به عناصر اساسی سلفیت البانی اشاره کرده است که عبارت‌اند از:

۱. تحولات الخطاب السلفی، ص ۶۲.

۱. بازگشت به اصول (قرآن و سنت)؛
۲. داشتن روش علمی و عملی خاص؛
۳. حرکت تجدیدی برای بازگشت به قرآن و سنت؛
۴. ایمان نداشتن به کار گروهی و حرکت‌های حزبی؛
۵. بازگرداندن زندگی اسلامی و تطبیق شریعت؛
۶. به‌کارگیری وسایل صلح‌آمیز دعوت برای نشر مبادی اسلام؛
۷. ایمان به باز بودن باب اجتهاد تا روز قیامت؛ برای پاسخگویی به سؤالات و شبهات؛
۸. اشتراک با دیگر مذاهب سلفی در بیشتر اصول؛
۹. رد مذهب‌گرایی و تقلید و دعوت به اجتهاد و مقابله با شرک و بدعت.<sup>۱</sup>

### روش‌شناسی سلفیت البانی

البانی معتقد به تمسک به روش محدثان بوده و به مذاهب فقهی و اجتهادی، نظری نداشته است. او در این باره می‌گوید:

كان من البدهي أن لا أتقيد فيه بمذهب معين للسبب الذي مر ذكره وإنما أورد فيه ما ثبت عنه عليه السلام كما هو مذهب المحدثين قديما وحديثا... فحسبي أنني معتقد أن ذلك هو الطريق الأقوم الذي أمر الله تعالى به المؤمنين وبيته نبينا محمد سيد المرسلين وهو الذي سلكه السلف الصالح من الصحابة والتابعين ومن بعدهم.<sup>۲</sup>

بدیهی است که من در آن، به مذهب خاصی، پایبند نمی‌باشم و تنها در آن، حدیثی را وارد می‌کنم که از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت شده است؛ همان‌گونه که مذهب محدثان قدیم و جدید است... بس است مرا این اعتقاد که این طریق، همان راه

۱. رماح الصحائف السلفية الألبانية و خصومها، مقالة السلفية الألبانية، قراءة نقدية، مروان شحادة، صص ۱۱۷ و ۱۱۸.

۲. صفة صلاة النبي، الباني، صص ۴۳ و ۴۴.



استواری است که خداوند متعال، مؤمنان را به آن دستور داده و محمد ﷺ، سرور پیامبران مرسل، آن را بیان داشته است و همان راهی می‌باشد که سلف صالح، از صحابه و تابعان و کسانی که بعد از آنها آمدند، آن را پیموده‌اند.

### عامل تفرقه بین مسلمانان نزد البانی

البانی می‌گوید:

عدم الرجوع الی ما کان علیه سلفنا الصالح من المفاهیم ومنه الأفكار والآراء هو السبب الأصيل الذي جعل المسلمین یتفرقون الی مذاهب شتی<sup>۱</sup>.  
 رجوع نکردن به آنچه سلف صالح ما بر آن بودند، از مفاهیم و از افکار و اندیشه‌ها، تنها سبب اساسی برای متفرق شدن مسلمانان، به مذاهب مختلف است.

۱. المنهج السلفی، ص ۲۷.

## گفتار دوم: سلفیه اصلاحی (تنویری)

مروان شحاده می گوید:

اما المدرسة السلفية الاصطلاحية التي تؤمن بالتغيير والاصلاح من دون استخدام العنف والقوة في التغيير واتما من خلال نشر المبادئ القويمة للدين ومحاربة الفساد ومحاسبة الأنظمة بالاضافة الى انها تشترك مع السلفية العلمية التقليدية في تجريد التوحيد ومحاربة البدع وتراوح ما بين شرعية الأنظمة والمشاركة السياسية معها بحسب الظروف و الامكانات المتاحة.<sup>1</sup>

مدرسه سلفی اصطلاحی، به تغییر و اصلاح، بدون به کارگیری زور و قدرت، ایمان دارد و معتقد است تغییر و اصلاح، از راه گسترش مبادئ محکم دین و مبارزه با فساد و محاسبه نظامها، صورت می گیرد. افزون بر این، با سلفیه علمی تقلیدی در اخلاص در توحید و مقابله با بدعتها، اشتراک دارد و در حال شرعیت بخشیدن به نظامها و مشارکت سیاسی با آنها، بر حسب ظرفیتها و امکانات و فرصت های به دست آمده است.

---

۱. تحولات الخطاب السلفی، ص ۳۶.



«دكتور محمد سعيد رمضان بوطي»، مي گوید:<sup>١</sup>

شاید مبدأ ظهور شعار سلفيه، در مصر باشد؛ هنگامي كه بریتانیا آنجا را اشغال نمود

١. «لعلّ مبدأ ظهور هذا الشعار (السلفية) كان في مصر، إبان الاحتلال البريطاني لها و أيام ظهور حركة الإصلاح الديني التي قادها و حمل لواءها كل من جمال الدين الأفغاني و محمد عبده فلقد اقترن ظهور هذه الحركة باقتران هذا الشعار و يعود السبب في ذلك الى واقع مصر آنذاك فقد كانت على الرغم من وجود الأزهر و علمائه و الحركة العلمية الناشطة في ارجاء مصر كلّها كانت على الرغم من ذلك مثابة لكثير و انواع شتى من البدع و الخرافات التي اخذت و تنامي في ارجائها و في اطراف الأزهر نفسه باسم التصوف و تحت حماية كثير من الطرق الصوفية التي لا اصل لها في الدين ولا تدخل إلا في باب الشعوذة و العتة أنا و اللهو و المرح و الإباحية أنا آخر...»

ولقد كان الناس امام هذا الواقع المشين فريقين اثنين: فريق يرى الإنضمام إلى ركب الحضارة الغربية و التخلص من بقايا القيود و الضوابط بل حتى الأفكار الاسلامية و فريق يرى اصلاح أمر المسلمين باعادتهم إلى الإسلام الصحيح النقي عن سائر الخرافات و البدع و الأوهام...»

ولقد كان كل من الشيخ محمد عبده و الشيخ جمال الدين الأفغاني يمثلان طليعة هذا الفريق الثاني و كانا يرفعان لواء الدعوة إلى هذا الإصلاح بجدّ و صدق.

و نظراً إلى أنّ كل دعوة اصلاحية ينبغي أن يرتفع لها شعار معين بين الأوساط تتجسد في حقيقته و معناه بحيث يجذب الناس عن طريقه إليها فقد كان الشعار الذي رفعه اقطاب هذه الحركة الإصلاحية هو (السلفية)، و كان يعني الدعوة إلى نبد كل هذه الرواسب التي عكرت على الإسلام طهره و صفاءه من بدع و خرافات...»

وقد كان المعنى الذي يلحون عليه في الرجوع إلى عهد السلف و سيرتهم هو التخلص من البدع و الأوهام و الخرافات التي تكاثفت من بعدهم ثم رسبت و استقرت في قاع اكثر المجتمعات الإسلامية و في مختلف البلدان ثم اتخذ الإسلام بعد ذلك دين عمل و سعي و جهاد لا ارجوحة نوم و رقاد و بُعد عن صراع الحياة...»

غير أنّ هذا الشعار لم يكن يعني آنذاك مذهباً اسلامياً ينتهي إليه دعائه و رافعو لوائه كما هو الحال الآن بالنسبة لكثير من الناس و انما كان عنواناً على دعوة و تعريفاً بمنهج...»

فلقد رأينا في اوائل هذا القرن كيف اخرجت الكلمة من حدودها العلمية الضيقة و اطلقت عنواناً على مجالات و اختيرت اسماً لمطابع و مكنتات...»

في هذه الفترة كان المذهب الوهابي المنسوب إلى صاحبه الشيخ محمد بن عبد الوهاب منتشرأ في نجد و بعض اطراف الجزيرة العربية... فراجت كلمة السلف و السلفية بين اقطاب المذهب الوهابي...»

في الوقت الذي كانوا يتبرمون بكلمة الوهابية التي توحى بأنّ ينسوع هذا المذهب - بكلّ ما يتضمنه من مزايا و خصائص - يقف عند الشيخ محمد بن عبد الوهاب، فدعاهم ذلك إلى أن يستبدلوا بكلمة الوهابية هذه، كلمة السلفية، و راحوا يروجون هذا اللقب الجديد عنواناً على مذهبهم القديم المعروف ليوحوا إلى الناس بأنّ افكار هذا المذهب لا تقف عند محمد بن عبد الوهاب بل ترقى إلى السلف و أنّهم في تبنيهم لهذا المذهب امناء على عقيدة السلف و افكارهم و منهجهم في فهم الإسلام و تطبيقه.

و هكذا تحولت الكلمة من شعار اطلق على حركة اصلاحية للترويج لها و الدفاع عنها إلى لقب لُقّب به مذهب يرى اصحابه أنّهم دون غيرهم من المسلمين على حق...». السلفية مرحلة زمنية مباركة لا مذهب اسلامي، بوطي، صص ٢٣١-٢٣٦.

و ایامی که حرکت اصلاح دینی توسط رهبران آن، یعنی جمال‌الدین افغانی و محمد عبده، شروع شد که شروع آن حرکت، مقارن و همراه با این شعار بوده است و علت آن نیز به واقعیت‌های مصر آن زمان بازمی‌گردد؛ زیرا هرچند الازهر و علمای آن و حرکت علمی پرنشاطی که در تمام مصر به چشم می‌خورد، وجود داشت، ولی انواع پراکنده‌ای از بدعت‌ها و خرافات دیده می‌شد که در حال زیاد شدن و رشد و نمو در اطراف مصر و خود الازهر بود؛ خرافاتی به اسم تصوف و با حمایت بسیاری از طرق صوفیه که اصلی در دین ندارد و تنها می‌تواند گاهی در شعبده و دیوانگی و گاهی در لهو و بازی و اباحه‌گری داخل شود...

مردم در مقابل این واقعیت تلخ، دو دسته شدند: دسته‌ای معتقد بودند که باید همراه قافله تمدن غربی حرکت کرد و از بقایای قیود و ضوابط، رهایی جست. بلکه حتی از افکار اسلامی، رهایی یافت. ولی دسته‌ای دیگر، معتقد بودند که باید امر مسلمانان را اصلاح نمود و آنان را به اسلام صحیح و پاک از هر خرافه و بدعت و خیالات بازگرداند...

هر کدام از شیخ محمد عبده و شیخ جمال‌الدین [سید جمال‌الدین] افغانی، از طلعه‌داران این دسته دوم به شمار می‌آمدند که با تمام کوشش، پرچم دعوت به این اصلاح را برداشته بودند.

هر دعوت اصلاحی، احتیاج دارد که شعار معینی را بین مردم مطرح کند که صاحب آن، بیانگر حقیقت و معنای آن است؛ به نحوی که مردم را از آن طریق، به حقیقت شعار جذب نماید. از این رو شعاری را که بزرگان این حرکت اصلاحی برداشتند، شعار سلفیه بود؛ یعنی شعار دعوت به دور ریختن و پاک نمودن تمام این رسوباتی که چهره ناب اسلام را از بدعت‌ها و خرافات پوشانده است...

معنایی را که اصرار در رجوع به عهد پیشینیان و سیره آنها داشتند، همان خلاصی از بدعت‌ها و اوهام و خرافاتی بود که بعد از عهد سلف، متراکم شده و رسوب



یافته و در مراکز بیشتر مجتمعات اسلامی و در کشورهای اسلامی استقرار یافته است. آنان، اسلام را دین کار و کوشش و جهاد معرفی کردند؛ نه دینی که مردم را به خواب و تنبلی و دوری از محیط زندگی دعوت نماید... .

ولی این بدان معنا نبود که دعوت به عملکرد سلف، مذهبی اسلامی است که پرچمداران و دعوت کنندگان به آن، منسوب به آن مذهب اند؛ آن گونه که الآن بسیاری از مردم، خود را به آن نسبت می دهند. بلکه آن عنوانی برای دعوت و تعریفی برای منهج و طریق است... .

ما در اوایل این قرن، مشاهده کردیم که چگونه این کلمه از محدودیت های علمی آن، خارج شده و به صورت عنوانی بر مجلات و اسمی برای چاپخانه ها و کتاب فروشی ها، قرار گرفته است... .

در این زمان، مذهب وهابی که منسوب به صاحب آن، شیخ محمد بن عبدالوهاب است، در نجد و برخی از اطراف جزیره العرب، منتشر شده است. پس کلمه سلف و سلفیه، بین بزرگان مذهب وهابی، رواج یافته است... .

در آن زمان که وهابیان، خود را وهابی می خواندند؛ به این معنا که سرچشمه این مذهب با تمام مزایا و خصوصیاتش، برگرفته از شیخ محمد بن عبدالوهاب است، به این نتیجه رسیدند که لقب مذهب خود را از عنوان وهابیت، به کلمه سلفیت تبدیل نمایند و درصدد برآمدند تا این لقب جدید را عنوانی بر مذهب قدیم و معروف خود، قرار دهند؛ تا به مردم چنین وانمود کنند که افکار این مذهب، منحصر به شخص محمد بن عبدالوهاب نیست. بلکه به سلف بازمی گردد و آنان در انتخاب این مذهب، امینان بر عقیده سلف و افکار و روش آنان در فهم و تطبیق اسلام می باشند.

این گونه بود که کلمه «سلفیه» از شعار خود که دلالت بر حرکت اصلاحی جامعه و دفاع از آن داشت، تحول یافت و به عنوان لقبی برای مذهبی قرار گرفت که پیروان آن، تنها خود را بر حق و دیگران را بر باطل می دانند... .



«معن زیاده» در موسوعه خود، درباره اصطلاح سلفیه اصلاحی که درصدد اصلاح جامعه با این نام و شعار است، می‌گوید:

آن مصطلح السلفية قد انتشر انتشاراً واسعاً مع بداية هذا القرن و الى الآن في كتب الذين تابعوا وأرخوا للظاهرة الاحياء الاسلامي العام و نهضة الشعوب الاسلامية للتحرير من الاستعمار وتقاليد الخلف و قد استعمل الكثير من المؤرخين والمفكرين العلمانيين والقوميين بشقيهم (الماركسي والليبرالي) هذا المصطلح في كتاباتهم ينعنون به مفكري عصر النهضة وزعماء الحركات الاسلامية الكبرى التي ظهرت في العالم الاسلامي مثل محمد عبده المصري واستاذة جمال الدين الافغاني ومن سار على نهجها كابي شعيب الدكالي والعربي العلوي والزعيم علال الفاسي، وهؤلاء من المغرب الأقصى. اما في الجزائر فعرف الشيخ ابن باديس كداعية سلفي وفي تونس نشر تعاليم السلفية سالم بوحاجب وطاهر بن عاشور. اما حركة الاخوان المسلمين التي ظهرت بدءاً في مصر فيمكن القول بأنها قامت على اساس تبني المبادئ السلفية الكبرى واعادة التفكير فيها وقصد تبلورها وتجديرها.<sup>1</sup>

همانا اصطلاح «سلفيه»، از شروع اين قرن تاکنون، در کتاب های که دنبال کرده و تاریخ پدیده احیای اسلامی عمومی و نهضت امت اسلامی برای آزادی از استعمار و تقلیدهای تخلف‌پذیر را به‌طور گسترده انتشار داده‌اند، گسترش یافته است. بسیاری از مورخان و متفکران، به‌ویژه لائیک‌ها و قوم‌گراها، با دو نوع فکر مارکسیستی و لیبرالیستی که دارند، این اصطلاح «سلفیت» را در نوشته‌های خود آورده و آن را بر متفکران اصل نهضت و رهبران حرکت‌های اسلامی بزرگ در عالم اسلامی، همچون محمد عبده مصری و استادش جمال‌الدین افغانی و کسانی که روش آن دو را دنبال کرده‌اند، همچون «ابوشعیب دکالی»، «عربی علوی» و «زعیم علال فاسی» که از مغرب زمین بوده‌اند، اطلاق شده است. اما در الجزایر،

۱. الموسوعة الفلسفية العربية، ج ۲، ص ۷۳۷.



«شیخ ابن بادیس» به عنوان دعوت کننده سلفی، معروف است و در تونس، «سالم بوحاجب» و «طاهر بن عاشور»، تعالیم سلفیت را منتشر ساخته‌اند. اما درباره حرکت اخوان المسلمین که ابتدا از مصر شروع شد، می‌توان ادعا کرد که براساس مبادی سلفیت کبرا و بازگشت تفکر در آن، به قصد آشکار نمودن و ریشه‌دار کردن آن، بنا شده است.

### فرق بین سلفیت تقلیدی و سلفیت اصلاحی

شکی نیست که دعوت به ارزش‌های فکری و تمدنی اسلام و غیر آنها که سلفیه تنویری، مدعی آنهاست، با ادعای سلفیه وهابی که همان حشویه از حنابله است، در تضاد می‌باشد؛ زیرا وهابیان سلفی، به جای آنکه به فکر تمدن اسلامی و مسائل دینی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و... باشند، تنها به فکر تخریب قبور انبیا و اولیا و مسئله توسل و مقابله با بدعت زیارت قبر پیامبر ﷺ و دعوت به عقیده تجسیم و جبر و لزوم اطاعت از حاکم ظالم فاسق و دیگر عقاید سطحی و ظاهری خود، با طرد حکم عقل می‌باشند.

شیخ محمد عبده، به این فرق، اشاره می‌کند و می‌گوید:

اللهم ان فئمة زعمت انها نفضت غبار التقليد وازالت الحجب التي كانت تحول بينها وبين النظر في آيات القرآن و متون الأحاديث لتفهم احكام الله منها ولكن هذه الفئة اضيق عطناً و احرص صدرأ من المقلدين وان انكرت كثيراً من البدع ونحت عن الدين كثيراً مما اضيف عليه وليس منه. فاتمأ ترى وجوب الأخذ بما يفهم من اللفظ الوارد والتقليد به بدون التفات الى ما تقتضيه الأصول التي قام عليها الدين واليهما كانت الدعوة ولأجلها منحت النبوة فلم يكونوا للعلم اولياء وللمدينة احياء.<sup>۱</sup>

همانا گروهی که گمان کرده‌اند غبار تقلید را از خود دور نموده و حجاب‌هایی را که بین آنها و نظر در آیات قرآن و متون احادیث حائل شده تا احکام خداوند از

۱. الاسلام و النصرانية مع العلم و المدنية، محمد عبده، صص ۱۲۷ و ۱۲۸.

آنها فهمیده شود، ازاله نموده‌اند، تنگ نظر تر و دل تنگ ترند از مقلدان؛ گرچه بسیاری از بدعت‌ها را انکار کرده و بسیاری از آنچه به دین نسبت داده را اصلاح کرده‌اند؛ زیرا نظر آنان، وجوب اخذ و پایبندی به مسائلی است که از لفظ وارد شده، فهمیده شده است؛ بدون توجه به آنچه اصول اقتضا کرده و دین بر آن، پابرجاست و دعوت به سوی آن بوده و نبوت به سبب آن است. ازاین‌رو آنان، اولیای علم نمی‌باشند و زنده‌های شهر، به حساب نمی‌آیند.

«رشید رضا» در حاشیه بر این کلام استادش، می‌نویسد:

يعني بهذه الفئة اهل الحديث ومن يسمون الوهابية فقد كان يحمد منهم ترك البدع والاهتداء بالسنن وتقديم الأثر على آراء البشر وينكر عليهم ضيق العطن دون ما ارشدت اليه النصوص من علوم الأكوان ومقدمات المدينة والعمران التي تعنتي بها الأمة وتعلو كلمة الملة.<sup>۱</sup>

مقصود او از این گروه، اهل حدیث است که آنان را وهابی می‌نامند؛ آنان که به سبب ترک بدعت‌ها و هدایت یافتن به سنت‌ها و مقدم داشتن حدیث بر آرای بشر، مورد ستایش قرار گرفته شده‌اند. ولی به علت تنگ‌نظری و بی‌توجهی به ارشاداتی که در نصوص، از علوم طبیعت و مقدمات شهرسازی و عمران آمده، مورد نکوهش قرار گرفته‌اند؛ کارهایی که امت به آنها توجه و نظر داشته و باعث اعتلای کلمه امت است.

با درنگی در این دو عبارت و عبارات گذشته، درباره سلفیت اصلاحی به دست می‌آید که این دو دسته، مقابل هم می‌باشند و عملکردی متضاد با یکدیگر دارند؛ زیرا سلفیت اصلاحی، درصدد اصلاح جامعه از مفسد بیرونی است. ولی سلفیت تقلیدی، با عملکرد خود و درگیر کردن نیروهای داخلی جامعه اسلامی، باعث به هدر رفتن نیروی مسلمانان می‌شود.

۱. الاسلام و النصرانية مع العلم و المدنية، محمد عبده، صص ۱۲۷ و ۱۲۸.



## گفتار سوم: سلفیه جهادی

مروان شحاده می گوید:

اما المدرسة السلفية الأخيرة فهي المدرسة السلفية الجهادية وهي تختلف عن المدارس السلفية الأخرى ليس في المبادئ الدينية النظرية وإنما في الجانب العملي التطبيقي وفي اشكالية شرعية الأنظمة الحاكمة وعلاقتها مع الدول الاستعمارية وسياستها الخارجية وقد جاءت تسمية «السلفية الجهادية» في فترة متأخرة وذلك لتمييزها من غيرها من السلفيات التي كانت سائدة في العالمين العربي والاسلامي.<sup>1</sup>

اما مدرسه سلفيه آخر كه مدرسه سلفيه جهادى است، با ديگر مدارس سلفيه نه از نظر مبادئ نظري دينى، بلکه در جانب عملى تطبيقى و مشكل مشروعيت نظامهاى حاکم و ارتباط آنان با دولتهاى استعمارى و سياستهاى خارجى آنان، اختلاف دارد؛ نه در مبادئ دينى نظري كه در اين عصر، آنان را «سلفى جهادى» مى نامند؛ تا از ديگر گروههاى سلفى كه در جوامع عربى و اسلامى اند؛ متمايز گردند.

در سلفيت جهادى، مفاهيمى مورد بحث است كه مى توان آنها را به دو بخش نظري و عملى تقسيم نمود كه در ادامه به آنها اشاره مى گردد:

---

1. تحولات الخطاب السلفى، ص 36.

## ۱. نظریه پرداز سلفیه جهادی

همان گونه که در آینده اشاره خواهیم کرد، اندیشه جهاد علیه حاکم فاسق، بین برخی از سلف بوده و عملیاتی نیز شده است. ولی می توان گفت که نظریه پرداز آن، «سید قطب» بوده است که در قرن اخیر، با تبیین مبانی و اصول نظری و عملی آن، پایه گذار این اندیشه شد و بسیاری از جوانان و اندیشمندان را به تفکر در آن واداشت. اینک به دو اصل نظری و عملی وی، اشاره می نماییم:

## ۲. اصول نظری سلفیه جهادی

### الف) توحید

در عقیده و روش گروه «جیش انصار السنة» که یکی از تشکیلات سلفی جهادی در عراق می باشد، چنین آمده است:

نؤمن بانّ الله واحد لا شریک له لا فی ربوبیة ولا فی الوهیة ولا فی اسمائه و صفاته...<sup>۱</sup>

ایمان داریم که خدا یکی است و شریکی برای او نیست؛ نه در ربوبیت و نه در الوهیت و نه در اسماء و صفات... .

«سید قطب» نیز می گوید:

انّ الامر المستیقن فی هذا الدین: انّه لا یمکن ان یقوم فی الضمیر عقیده ولا فی واقع الحیاة دیناً الا ان یشهد ان لا اله الا الله ای: لا حاکمیة الا الله حاکمیة تتمثل فی قضائه و قدره کما تتمثل فی شرعه و امره.<sup>۲</sup>

همانا نکته یقینی در این دین، چنین است که ممکن نیست در دل انسان و حقیقت زندگانی، عقیده و دینی باشد؛ مگر آنکه به وحدانیت خدا گواهی دهد؛ یعنی

۱. مجله انصار السنة به نقل از کتاب تحولات الخطاب السلفی، ص ۷۴.

۲. العدالة الاجتماعية، ص ۱۸۲.

حاکمیتی جز برای خدا نیست؛ حاکمیتی که در قضا و قدر او نمایانگر است؛ همان‌گونه که در شرع و امر او، نمایان می‌باشد.

### ب) ایمان و اسلام

این دو مفهوم نیز از مفاهیم اساسی نظری نزد سلفی جهادی است. «ابومحمد مقدسی» از سلفی‌های جهادی، ردیه‌ای بر سلفی‌های تقلیدی، به نام «امتاع النظر فی کشف شبهات مرجئة العصر» دارد که در آن، سلفیه تقلیدی را مرجئه عصر دانسته است؛ زیرا آنان گفتار یا عمل را عامل تکفیر نمی‌دانند؛ مگر آنکه مربوط به اعتقاد باشد. از این رو سلفیه تقلیدی، حاکمی را که به دستورهای الهی عمل نکرده است؛ ولی حلال و حرام الهی را منکر نیست، کافر و طاغوت، به حساب نمی‌آورد. ولی سلفیه جهادی، حاکم به غیر دستور خدا را از ایمان، خارج می‌داند و او را طاغوت و کافر می‌خواند؛ به بیان دیگر، میزان در کفر و ایمان نزد سلفیه جهادی، عمل است؛ برخلاف سلفیه تقلیدی که میزان نزد او، انکار و قبول می‌باشد.

### ج) حاکمیت

تکفیر گرچه نزد سید قطب، دارای ابعاد اعتقادی، سیاسی و اجتماعی است؛ زیرا حکومت حاکم به غیر دستور خداوند را باطل می‌شمارد و پیروی از او را شرک و پیروی از طاغوت می‌داند که در نتیجه، باید با چنین حاکمی مبارزه کرد. البته میزان اصلی تکفیر نزد او، شرک در حاکمیت می‌باشد که به نظر او، امروزه عالم اسلامی به آن، گرفتار است و خود را تسلیم آن کرده و مقابل آن، خاضع شده است؛ بدون آنکه خطرهای آن را درک کند؛ خطرهایی که او را از ملت اسلام خارج کرده است. او معتقد است که امروزه، جامعه اسلامی، تمام مسائل بزرگ و کوچک خود را به دست انسان، سپرده و شرع و احکام الهی را که راه زندگی آنان را تبیین می‌نماید، کنار گذاشته‌اند و در حقیقت، حاکمیت الهی کنار گذاشته شده و به جای آن، حاکمیت

انسان پذیرفته گردیده است. او در ذیل آیه ﴿فَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ﴾ (انعام: ۱۱۸)، می گوید:

الآن نجىء إلى القضية التي جعلت هذه المقدمات كلها قاعدة لها... قضية الحل والحرمة فيما ذكر اسم الله عليه وما لم يذكر اسم الله عليه من الذبائح... وهي تأخذ أهميتها من ناحية تقرير المبدأ الإسلامي الأول: مبدأ حق الحاكمية المطلقة لله وحده وتجريد البشر من ادعاء هذا الحق.<sup>۱</sup>

الآن برمی گردیم به قضیه ای که این مقدمات، قاعده ای برای آن است؛ یعنی قضیه حلیت و حرمت در قربانی هایی که اسم خدا بر آن، برده می شود و آنچه اسم خدا بر آنها برده نمی شود و اینها اهمیت خود را از ناحیه تقریر مبدأ اسلامی اول می گیرند؛ یعنی مبدأ حق حاکمیت مطلقه، تنها برای خداوند متعال و دور کردن بشر از ادعای این حق است.

سید قطب، با طرح مفهوم حاکمیت و اختصاص آن به خداوند متعال و دین او، درصدد تأسیس دو مفهوم دیگر، به نام «دارالاسلام» و «دارالحرب» بود؛ مسئله ای که به قیمت جانش تمام شد؛ به طوری که «نظام جمال عبدالناصر»، او را در سال ۱۹۶۶م، اعدام کرد.

او با طرح مفهوم «حاکمیت»، درصدد اثبات این مطلب است که حق تشریح، مخصوص خداست و شأن امت، سلطه داشتن بر تنفیذ آن می باشد. سید قطب، با این تبیین، درصدد توضیح زوایای مخفی نظریه «مودودی» است. همچنین وی می گوید:

إنه ليس على وجه الأرض اليوم دولة مسلمة ولا مجتمع مسلم، قاعدة التعامل فيه هي شريعة الله والفقہ الإسلامي.<sup>۲</sup>

۱. فی ظلال القرآن، سید قطب، ج ۳، صص ۱۱۹۲ و ۱۱۹۳.

۲. همان، ج ۴، ص ۲۱۲۲.



امروزه روی زمین، دولت و جامعه‌ای اسلامی وجود ندارد که قاعده تعامل در آن، شریعت خدا و فقه اسلامی باشد.

«ابومحمد مقدسی» نیز می‌گوید:

هذا التيار يجعل على رأس اولوياته دعوة الناس الى التوحيد الذي هو حق الله على العبيد ونحن نسعي جاهدين الى تقريب وشرح هذا التوحيد للناس لخراجهم من عبادة العباد الى عبادة الله وحده ونركز بهذا المجال على نواقض التوحيد المعاصرة مثل ان يصرف التشريع لغير الله عزوجل والتحاكم الى القوانين الوضعية وتعطيل حكم الله وهذا ما يطلق عليه بالحاكمية في مصطلحات العصر والحاكمية جزء اساسي من التوحيد.<sup>1</sup>

در رأس اولویت‌های این گروه، دعوت مردم به توحید است؛ توحیدی که حق خدا بر بندگان می‌باشد و ما تلاش می‌کنیم تا این توحید را با شرح، به ذهن مردم نزدیک نماییم؛ تا آنان را از پرستش بندگان، خارج نماییم و تنها به پرستش خداوند رهنمون سازیم و در این مجال، بر نواقض توحید که هم‌اکنون پدید آمده است، تأکید نماییم؛ مثل اینکه حق تشریح، به غیر خداوند عزوجل نسبت داده شود و انسان خود را تسلیم قوانین موضوعی کشور کند و حکم خدا را تعطیل نماید و این، همان چیزی است که در مصطلحات عصر کنونی، عنوان حاکمیت، بر آن اطلاق می‌شود و حاکمیت، جزء اساسی از توحید است.

### نقد ادله تکفیر حاکم

جماعات سلفی جهادی، در تکفیر حاکم ظالم و فاسق و به دنبال آن، تکفیر جامعه، به آیاتی از قرآن تمسک کرده اند که به موضوع حاکمیت، اشاره کرده است. اینک به بررسی این آیات می‌پردازیم:

۱. صحیفة العصر الالکترونیة، ابومحمد مقدسی، مجری گفتگو: مروان شحادة، سال ۲۰۰۵/۷/۵.



### دلیل اول

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾؛ «و آنها که به احکامی که خدا نازل کرده، حکم نمی‌کنند، کافرند». (مائده: ۴۴)

### نقد

اولاً: این آیات در ادامه آیاتی می‌باشد که سخن از نزول تورات و تهدید یهود بر تهمت تحریف حکم نصوص، در آنها شده است. پس مربوط به آنان است؛ نه حاکی که مطابق دستور الهی حکم نکرده است.

ثانیاً: مفسران در بیان اینکه آیه، شامل چه کسانی می‌شود و نیز در معنای کفر در آن، اختلاف نظر دارند؛ برخی این آیه را مخصوص یهود و برخی تعمیم داده و آن را درباره اهل کتاب و کفار، از تبدیل‌کنندگان حکم خدا می‌دانند. البته برخی نیز آن را به اهل اسلام، نسبت داده‌اند.

برخی، جمله شرط در این آیه را به اهانت به «ما انزل الله» و انکار آن مقید کرده‌اند. برخی نیز معتقدند آیه، شامل کسانی است که دین را به قلب و زبان انکار می‌کنند. برخی هم می‌گویند که مراد به کفر در این آیه، کفر اصغر است و از این‌رو صاحب آن، از دین اسلام خارج نمی‌شود.<sup>۱</sup>

ثالثاً: ممکن است کسی ادعا کند که این آیه، به حاکمان اختصاص ندارد. بلکه بر هر فردی منطبق می‌شود که در مسائل زندگی خود، براساس دستور پروردگار، حکم نکند که می‌توان برای آن، مثال‌های بسیاری زد؛ از قبیل:

– شخصی، شرب خمر را حلال کند.

– شخصی، دخترش را از ارث محروم سازد؛ همان‌گونه که بین عرب‌های عصر

۱. برای تحقیق بیشتر در این اقوال، ر.ک: به تفاسیر ابن‌کثیر، المنار، مراغی، کشاف، بیضاوی، فخر رازی، البحر المحیط، جامع البیان، قرطبی، خازن، بغوی، زاد المسیر، سیوطی.

جاهلیت، مرسوم بوده است.

- کسی، گرفتن و دادن رشوه را حلال بداند.

- کسی، انکار بعث و حساب نماید.

- قاضی بر خلاف دستور الهی، قضاوت کند.

این‌گونه موارد، می‌تواند مصداق آیه مورد استدلال باشد و در صورت حمل آیه بر این معنا، نمی‌توان کفر را اکبر برشمرد و موجب خروج از ملت اسلام دانست.

رابعاً: «ابوعبید قاسم بن سلام» می‌گوید:

فقد تبين لنا أنه كان ليس بناقل عن ملة الإسلام أن الدين باق على حاله وإن خالطه  
ذنوب فلا معنى له إلا خلاف الكفار وسنتهم على ما أعلمتك من الشرك سواء لأن  
من سنن الكفار الحكم بغير ما أنزل الله ألا تسمع قوله ﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ﴾<sup>۱</sup>  
تأويله عند أهل التفسير أن من حكم بغير ما أنزل الله وهو على ملة الإسلام كان  
بذلك الحكم كأهل الجاهلية إنما هو أن أهل الجاهلية كذلك كانوا يحكمون.<sup>۱</sup>

برای ما روشن شد حکم به غیر از دستورهای پروردگار، عامل خروج از ملت اسلام نیست و دین بر حال خود باقی است؛ گرچه همراه آن، گناهای انجام شود و معنایی برای آیه نیست؛ جز اخلاق و سنت کفار بنا بر آنچه از شرک به طور یکسان بر تو روشن نمودم؛ زیرا از سنت‌های کافران، حکم به غیر ما انزل الله است. آیا نشنیدی قول خداوند را که می‌فرماید: «آیا به دنبال حکم جاهلیت‌اند». تأویل آن نزد اهل تفسیر، این است که هر کس به غیر ما انزل الله حکم کند، درحالی‌که بر ملت اسلام است، با این حکم، همانند اهل جاهلیت خواهد شد و آیه درصدد آن است که اثبات کند اهل جاهلیت، این‌گونه حکم می‌کنند.

«نایف بن حمزه آل منسی»، در توجیه این آیه، می‌گوید:

سبق معنا أنّ العمل إذا شابه فعل الكافرين في ظاهره مشابهة كبيرة قد يطلق على



فاعله لفظ الكفر لا لأنه كافر خارج عن الايمان مرتد عن دين الله وأنما كان ذلك بسبب ان ما فعله لا يمكن ان يصدر من مسلم يظهر الاسلام ويطن الايمان الا وقد اصابه شيء في ايمانه واسلامه.<sup>۱</sup>

پیش تر گذشت، هرگاه عملی در ظاهر، شباهت زیادی با عمل کافران داشته باشد، بر فاعل آن، لفظ کفر اطلاق می‌شود. اما این بدان معنا نیست که او کافر شده و از ایمان خارج گردیده و از دین بازگشته است. علتش نیز این است که چنین عملی، از یک فرد مسلمانی که در ظاهر، اسلام آورده است و در باطن نیز ایمان دارد، صادر نمی‌شود. بلکه ایمان و اسلامش، باید در او تأثیر داشته باشد.

خامساً: یکی از رهبران بلندپایه اخوان المسلمین، به نام «حسن هضیبی»، تفسیری برخلاف سید قطب، از مفهوم حاکمیت دارد که در نتیجه، رأی او با سید قطب در قضیه تکفیر، متفاوت است. هضیبی در کتاب «دعاة لا قضاة»، به مفهوم «حاکمیت» پرداخته و معتقد است این کلمه، در هیچ آیه و روایتی به شکل اضافه به خداوند متعال، نیامده است. ولی سید قطب، گمان کرده مقصود «مودودی» از اصطلاح «حاکمیت»، محال بودن اذن الهی به مردم، برای قرار دادن برخی از قوانین مربوط به زندگی انسان است؛ زیرا کسی که حق اذن به مردم برای تصویب قوانین را نفی می‌کند، در حقیقت با عقلش، سلطه الهی را محدود کرده است؛ درحالی که خداوند عزوجل، کارهای دنیوی را به ما واگذار کرده است تا با عقول خود، آنها را براساس مقاصد کلی و اهدافی که خداوند برایمان ترسیم کرده، تنظیم نماییم؛ به شرط اینکه حرامی را حلال و حلالی را حرام نماییم.

او در رد کلام سید قطب که حاکمیت را همان مفهوم شهادت به وحدانیت خدا یا توحید در ربوبیت گرفته و در نتیجه، معتقدان به حق اولی الامر در صدور قوانین را تکفیر کرده است، می‌گوید:

۱. بدعة التكفير، نايف بن حمزه، ص ۱۷۹.

انّ هذا قول فاسد فاعتقاد عامة الناس انّ لأولي الامر حق اصدار القوانين ووضع التنظيمات التي تنظم جوانب في حياتهم السياسية والاقتصادية والاجتماعية بناء على نصوص من القرآن الكريم والسنة الشريفة اعتقاد ليس فيه شبهة الكفر والشرك بل هو اعتقاد من اصله حق.<sup>۱</sup>

این حرف، سخن فاسدی است؛ زیرا اعتقاد عموم مردم این است که اولی الامر، حق صدور قوانین و جعل تنظیماتی را دارند که می‌تواند زندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مردم را براساس نصوصی از قرآن کریم و سنت شریف، تنظیم نماید و این اعتقادی است که در آن، هیچ‌گونه شبهه کفر و شرک نیست. بلکه اعتقادی است که از ریشه، حق می‌باشد.

او در ادامه می‌گوید:

ومن سلم بحکم الله ولم يعترض عليه فأنه يكون قد حکم شريعة الله فاذا عمل بعد ذلك على خلافها فانه يكون فاسقاً عاصياً.<sup>۲</sup>

هر کس تسلیم حکم خدا شود و بر آن، اعتراض ننماید، او در حقیقت شریعت الهی را حکم قرار داده و اگر بعد از آن، برخلافش عمل کند، فاسق و گنهکار است.

همچنین او می‌گوید:

ان النصوص الثابتة عن رسول الله قاطعة في دلالتها على ان حکم الله هو ان نعتبر من نطق بالشهادتين مسلماً تجري عليه احكام المسلمين وان نعامله بمقتضى احكام الشريعة الاسلامية باعتباره مسلماً وان نكل سريره الى عالم السرائر جل شأنه.<sup>۳</sup>

همانا نصوص ثابت از رسول خدا ﷺ به‌طور قطع دلالت دارد که حکم خدا این

۱. جماعات التكفير في مصر، صص ۵۰ - ۵۲.

۲. همان.

۳. دعاة لا قضاة، مستشار حسن هضیبی، ص ۶۴.



است که گوینده شهادتین، مسلمان می‌باشد و احکام مسلمانان نیز بر او جاری است و با او به مقتضای احکام شریعت، همانند مسلمانان رفتار می‌کنیم و البته باطن او را به پروردگاری که دانای به درون افراد می‌باشد، واگذار می‌نماییم.

### دلیل دوم

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ (مائده: ۵۰)

آیا حکم جاهلیت را از تو می‌خواهند؟! و چه کسی بهتر از خدا، برای قومی که اهل ایمان و یقین‌اند، حکم می‌کند؟!!

معتقدان به تکفیر حاکم ظالم و فاسق، به برخی از تفاسیر در ذیل این آیه، استدلال کرده‌اند. «ابن کثیر» در تفسیر این آیه، می‌نویسد:

ينكر تعالى على من خرج عن حكم الله المحكم المشتمل على كل خير الناهي عن كل شر و عدل إلى ما سواه من الآراء والأهواء والاصطلاحات التي وضعها الرجال بلا مستند من شريعة الله كما كان أهل الجاهلية يحكمون به من الضلالات والجهالات مما يضعونها بأرائهم وأهوائهم وكما يحكم به التتار من السياسات الملكية المأخوذة عن ملكهم جنكزخان الذي وضع لهم الياسق وهو عبارة عن كتاب مجموع من أحكام قد اقتبسها من شرائع شتى: من اليهودية والنصرانية والملة الإسلامية وغيرها وفيها كثير من الأحكام أخذها من مجرد نظره وهواه فصارت في بنيه شرعاً متبوعاً يقدمونه على الحكم بكتاب الله وسنة رسول الله ﷺ، فمن فعل ذلك منهم فهو كافر يجب قتاله حتى يرجع إلى حكم الله ورسوله فلا يحكم سواه في قليل ولا كثير.<sup>۱</sup>

خداوند متعال نکوهش می‌کند هر کسی را که از حکم محکم الهی، خارج شده است؛ حکمی که مشتمل بر هر خیر و ناهی از هر شر می‌باشد و از آن عدول کرده

۱. تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۷، ذیل آیه.

و به سراغ غیر آن، از آرا و هواهای نفسانی و اصطلاحاتی رود که برخی، بدون مستندی از شریعت الهی، وضع کرده‌اند؛ آن گونه که اهل جاهلیت از گمراهی‌ها و جهالت‌ها با آرا و هواهای نفسانی خود، جعل می‌کردند و به آنها حکم می‌نمودند و مانند احکامی که قوم تاتار از سیاست‌های حکومتی از پادشاهان چنگیز اخذ نمودند و به آن، حکم کردند. او برای قوم خود کتاب «یاسق» را وضع کرده بود که در آن، مجموعه احکامی برگرفته از شریعت‌های گوناگونی همچون یهود و مسیحیت و ملت اسلام، به حساب می‌آمد و بسیاری از احکام را تنها براساس هوای نفس خود، انتخاب کرده بود و این احکام، بین قومش، شریعتی برای پیروی، به حساب می‌آمد که آن را بر حکم کتاب خدا و سنت رسول او ﷺ مقدم می‌داشتند و از این رو، هرکس از آنان چنین کند، کافری است که باید کشته شود؛ تا به حکم خدا و رسولش بازگردد و غیر او را نیز در کم و زیاد، حکم قرار ندهد.

#### دلیل سوم

از جمله ادله سلفیه جهادی، در تکفیر حاکم ظالم فاسق، این آیه است که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ أُولَئِكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (نساء: ۶۵)

به پروردگارت سوگند که آنها ایمان نخواهند آورد؛ مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند و سپس از داوری تو، در دل خود، احساس ناراحتی نکنند و به‌طور کامل، تسلیم شوند.

#### نقد

اولاً: سخن در این آیه و همانند آن، از منافقانی است که در ظاهر، ادعای اسلام و ایمان دارند. ولی غیر قرآن و رسول را حکم خود، قرار می‌دهند.



ثانیاً: با درنگی در وضعیت حاکمان مدعی اسلام، پی می‌بریم که آنان بر چند دسته‌اند:

#### یک - حاکم معتقد

برخی از حاکمان اسلامی، به مبدأ و معاد معتقد بودند و به آنچه خداوند فرموده حکم می‌کردند. از این رو تکفیر و خروج بر آنان، جایز نیست.

#### دو - حاکم غیرمعتقد

برخی از حاکمان مدعی اسلام، به مبدأ و معاد معتقد نبوده و التزامی به دستورهای اسلام نداشتند و به وجوب حکم به ما انزل الله معتقد نبوده‌اند که تکفیر و خروج بر این افراد، با هر شرایطی، لازم است؛ چنان که «ابن تیمیه» می‌گوید:

ولا ريب أن من لم يعتقد وجوب الحكم بما أنزل الله على رسوله فهو كافر فمن استحل أن يحكم بين الناس بما يراه هو عدلاً من غير اتباع لما أنزل الله فهو كافر.<sup>۱</sup>  
شکی نیست که هر کس به وجوب حکم به آنچه خداوند بر رسولش نازل کرده، معتقد نباشد، کافر است و هر کس بین مردم بر اساس رأی خود حکم کند و آن را عدالت بداند، بدون آنکه از دستورهای خدا پیروی کند، کافر است.

همچنین وی در تفسیر آیه: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ...﴾ (نساء: ۶۵)، می‌گوید:

فمن لم يلتزم تحكيم الله ورسوله فيما شجر بينهم فقد أقسم الله بنفسه أنه لا يؤمن وأما من كان ملتزماً لحكم الله ورسوله باطناً وظاهراً لكن عصي وأتبع هواه فهذا بمنزلة أمثاله من العصاة.<sup>۲</sup>

هر کس در اختلافات بین خود، خدا و رسولش را حکم قرار ندهد، خداوند به

۱. منهاج السنة النبوية، ج ۵، ص ۱۳۰.

۲. همان، ص ۱۳۱.



خودش قسم یاد کرده است که او، مؤمن نیست. اما کسی که ملتزم به حکم خدا و رسولش در باطن و ظاهر است، ولی نافرمانی کند و از هوای نفس خود پیروی نماید، او همانند دیگر گناهکاران است.

#### سه - حاکم شک‌کننده

گاهی حاکم به غیر ما انزل الله، در حکم دین، شبهه و شک دارد؛ زیرا در جامعه‌ای رشد کرده که شبهات زیادی بر دین، وارد شده است. از این رو فکر می‌کند که حکم خدا در این عصر، اجرا شدنی نیست و قانون‌های دیگران در این زمان، قابلیت بیشتری برای اجرا دارد و این، در حالی است که او تصریح به اسلام و ایمان و اقرار به شهادتین دارد. درباره این‌گونه از حاکمان، می‌توان ادعا کرد که اگر حکم به غیر ما انزل الله را از روی نفاق و کفر به خدا، انجام نداده و اظهار به آن نکرده و شک و شبهه او نیز مستقر نشده است، نمی‌توان او را تکفیر نمود؛ گرچه اعتقاد او به هماهنگ نبودن برخی از احکام دین با مسائل این زمان، باطل است.

#### چهار - حاکم معتقد به برتری حکم الهی

گاهی حاکم به غیر ما انزل الله، معتقد به برتری حکم الهی است. ولی گاهی برای جلب خشنودی مردم یا ترس از مخالفان، آن را به اجرا نمی‌گذارد و در نتیجه، به غیر ما انزل الله، حکم می‌نماید. حکم کردن به کفر این‌گونه حاکمان نیز بعید به نظر می‌رسد؛ گرچه کار آنان، از گناهان کبیره، به حساب می‌آید.

#### پنج - حاکم جاهل به حکم الهی

برخی از حاکمان مدعی اسلام، به شهادتین اقرار دارند. ولی گاهی به حکم اسلامی جاهل می‌باشند یا از اینکه باید حکم به ما انزل الله نمود، غافل یا جاهل‌اند.



این گونه حاکمان، گرچه صلاحیت برای حاکمیت ندارند، ولی در صورتی که چنین حکمی کردند، نمی‌توان آنان را کافر به حساب آورد؛ زیرا اقرار به شهادتین، میزان در اسلام است. با وجود این تقسیم، پی‌می‌بریم که نمی‌توان همه انواع حاکمان فاسق را تکفیر کرد.

#### (د) جاهلیت

مفهوم جاهلیت، در سخنان و عبارات سید قطب، بسیار مشاهده می‌شود و مقصود او از آن، یک مرحله تاریخی خاص نیست. بلکه حالت و وصفی است که در وضعیت یا نظامی خاص، تحقق می‌یابد. از این رو جامعه جاهلی نزد او، هر جامعه غیرمسلمان است؛ به تعبیر دیگر، منظور وی تمام جوامعی است که امروزه روی زمین وجود دارند که از جمله آنها جوامعی اند که ادعای مسلمان بودن دارند؛ گرچه نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند و حج بجای می‌آورند و به وجود خداوند سبحان اقرار دارند. او معتقد بود که مردم این زمان، مسلمان واقعی نیستند و از این رو باید آنان را از جاهلیت غوطه‌ور شده در آن، به اسلام بازگردانید و مسلمانانی جدید، تربیت کرد.

قوام جاهلیت در نظر سید قطب، براساس تعدی بر سلطه الهی در زمین، به ویژه مهم‌ترین خصوصیت عبودیت، یعنی حاکمیت است. او معتقد بود جامعه جاهلی، حاکمیت را در افکار، ارزش‌ها، شرایع و قوانین، به بشر داده و خدا را از زندگی، کنار گذاشته است.<sup>۱</sup>

او می‌گوید: «ما امروزه در جاهلیتی، همانند جاهلیت صدر اسلام، قرار داریم».<sup>۲</sup> از این رو، وی معتقد است که بر تمام جوامع بشری موجود در شرق و غرب عالم، عنوان و وصف جاهلیت منطبق است و باید آن را تغییر داد و انقلاب نمود. به تعبیر دیگر، او جامعه جاهلی را جامعه‌ای می‌داند که بندگی‌اش را خالص برای

۱. معالم فی الطريق، ص ۱۰.

۲. همان، ص ۲۱.

خداوند نداشته است. در واقع، بندگی جوامع در تصور اعتقادی، شعار و دستور قانونی نمایان شده است. براساس این تعریف، تمام جوامع کنونی عالم، در عنوان جامعه جاهلی، داخل می‌گردد.<sup>۱</sup>

سید قطب می‌گوید:

إن الجاهلية - في ضوء هذا النص - ليست فترة من الزمان ولكنها وضع من الأوضاع هذا الوضع يوجد بالأمس ويوجد اليوم ويوجد غداً فيأخذ صفة الجاهلية المقابلة للإسلام والمناقضة للإسلام.

والناس - في أي زمان وفي أي مكان - إما أنهم يحكمون بشريعة الله - دون فتنة عن بعض منها - ويقبلونها ويسلمون بها تسليماً فهم إذن في دين الله وإما أنهم يحكمون بشريعة من صنع البشر - في أي صورة من الصور - ويقبلونها فهم إذن في جاهلية وهم في دين من يحكمون بشريعته وليسوا بحال في دين الله.<sup>۲</sup>

جاهلیت در پرتو این نص، بخشی از زمان نیست. بلکه وضعی از اوضاع است و این وضع، دیروز اتفاق افتاد و امروز و فردا نیز اتفاق می‌افتد و صفت جاهلیت، مقابل اسلام و ضد آن را به خود می‌گیرد.

و مردم در هر زمان و هر مکانی، یا به شریعت اسلام، بدون افتادن در فتنه، به برخی از آنها حکم می‌کنند و قبول می‌نمایند و در برابر آنها تسلیم می‌شوند که در این هنگام، آنان بر دین خدایند یا به شریعتی از ساخته بشر، حکم می‌کنند و آن را می‌پذیرند که در این هنگام، آنان در جاهلیت بوده و در دین کسانی‌اند که به شریعت آنان حکم می‌کنند و در هیچ حالی، در دین خدا نیستند.

او می‌گوید:

نحن اليوم في جاهلية كالجاهلية التي عاصرها الإسلام أو أظلم. كل ما حولنا

۱. معالم فی الطریق، ص ۹۸.

۲. فی ظلال القرآن، ج ۲، ص ۹۰۴.



جاهلیة... تصورات الناس وعقائدهم عاداتهم وتقاليدهم موارد ثقافتهم فنونهم وأدابهم شرائعهم وقوانينهم. حتى الكثير مما نحسبه ثقافة إسلامية ومراجع إسلامية وفلسفة إسلامية وتفكيراً إسلامياً... هو كذلك من صنع هذه الجاهلية.<sup>۱</sup>

ما امروزه در جاهلیتی، همانند جاهلیت صدر اسلام قرار داریم؛ بلکه تاریخ تراز آن. در واقع، هر آنچه اطراف ماست، جاهلیت می‌باشد؛ تصورات مردم و عقاید و عادات و تقلیدهای آنان، موارد فرهنگ و فنون و آداب و شرایع و قوانین آنان. حتی بسیاری از آنچه ما آنها را فرهنگ و منابع و فلسفه و تفکر اسلامی می‌نامیم، تمام آنها ساخته و پرداخته این جاهلیت است.

او در جای دیگر، می‌گوید:

إنه لا إسلام في أرض لا يحكمها الإسلام ولا تقوم فيها شريعته ولا دار إسلام إلا التي يهيم عليها الإسلام بمنهجه وقانونه وليس وراء الإيمان إلا الكفر وليس دون الإسلام إلا الجاهلية وليس بعد الحق إلا الضلال.<sup>۲</sup>

در سرزمینی که اسلام، حاکم نباشد و شریعت اسلام در آن، برپا نگردد، سرزمین اسلام نیست. سرزمین اسلام، تنها سرزمینی است که اسلام با روش و قانونش، در آن مسلط است و بعد از ایمان نیست، مگر کفر و بعد از اسلام نیست، مگر جاهلیت و بعد از حق نیست، مگر گمراهی.

همچنین او می‌گوید:

والمسألة في حقيقتها هي مسألة كفر وإيمان مسألة شرك وتوحيد مسألة جاهلية وإسلام وهذا ما ينبغي أن يكون واضحاً... إن الناس ليسوا مسلمين - كما يدعون - وهم يحيون حياة الجاهلية وإذا كان فيهم من يجب أن يخدع نفسه أو يخدع الآخرين فيعتقد أن الإسلام يمكن أن يستقيم مع هذه الجاهلية فله ذلك ولكن انخداعه أو

۱. معالم في الطريق، صص ۹۱ و ۹۲.

۲. همان، ص ۱۹۵.

خداعه لا یغیر من حقیقة الواقع شیئاً... لیس هذا إسلاماً و لیس هؤلاء مسلمین.<sup>۱</sup> مسئله، در حقیقت مسئله کفر و ایمان، مسئله شرک و توحید، مسئله جاهلیت و اسلام است و این همان چیزی است که باید واضح شود... اینکه مردم آن گونه که ادعا می‌کنند، مسلمان نیستند و زندگی جاهلیت دارند و اگر میان مردم کسانی اند که دوست دارند خود یا دیگران را فریب دهند و معتقد شوند اسلام، ممکن است با این جاهلیت استقامت یابد، خودشان می‌دانند. ولی گول خوردن یا گول زدن آنان، نمی‌تواند چیزی از حقیقت یا واقع را بکاهد؛ نه این، اسلام است و نه آنان، مسلمان.

او در جای دیگر می‌گوید:

لقد استدار الزمان کهیئته یوم جاء هذا الدین إلى البشریة بلا إله إلا الله فقد ارتدت البشریة إلى عبادة العباد وإلى جور الأدیان ونکصت عن لا إله إلا الله... البشریة بجملتها بما فیها أولئك الذین یرددون علی المآذن فی مشارق الأرض ومغاربها کلمات: «لا إله إلا الله» بلا مدلول ولا واقع... وهؤلاء أثقل إثماً وأشد عذاباً یوم القیامة لأنهم ارتدوا إلى عبادة العباد - من بعد ما تبین لهم الهدی - ومن بعد أن کانوا فی دین الله!<sup>۲</sup>

تاریخ تکرار می‌شود؛ چنان که روز اول این دین با لا اله الا الله آمد و امروزه بشر، به پرستش بندگان و ستم ادیان بازگشته و از لا اله الا الله به دور مانده است... تمام بشر که از جمله آنان، کسانی اند که در مأذنه‌های شرق و غرب کره زمین، لا اله الا الله را بدون مفهوم و واقع، بر زبان جاری می‌سازند... و گناه آنان، سنگین تر و عذابشان در روز قیامت، بیشتر است؛ زیرا آنان، به پرستش بندگان پرداختند؛ بعد از آنکه هدایت برایشان روشن شد و در دین خدا بودند.

۱. معالم فی الطریق، ص ۱۵۸.

۲. فی ظلال القرآن، ج ۲، ص ۱۰۵۷.



### نقد

اولاً: بین عصر جاهلیت قبل از اسلام، با موقعیت جامعه کنونی، بسیار فرق است؛ زیرا در جامعه کنونی، بیشتر مردم، به شهادتین اقرار دارند و به دستورهای اسلام پایبندند؛ هرچند گاهی در عمل، کوتاهی می‌کنند؛ همان‌گونه که در صدر اسلام و عصر رسول گرامی ﷺ، برخی از مسلمانان، ضعف عقیده داشتند و در انجام دادن وظایف خود، کوتاهی می‌کردند.

ثانیاً: اگر جامعه‌ای رو به انحطاط کشید و از ناحیه حاکمان، مستضعف واقع شد، آیا می‌توان آن جامعه را جاهلی نامید و تکفیر کرد و کشور اسلامی را دارالحراب خواند و از آن، هجرت نمود و بر علیه آن قیام کرد؟! یا باید بر مردم، اعتماد نمود و با امر به معروف و نهی از منکر، جامعه را از خواب غفلت بیدار کرد و با تکیه کردن بر ملت اسلامی، به اهداف بلند اسلامی خود رسید.

### ه) مفهوم دارالحراب و دارالاسلام

سید قطب بر از بین رفتن مفهوم «امت مسلمانان»، تأکید دارد و معتقد است که این مفهوم، در هیچ کجای دنیا پابرجا نیست؛ گرچه افرادی مسلمان، وجود دارند؛ زیرا این مفهوم در نظر او، بر مردمی صدق می‌کند که زندگی و تصورات و اوضاع و نظام‌ها و ارزش‌ها و موازینشان، همگی از راه اسلامی، به دست آمده باشد و حال آنکه، امتی که مدعی اسلام است، این ارزش‌ها را کنار گذاشته‌اند.

از این رو سید قطب، جوامع اسلامی موجود را از عنوان دارالاسلام بیرون آورده و عنوان دارالکفر و به دنبال آن، دارالحراب را بر آنها گذاشته است؛ عنوانی که برای خود، گروه و حزبی می‌طلبند؛ تا به وظیفه انقلابی، یعنی جهاد، عمل کند و خیمه دارالاسلام را به حال اول خود، درآورد؛ چنان‌که سید قطب می‌گوید:

وکل أرض تحارب المسلم في عقيدته وتصده عن دينه وتعطل عمل شريعته فهی

«دار حرب» ولو كان فيها أهله وعشيرته وقومه وماله وتجارته... وکل أرض تقوم فيها عقیدته وتعمل فيها شریعته، فهي «دار اسلام» ولو لم یکن فیها أهل ولا عشیره ولا قوم ولا تجارة.<sup>۱</sup>

و هر سرزمینی که با مسلمان، در عقیده اش بجنگد و او را از دینش بازدارد و اجرای دستورهای شرعش را تعطیل نماید، آن سرزمین، «دار حرب» است؛ گرچه در آن، اهل و عشیره و قوم و مال و تجارت او باشد و [در مقابل] هر سرزمینی که عقیده مسلمان در آن، پابرجا شود و شریعت او در آنجا، عملی گردد، آن سرزمین، «دار الاسلام» است؛ گرچه در آن، اهل و عشیره و قوم و تجارتی، نداشته باشد.

#### نقد

اولاً: آیا می‌توان افراد مستضعف جامعه اسلامی که زیر سلطه نظام حاکم قرار گرفته و جاهل بوده‌اند یا قدرت انتقاد بر حاکم فاسق و ظالم را ندارند، تکفیر کرد و آنان را به کافران حربی، تشبیه نمود و در نتیجه، وطن آنان را دارالحرب، به حساب آورد که در حال جنگ با اسلام و مسلمانان می‌باشند؟!

ثانیاً: آیا می‌توان مسلمانی را که به مبدأ و معاد معتقد است و به دستورهای الهی پایبند می‌باشد، در حال جنگ با اسلام و مسلمانان دیگر، به حساب آورد و کشور و وطنشان را سرزمین جنگ دانست؟!

#### (و) تکفیر جامعه

جماعت سلفی جهادی، به رهبری سید قطب، بعد از حکم به کفر صریح حاکمی که به آنچه خداوند نازل فرموده، حکم نمی‌کند، آن را بر جامعه‌ای تسری می‌دهند که درصدد تغییر این حکومت بر نمی‌آیند و با جماعت تکفیری که خودشان باشند در

۱. معالم فی الطریق، ص ۱۶۶.

براندازی چنین حکومتی، همکاری نمی‌کنند.

آنان معتقدند هرکس کافر را تکفیر نکند، خودش نیز کافر است. بدین سبب، اعلان به کفر حاکمی را که به دستورهای الهی حکم نمی‌کند، لازم می‌دانند. آنان حتی می‌گویند:

من زعم ان هذه الشعوب في البلاد الاسلامية تؤمن بالله وتدين بالاسلام فقد كفر  
لأنه شهد بالايان لأقوام هم كفار اي لأنه لم يكفر الكافر.<sup>۱</sup>

هرکس گمان کند مردم کشورهای اسلامی، به خدا ایمان دارند و مسلمان‌اند، کافر می‌باشد؛ زیرا به ایمان اقوامی، گواهی داده است که کافرند؛ زیرا کافر را تکفیر، نکرده است.

#### ادله تکفیر جامعه

سید قطب و پیروان او در تکفیر جامعه جاهلی، براساس اعتقادشان، به برخی از آیات قرآن و روایات استدلال کرده‌اند که در اینجا به آنها اشاره می‌کنیم:

#### آیات

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿مَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره: ۲۵۶)

بنابراین، کسی که به طاغوت (بت و شیطان و هر موجود طغیانگر) کافر شود و به خدا ایمان آورد، به محکم‌ترین دستگیره، چنگ زده است که گسستن برای آن نیست و خداوند، شنوا و داناست.

همچنین خداوند می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ

۱. الحكم و قضية تكفير المسلم، ص ۱۴۵. با اندکی تصرف.



يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿٦٠﴾ (نساء: ۶۰)

آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه [از کتاب‌های آسمانی که] بر تو و پیش از تو نازل شده، ایمان آورده‌اند؛ درحالی که می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟! با اینکه به آنها دستور داده شده است که به طاغوت کافر شوند. اما شیطان می‌خواهد آنان را در گمراهی دوری بیفکند.

آنان براساس این آیات، می‌گویند: خداوند ما را به ایمان به خود و کفر به طاغوت دستور داده است و راه سومی وجود ندارد؛ یا ایمان به خدا و کفر به طاغوت که همان اسلام است، یا پیروی از طاغوت که کفر به خداست. همچنین مقتضای کفر به طاغوت، حکم کردن به کافر بودن اوست. پس هرکس به آن، اعتقاد نداشته باشد و به زبان، آشکارا به آن اعتراف نکند، حکم به ما انزل الله، نکرده و کافر است.<sup>۱</sup>

بر این اساس، آنان مسلمانانی را که از دستور غیرحاکمان به ما انزل الله، پیروی می‌کنند، کافر می‌دانند؛ زیرا در نظر آنان، پیروی به عمل است؛ نه نیت و اعتقاد.

#### روایات

آنان به حدیث «عدی بن حاتم» نیز استدلال می‌کنند و می‌گویند وی به پیامبر ﷺ گفت:

إِثْمٌ لَمْ يَعْبُدُوهُمْ. قَالَ ﷺ: بَلَىٰ إِنَّهُمْ حَرَّمُوا عَلَيْهِمُ الْحَلَالَ وَاحْتَلَوْا لَهُمُ الْحَرَامَ فَاتَّبِعُوهُمْ فَتَلَّكَ عِبَادَتُهُمْ أَيَّاهُمْ.<sup>۲</sup>

همانا آنان، آنها را نپرستیدند. حضرت فرمود: «آری. ولی دانشمندان یهود، حلال را بر مردم، حرام کردند و حرام را بر آنان، حلال نمودند و آنان نیز پیرو علمایشان بودند و این کار، پرستش علمایشان به حساب می‌آید.

۱. دعاء لا قضاة، ص ۱۶۱.

۲. سنن ترمذی، ج ۱۱، ص ۲۳۸.



### نقد ادله تکفیر جامعه

اولاً: جماعت‌های سلفی جهادی، گمان می‌کنند هرکس از دستوره‌های حاکم فاسق پیروی نماید و به آن عمل کند، کافر می‌شود؛ بدون آنکه نظر به نیت و اعتقاد آنان شود و این خلط مبحث و اشتباه است؛ زیرا اعتقاد، فعل نفس، به تنهایی، بدون مشارکت بدن است. ولی عمل، فعل نفس، به تحریک جسد است که غیر اعتقاد می‌باشد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بین آن دو، فرق گذاشته و اعمال را به نیت دانسته است. از این رو، «نیت» را که اعتقاد است، غیر از عمل دانسته است. بنابراین، در آیه **﴿اتَّخِذُوا أَحْبَابَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَزْوَاجاً مِّنْ دُونِ اللَّهِ﴾** (توبه: ۳۱)، سخنی از عمل، به میان نیامده و فقط به «اتخاذ»، اشاره شده است. «اتخاذ» نیز به مجرد نیت و اعتقاد، تحقق می‌یابد؛ گرچه عمل، همراه آن نباشد و از این رو، مجرد اعتقاد شخصی به وجوب عمل به دستور شخصی دیگر، گرچه مخالف با دستور خدا باشد، مصداق آیه خواهد بود.

ثانیاً: در حدیث عدی بن حاتم، سخنی از عمل، به میان نیامده و تنها سخن از پیروی است و در پیروی شرعی، نیت و اعتقاد نهفته است.

ثالثاً: موضوع حلال یا حرام شمردن، به مجرد عقیده، صورت می‌گیرد؛ بدون آنکه عمل، ملاک باشد. پس نمی‌توان ادعا کرد که اعتبار، به عمل است؛ نه عقیده.

رابعاً: جماعت تکفیر، به کفر پیرو حاکمی حکم می‌کنند که به غیر ما انزل الله حکم داده یا به دستوره‌ایش، سکوت اختیار کرده است و در واقع، فرقی بین نیت افراد، نگذاشته‌اند؛ درحالی‌که برخی افراد، از روی محبت، از دستور حاکم پیروی می‌کنند و برخی از روی اکراه و برخی نیز از روی اضطرار. پس این خطا و خلطی آشکار است؛ زیرا اعمال، به نیت است. در نتیجه، یکسان حکم کردن در تمام موارد، اشکال دارد.

خامساً: استدلال به قاعده «**مَنْ لَمْ يَكْفُرِ الْكَافِرَ فَهُوَ كَافِرٌ**»، در اینجا نادرست است؛ زیرا تشخیص کافر و اینکه در چه صورتی می‌توان او را تکفیر کرد، کار هر شخصی نیست. بنابراین به چه دلیل شخصی را کافر می‌خوانید؟! شاید او تنها به نظر شما، کافر باشد

و اجماعی بر کفر او وجود نداشته باشد.

«استاد حسن حزیبی»، از رهبران اخوان المسلمین، می‌گوید:

انّ مهمّتنا ليست اصدار أحكام بالكفر وأخرى بالإيمان وتوزيعها على الحكّام  
والمحكومين أنّنا دعاة ولسنا قضاة.<sup>۱</sup>

وظیفه مهم ما صادر کردن احکام کفر و ایمان و توزیع آنها بر حکام و جامعه  
نیست؛ زیرا ما دعوت کننده‌ایم؛ نه حاکم و قضاوت کننده.

۶. «طاغوت» در لغت، از «طغیان»، به معنای تجاوز از حد مقرر است و هرگاه همراه  
با ایمان و عبادت خدا و کفر به طاغوت، استعمال شود، به معنای پرستش غیرخدا، از  
بت‌ها و مخلوقات دیگر می‌باشد و مقصود از کفر به آن، انکار و رد آن است.  
فرق بسیاری است بین اینکه به طاغوت، کفر ورزیدیم و آن را انکار و رد نماییم و  
بین آنکه به کافر بودن حاکم، حکم کنیم. آیه ۲۵۶ سوره بقره نیز بر انکار طاغوت و  
اعتقاد نداشتن به وجوب پیروی از او، دلالت دارد؛ نه دلالت بر حکم به کافر بودن او.

#### مخالفت رشید رضا با سید قطب درباره تکفیر جامعه اسلامی

رشید رضا، برخلاف سید قطب، در صدد نفی تهمت تکفیر بر مسلمانان است؛ تهمتی  
که سید قطب به مسلمانان و جامعه اسلامی زده و آنان را با مشکلاتی، روبه‌رو کرده  
است. رشید رضا می‌گوید:

ولم نسمع أن أحدا من الصحابة - رضي الله تعالى عنهم - كفر أحدا بما وراء هذا فما  
عداه من الأفاعيل والأقاويل المخالفة لبعض ما أسند إلى الدين ولم يصل العلم بأنه  
منه إلى حد الضرورة - أي لم يكن سنده قطعيا كسند الكتاب - فلا يعد منكرا كافرا  
إلا إذا قصد بالإنكار تكذيب النبي ﷺ... وقد تجرأ بعض المتأخرين على تكفير من  
يتأول بعض الظنيات، أو يخالف شيئا مما سبق الاجتهاد فيه أو ينكر بعض المسائل

۱. الحكم و قضية التكفير المسلم، ص ۱۴۶.



الخلافية فجروا والناس على هذا الأمر العظيم حتى صاروا يكفرون من يخالفهم في بعض العادات وإن كانت من البدع المحظورات ثم هم على عقائد الكافرين وأخلاق المنافقين ويعملون أعمال المشركين ويصفون أنفسهم بالمؤمنين الصادقين.<sup>۱</sup> از هیچ یک از صحابه نشنیدم که کسی را تکفیر کرده باشد. پس انکار کننده کارها و گفته‌هایی که مخالف با برخی از آنچه به دین استناد داده شده و علم به آن، به حد ضرورت نرسیده است؛ یعنی سندش همانند سند قرآن، قطعی نیست، کافر به قرآن، شمرده نمی‌شود؛ مگر آنکه قصدش از انکار، تکذیب پیامبر ﷺ باشد.

البته برخی از متأخران، با تکفیر کسانی که متعرض برخی از ظنیات شده‌اند یا با موضوعی، مخالفت کرده‌اند که اجتهادی بوده یا برخی از مسائل اعتقادی را انکار کرده‌اند، باعث گستاخی و دلیری مردم بر این کار بزرگ شده‌اند؛ به حدی که مخالفان خود را در برخی از مسائل عادی نیز تکفیر نموده‌اند؛ گرچه از بدعت‌های حرام باشد. آنان بر عقاید کافران و اخلاق منافقان می‌باشند و اعمال مشرکان را انجام می‌دهند؛ درحالی که خود را مؤمن راستگو، توصیف می‌نمایند.

### ز) مساجد

آنان بر اثر اعتقادشان در شناخت مسلمان از کافر و همچنین نظریه کناره‌گیری از مردم و جامعه کفرآمیز، دیدگاه خاصی نیز درباره مساجد مسلمانان دارند و می‌گویند چون مردم، به اعتقاد آنان، خداوند را آن‌گونه که باید، عبادت نمی‌کنند، این مساجد همچون مسجد ضرار و معابد عصر جاهلیت است. از این رو آنان به تحریم نماز در آن مساجد، به استثنای مسجد الحرام، مسجد الاقصی، مسجد قبا و مسجد النبی ﷺ حکم کرده‌اند. آنان معتقدند هیچ مسجدی را نمی‌توان مسجد نامید؛ مگر آنکه سه شرط داشته باشد:

۱. تفسیر المنار، ج ۱، ص ۱۱۸.

۱. در آن، مردم به‌سوی خداوند دعوت شوند؛ البته آن‌گونه که آنان از واژه دعوت، می‌فهمند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾؛ «و اینکه مساجد، از آن خداست. پس هیچ‌کس را با خدا نخوانید». (جن: ۱۸)

۲. باید آبادکنندگان مساجد، صفاتی را داشته باشد که در قرآن کریم، به آن اشاره شده است؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ﴾ (توبه: ۱۸)

مساجد خدا را تنها کسی آباد می‌کند که به خدا و روز بازپسین، ایمان آورد و نماز را برپا دارد و زکات را پردازد و جز از خدا نترسد؛ امید می‌رود آنها از هدایت‌یافتگان باشند.

۳. تأسیس مسجد، بر اساس تقوا باشد؛ همان‌گونه که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ﴾ (توبه: ۱۰۸)

مسجدی که از روز نخست، بر پایه تقوا بنا شده، شایسته‌تر است که در آن [به عبادت] بایستی.

آنان بر این اساس، می‌گویند:

أَنَّ هُنَاكَ مَسَاجِدَ بَنِيَتْ عَلَى التَّقْوَىٰ يَقِينًا وَأُخْرَىٰ بَنِيَتْ عَلَى التَّقْوَىٰ رَاجِحًا وَثَالِثَةٌ عَلَى التَّقْوَىٰ مَرْجُوحًا وَرَابِعَةٌ عَلَى غَيْرِ التَّقْوَىٰ يَقِينًا...<sup>۱</sup>

همانا در آنجا، مساجدی است که یقین، بر پایه تقوا بنا شده و مساجدی است که گمان می‌رود بر پایه تقواست و نیز مساجدی است که توهم می‌شود پایه آنها بر تقواست و نیز مساجدی است که به یقین، بر غیر تقوا استوار می‌باشد...

آنان معتقدند مساجد مسلمانانی که از حاکم فاسق، پیروی می‌کنند، به یقین، بر غیر تقوا ساخته شده و همانند مسجد ضرار است.

۱. التکفیر و الهجرة وجهاً لوجه، رجب مختار مدکور، صص ۱۹۳ و ۱۹۴.

### نقد

اولاً: مساجد مسلمانان امروزی را به مسجد ضرار تشبیه کردن، غلط و قیاس مع الفارق است؛ زیرا مسجد ضرار را منافقان برای ضربه زدن به اسلام و مسلمانان تأسیس کردند؛ در حالی که هیچ مسلمانی، امروزه چنین هدفی را ندارد. آری! ممکن است دشمنان اسلام و مسلمانان، چنین هدفی را از ساختن یک مسجد یا کمک کردن در ساخت آن، داشته باشند.

ثانیاً: چرا انسان از مساجد مسلمانان کناره بگیرد؟! مگر امر به معروف و نهی از منکر نمودن در مساجد و خارج از آنها، بر عموم مسلمانان، لازم نیست؟!!

ثالثاً: هر صاحب فکری، ممکن است درباره فرد مخالف افکارش، ادعا کند که دعوت او، خالص برای خدا نیست. آیا در این صورت، می تواند او را تکفیر کند و آن گاه مسجدش را پرستشگاه مشرکان، به حساب آورد؟!!

رابعاً: خداوند متعال در آیه ۱۸ سوره توبه، صفاتی را برای آبادکننده مساجد، ذکر کرده و ما را به تحصیل آنها، واداشته است.

خامساً: سیره سلف چنین بوده است که در هر مسجدی، نماز می خواندند، از ویژگی های بناکننده آن پرسش نمی کردند و درباره او، حمل به صحت می نمودند؛ مگر آنکه به قصد سوء مؤسس آن، علم می یافتند.

سادساً: انسان از نیت مؤسسان مساجد، آگاهی ندارد. از این رو باید به ظاهر اسلام آنان، بسنده کرد.

### ۳. اصول عملی سلفیه جهادی

برخی از مفاهیم، در خطاب سلفی جهادی، جنبه عملی دارد که در اینجا به برخی از آنها اشاره می نماییم:

## الف) جماعت

از اصول سلفیه جهادی، تشکیلاتی و گروهی کار کردن است. این اصلی است که از سخنان و عبارات سید قطب، به خوبی استفاده می‌شود؛ چنان‌که وی می‌گوید:

حين يؤمن هذا الإنسان الواحد بهذه العقيدة يبدأ وجود المجتمع الإسلامي... وحين يبلغ المؤمنون هذه العقيدة ثلاثة نفر... يكون المجتمع الإسلامي قد وُجد... والثلاثة يصبحون عشرة، والعشرة يصبحون مائة والمائة يصبحون ألفاً والألف يصبحون إثني عشر ألفاً ويبرز ويتقرر وجود المجتمع الإسلامي.<sup>۱</sup>

چون یک انسان، به این عقیده ایمان می‌آورد، از جامعه اسلامی شروع می‌کند و چون مؤمن به این عقیده، به سه نفر می‌رسد... جامعه اسلامی تحقق یافته است... و سه نفر به ده نفر و ده نفر به صد نفر و صد نفر به هزار نفر و هزار نفر به دوازده هزار نفر تبدیل می‌شوند و این‌گونه جامعه اسلامی، تشکیل می‌گردد.

## مفهوم «جماعت»

سلفی‌های جهادی، به روایت حدیثی از رسول خدا ﷺ تمسک کرده‌اند؛ آنجا که بنا بر نقل اهل سنت، حضرت به ملازمت داشتن با جماعت مسلمانان دستور داده<sup>۲</sup> و آن را بر خود تطبیق کرده و کسانی را که از آنان جدا شده یا به آنان ملحق نشده‌اند، تکفیر نموده است.<sup>۳</sup>

## نقد

اولاً: ممکن است هر گروه و فرقه‌ای، خود را جماعت بر حق بدانند و دیگران را تکفیر کند و تنها به خود دعوت نماید و در صورت نپذیرفتن دیگران، محیط آنان را

۱. معالم فی الطريق، ص ۱۴.

۲. صحیح بخاری، کتاب الفتن، ج ۸، ص ۹۳؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۳۴ و ۱۳۵.

۳. التکفیر و الهجرة وجهاً لوجه، ص ۲۳۶.

دارالحرب به حساب آورد و با آنان جنگ کند. آیا در این صورت، مسلمانی باقی می‌ماند؟!

ثانیاً: مقصود از روایاتی که به پیروی از جماعت دستور داده، با فرض صحت سند، جماعتی است که بر محور امام به حق و معصوم گرد آمده‌اند. بی‌تردید ملحق شدن به چنین گروه و جماعتی، بر همگان لازم است.

### ب) هجرت

یکی از اصول سلفی های جهادی و سیاسی، اصل هجرت است. سید قطب در این باره می‌گوید:

وهنا یرشدهم الله إلی... اعتزال معابد الجاهلیة واتخاذ بیوت العصبة المسلمة مساجد. تحس فیها بالاعتزال عن المجتمع الجاهلي.<sup>۱</sup>  
و آنجا، خداوند ما را ارشاد می‌کند... به کناره‌گیری از معابد جاهلیت و دوری از خانه‌های مسلمانان که به نام مسجد، بنا شده است؛ به نحوی که جدایی از جامعه جاهلی، احساس شود.

همچنین او می‌گوید:

إنه لا نجاة للعصبة المسلمة فی کل أرض من أن یقع علیها هذا العذاب: ﴿أَوْ یَلْبِسْكُمْ شِیعاً وَ یُذِیقَ بَعْضَکُمْ بَأْسَ بَعْضٍ﴾ إلا بأن تنفصل هذه العصبة عقدياً و شعورياً و منهج حیاة عن أهل الجاهلیة من قومها حتی یأذن الله لها بقیام «دار إسلام» تعتمضم بها.<sup>۲</sup>

از این عذاب که خداوند می‌فرماید: «یا به صورت دسته‌های پراکنده، شما را با هم بیامیزد و طعم جنگ را به هریک از شما، به وسیله دیگری بچشانند»، برای

۱. فی ظلال القرآن، ج ۳، ص ۱۸۱۶.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۱۲۵.



خانواده‌های مسلمان در هر سرزمین نجاتی نیست؛ مگر آنکه با دل و اندیشه و سلوک زندگی، از اهل و قوم جاهلیت کناره گیرد تا خداوند به دار اسلام، اجازه قیامی دهد که به آن، چنگ زند.

### نقد مفهوم «هجرت» نزد سلفیه جهادی

اولاً: کلمه «هجرت»، معانی و مفاهیم مختلفی دارد؛ گاهی دایره مفهومی‌اش، تنگ شده و تنها به انتقال از شهری به شهر دیگر یا از سرزمینی به سرزمین دیگر معنا می‌گردد. اما گاهی به مفهومی گسترده، اشاره دارد که ترک و هجران از منہیات الهی را شامل می‌شود.

هجرت به معنای اول، در مورد هجرت از سرزمین شرک و کفر به سرزمین اسلام، واجب بوده و تا روز قیامت، حکمش ثابت و پابرجاست و برای آن، می‌توان دو علت ذکر کرد: یکی، تقویت اسلام و مسلمانان در سرزمین‌های اسلامی و دیگری، برپایی مراسم دینی، در صورتی که امکان آن در سرزمین‌های کفر، وجود نداشته باشد؛ همان‌گونه که در صدر اسلام، حکمت هجرت، این‌گونه بوده است.

حال در صورتی که انسان در کشور اسلامی است و مانعی از برپایی مراسم دینی‌اش، وجود ندارد، چه ضرورتی است که به کوه و غار پناه برد و از مردم کناره گیرد و امر به معروف و نهی از منکر را رها کند و جامعه را به حال خود واگذارد. آری! هجرتی که امروزه بر هر مسلمانی، گرچه در کشور اسلامی باشد، واجب است، دوری نمودن از گناه می‌باشد؛ به طوری که به طور کامل تسلیم دستورهای پروردگار باشد و این، مسئله‌ای اخلاقی است و ربطی به حرف سلفی‌های جهادی ندارد.

ثانیاً: سلفی‌های جهادی، به هجرت از دارالکفر به دارالاسلام، دستور می‌دهند؛ درحالی‌که تمام کشورها و شهرهای عالم را دارالکفر یا جاهلی می‌نامند. در این صورت، مسلمانان به کجا هجرت کنند؟! آیا به کوه‌ها و غارها پناه برند؟! آیا آنجا، سرزمین اسلام است!؟

ثالثاً: از عبارات فقهای مذاهب اسلامی، استفاده می شود دارالاسلام، به سرزمینی اطلاق می شود که مسلمانان بر آن، سلطه دارند و می توانند احکام و شرایع اسلامی را در آن، اجرا کنند.<sup>۱</sup>

رابعاً: در سخنان سید قطب و ابوالاعلی مودودی، عنوان جامعه جاهلی، بسیار تکرار شده است؛ در حالی که گاهی این عنوان درباره جاهلیت کفر و اعتقاد، به کار می رود؛ همان گونه که خداوند متعال می فرماید:

﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ (مائده: ۵۰)

آیا آنها حکم جاهلیت را [از تو] می خواهند؟! و چه کسی بهتر از خدا، برای قومی که اهل ایمان و یقین هستند، حکم می کند؟!

گاهی نیز این عنوان، بر جوامع مؤمن و مسلمان، اطلاق می گردد و مقصود از جاهلیت در این صورت، جاهلیت معصیت و عمل است. ولی به هر حال، نمی توان مردم آن را کافر نامید؛ گرچه در سلوک و رفتار، همانند آنان عمل کنند؛ زیرا عقیده جاهلیت را ندارند و از این روست که خداوند متعال خطاب به زنان پیغمبر ﷺ می فرماید: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾؛ «و در خانه های خود بمانید و همچون دوران جاهلیت نخستین [میان مردم]، ظاهر نشوید». (احزاب: ۳۳)

در واقع کفر، با اعتقاد باطل، تحقق می یابد؛ گرچه با هیچ عملی، همراه نباشد. از این رو اگر انسان معتقد شود زنا و شرب خمر، حلال است؛ گرچه آن دو را انجام ندهد، کافر است و در مقابل نیز تصدیق و ایمان به اصول، با التزام به انجام دادن دستورهای الهی، سبب دخول در اسلام می باشد.

در نتیجه، گاهی بر جامعه ای، عنوان جامعه جاهلی اطلاق می شود؛ در حالی که نمی توان آنجا را دارالکفر و دارالحرب نامید. بنابراین نمی توان از جاهلیت آن جامعه، کفر آن و اعلام جنگ علیه آن را استفاده کرد؛ زیرا گاهی مقصود از جاهلیت، جاهلیت

۱. رک: مغنی، ابن قدامة، ج ۹، صص ۲۴۷ و ۲۴۸.

کفر و گاهی مقصود از آن، جاهلیت معصیت است و این بر حسب نوع عملی است که جامعه، به آن متصف شده است. بدین سبب، هرگاه کسی مشاهده کرد مسلمانان شرب خمر می‌کنند و عنوان جامعه جاهلی را بر آنان اطلاق نمود، نمی‌تواند آنان را تکفیر نماید؛ زیرا این عمل آنان، معصیت است و کفر به حساب نمی‌آید.

خامساً: با مراجعه به عبارات سید قطب، می‌توان به این نتیجه رسید که مقصود او از جامعه جاهلی، جاهلیت کفر است؛ نه جاهلیت معصیت؛ زیرا او، از حاکمیت برخی از بندگان بر دیگران و نفی حاکمیت خداوند متعال به‌طور مطلق، سخن به میان آورده است که این مطلب، شامل جامعه‌ای می‌شود که هیچ‌یک از گزاره‌های اسلامی بر زندگی آن، حاکمیت ندارد؛ مانند جوامع کمونیست یا بت‌پرست؛ مثل هندوها و بودائی‌ها. بنابراین می‌توان مراد از جاهلیت را جاهلیت کفر گرفت که هجرت از آنجا، در صورت ممکن نبودن برپایی احکام اسلام، لازم است.

سید قطب درباره این‌گونه جوامع، می‌گوید:

وهذه المجتمعات بعضها يعلن صراحة علمانيته وعدم علاقته بالدين أصلاً وبعضها يعلن أنه يحترم الدين ولكنه يخرج الدين من نظامه الاجتماعي أصلاً ويقول: إنه ينكر الغيبية وبقیم نظامه على العلمية باعتبار أن العلمية تناقض الغيبية! وهو زعم جاهل لا يقول به إلا الجهال وبعضها يجعل الحاکمية الفعلية لغير الله ويشرع ما يشاء ثم يقول عما يشرعه من عند نفسه: هذه شريعة الله!<sup>۱</sup>

برخی از این جوامع، به صراحت، موضع خود را اعلام می‌دارند که خود را از دین جدا کرده‌اند و هیچ‌گونه ارتباطی با دین ندارند و برخی از آنها نیز اعلام می‌دارند که برای دین، احترام قائل‌اند. ولی دین را به‌طور کلی، از نظام اجتماعی، خارج می‌کنند و می‌گویند: ما منکر غیب بوده و نظام آن را بر دانش «بشری»، استوار کرده‌ایم؛ زیرا علم با غیب، در تناقض است. بی‌تردید، این گمانی است باطل که

۱. معالم فی الطریق، صص ۹۲ و ۹۳.



به جز جاهلان، به آن اعتقاد ندارند. برخی نیز حاکمیت فعلی را برای غیر خدا می دانند و آن گونه که بخواهند، تشریح می کنند. آن گاه تشریح خود را شریعت الهی می پندارند.

او در ادامه می گوید:

وإذا تعین هذا فإن موقف الإسلام من هذه المجتمعات الجاهلية كلها يتحدد في عبارة واحدة: إنه يرفض الاعتراف بإسلامية هذه المجتمعات كلها وشرعيتها في اعتبارها.<sup>۱</sup> چون این مطلب روشن شد، باید دانسته شود که نظر اسلام درباره این جوامع، در يك كلمه خلاصه می شود و آن، رها کردن اعتراف به اسلامیت تمام این جوامع و مشروعیت آنها در اعتبار است.

ولی این نکته درخور ذکر است که توصیف یک جامعه به جامعه جاهلی، به این معنا نیست که تمام افراد آن کافرند؛ زیرا تکفیر معین، ضوابط خود را دارد.

سید قطب در جای دیگر می نویسد:

يأمر الله المسلمین إذا خرجوا غزاة ألا يبدأوا بقتال أحد أو قتله حتى يتبينوا وأن يكتفوا بظاهر الإسلام في كلمة اللسان إذ لا دليل هنا يناقض كلمة اللسان.<sup>۲</sup> خداوند، مسلمانان را دستور داده است که چون برای نبرد، از شهر بیرون می روند، شروع به نبرد و قتال با احدی نکنند؛ تا آنکه تحقیق نمایند و به ظاهر اسلام در سخن افراد، بسنده کنند؛ زیرا دلیلی که با سخن افراد، در تناقض باشد، وجود ندارد.

### ج) تمکین

سلفی های جهادی، از آنجا که معتقدند گاهی جامعه ای به کفر کشیده می شود و آنان در آن جامعه، مستضعف اند، بر خود واجب می دانند تا به وظایفشان در این عصر عمل

۱. معالم فی الطریق، ص ۹۳.

۲. فی ظلال القرآن، ج ۲، ص ۷۳۷.

کنند؛ همان گونه که مسلمانان صدر اسلام، به سبب کفر جامعه جاهلی، چنین کردند تا جماعتی تشکیل گردد که بتواند دولت اسلامی را تشکیل دهد. آنان چنین عصری را «تمکین» می‌نامند.<sup>۱</sup>

### نقد

اولاً: آنان با اعتقاد به اینکه اسلام، دین کاملی است، چنین تقسیمی را معتقد شدند و بر ترک احکام مدنی و حلیت ازدواج با زنان مشرک و حلیت خوردن ذبائح مشرکان، اصرار دارند.

«مستشار سالم علی بهنساوی»، در کتاب «الحکم و قضیة تکفیر المسلم»، می‌نویسد:  
 لقد اجريت حوارا مع احد قادة هذا الفكر وسألته: إن كان المجتمع كافراً وزوجاتهم قد كفرن فما سبب الامساك عليهنّ والله يقول: ﴿وَلَا تُنْسِكُوا بِعَصَمِ الْكُوفِرِ﴾.  
 قال: أننا في عهد الاستضعاف، اي العهد الملكي حيث يباح زواج المشركات.  
 قلت: فما دليلك الشرعي في هذا الحكم؟  
 هذا ما فهمناه عن سيد قطب...<sup>۲</sup>

من با یکی از رهبران این اندیشه، گفت و گویی نمودم و از او سؤال کردم: اگر جامعه، کافر است و همسران مردان نیز کافرند، چرا زن‌های خود را نگاه داشته‌اند؛ در حالی که خداوند می‌فرماید: «و هرگز زنان کافر را در همسری خود نگه ندارید». او گفت: «ما در عصر استضعاف هستیم؛ یعنی عصر مکی که داشتن همسر مشرک، جایز بود».

گفتم: «دلیل شرعی تو بر این حکم چیست؟»

گفت: «ما این مطلب را از سید قطب فهمیده‌ایم...»

ثانیاً: همچنین مستشار سالم علی بهنساوی، در نقد آنان می‌گوید:

۱. ر.ک: الحکم و قضیة تکفیر المسلم، سالم علی بهنساوی، ص ۲۱۱ به بعد.

۲. همان، صص ۲۲۰ - ۲۲۵.



انّ الذي يلفت النظر ويحير عقل كل لبيب انّ هؤلاء الذين يفاصلوننا لأننا كفار بزعمهم بدعوى أنّنا لم نكفر الحاكم وهو كافر لمشاركته الله في التشريع وبالتالي لم يكفر الكافر فهو كافر وايضاً لأننا لانكفر المحكومين وهم كفّار اذا رضوا بحكم الكافر هؤلاء يأكلون ذبائحنا كما يأكلون ذبائح الحكام والمحكومين ولهذا قيل لهم: انّ هذه ذبائح الكفرة والمشركين فلماذا تأكلون منها... .  
 منهم من قال: انّ الله تعالى يقول: ﴿وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَّ لَكُمْ﴾، فقيل لهم: انّكم لا تعتبرونا اهل الكتاب...<sup>۱</sup>.

آنچه درخور توجه است و عقل هر خردمندی را متحیر می سازد، این است که آنان، ما را از خود جدا می کنند؛ زیرا به گمان آنان ما کافریم؛ چون حاکم را تکفیر نکرده ایم؛ درحالی که حاکم، کافر است؛ چون خود را شریک خدا در تشريع، به حساب آورده است و هر کسی که کافر را تکفیر نکند، کافر است. همچنین [آنان ما را از خود جدا می دانند]؛ زیرا ما جامعه را تکفیر نمی کنیم؛ درحالی که در صورت رضایت به حکومت کافر، افراد جامعه کافرند. اما با این حال، آنان از قربانی های ما می خورند؛ همان گونه که ما قربانی های حاکمان و مردم را می خوریم و برای همین، به آنان گفته می شود: «اینها قربانی های افراد کافر و مشرک است، چرا از آنها می خورید؟!...».

برخی از آنان، در پاسخ می گویند که خداوند متعال می فرماید: «و طعام اهل کتاب، برای شما حلال است». به آنان گفته می شود: «شما ما را از اهل کتاب هم، به حساب نمی آورید...».

#### د) کفر به طاغوت

مفهوم «طاغوت» در اصطلاح سلفیه جهادی معاصر، از مفاهیم و عناوین متداول است. «شیخ محمد حامد فقی» در توصیف آن، می گوید:

۱. ر.ک: الحکم و قضیة تکفیر المسلم، صص ۲۲۰ - ۲۲۵.

الذي يستخلص من كلام السلف انّ الطاغوت كل ما صرف العقل وصدّه عن عبادة الله واخلاص الدين والطاعة لله ولرسوله سواء في ذلك الشيطان من الجن والانس والأشجار والأحجار وغيرها ويدخل في ذلك بلاشك: الحكم بالقوانين الأجنبية عن الاسلام وشرائعه وغيرها من كل ما وضعه الانسان ليحكم به في الدماء والفروج والاموال وليبطل بها شرائع الله من اقامة الحدود وتحريم الربا والخمر ونحو ذلك مما اخذت هذه القوانين تحللها وتمهيتها بنفوذها ومنفذها والقوانين نفسها طواغيت وواضعوها و مروجوها طواغيت<sup>۱</sup>.

از کلام سلف، به دست می آید که طاغوت، هر چیزی است که بنده را از پرستش خدا و اخلاص دین و پیروی از خدا و رسولش، بازمی دارد؛ خواه در این مسیر، شیطان از جن باشد یا انس یا درختان و سنگ‌ها و دیگر چیزها. بدون شک، در این مورد داخل می شود، حکم به قوانین بیگانه از اسلام و شرایع آن و دیگر چیزهایی که انسان، وضع کرده است تا در مورد جان‌ها و نوامیس و اموال، حکم نماید و با آنها شرایع الهی را از اقامه حدود و تحریم ربا و شراب و امثال آنها، باطل کند؛ قوانینی که درصدد از بین بردن قوانین اسلام بوده و تحت حمایت و نفوذ آنان، قرار گرفته‌اند. این قوانین، همگی طاغوتی است و وضع کننده و مروج آنها، طاغوت می‌باشد.

«عبدالقادر عبدالعزیز»، می‌گوید:

... ویتبین من الأدلة السابقة اجتماع عدة مناطات في تكفير انصار الطواغيت كل منهم مكفر لهم بذاته... قتالهم في سبيل الطاغوت وهو طاغوت الحكم المتحاكم اليه من دون الله وهو هنا الدساتير والقوانين الوضعية والحكام الكافرون وهذا مناط مكفر لقوله تعالى: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُفَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ﴾<sup>۲</sup>.

۱. السلفية الجهادية، مقاله «تأصيل الخطاب السلفي»، مروان شحاده، صص ۲۳ و ۲۴.

۲. الجامع في طلب العلم الشريف، ج ۲، ص ۶۹۰.



... از ادله سابق، واضح می‌شود که اجتماع چند مناط در تکفیر یاوران طاغوت که هر کدام از آنها، تکفیرکننده آنان است... از جمله قتال آنان در راه طاغوت و آن حاکم طاغوت است که به جای خداوند، حکم واقع شده است که در اینجا، به معنای دستورالعمل‌ها و قوانین موضوعی حاکمان کافر است و این مناط، کفرآور است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «و آنها که کافرند، در راه طاغوت نبرد می‌نمایند».

#### ه) جهاد

بارزترین اصلی که قوام سلفیه جهادی وطنی یا جهانی، بر آن استوار است، مفهوم جهاد می‌باشد؛ مفهومی که ابتدا، در مذهب حنبلی ایجاد شد و سپس ابن تیمیه در قرن هشتم، آن را دوباره استعمال کرد و در قرن دوازدهم نیز، محمد بن عبدالوهاب، از آن استفاده کرد. این مفهوم در این چند دهه اخیر، به فکر مودودی و سید قطب رسید و جایگاهی در افکار اخوان المسلمین و مؤسس این گروه، شیخ حسن البنا، باز کرد. او در «رسالة الجهاد» می‌نویسد:

ایها الاخوان! انّ الأمة التي تحسن صناعة الموت و تعرف كيف تموت الموتة الشريفة يهب لها الله الحياة العزيزة في الدنيا والنعيم الخالد في الآخرة وما الوهم الذي اذلنا الا حب الدنيا و كراهية الموت فاعدوا انفسكم لعمل عظيم و احرصوا الموت توهب لكم الحياة و اعلموا انّ الموت لا بد منه و انه لا يكون الا مرة واحدة فان جعلتموه في سبيل الله كان ذلك ربح الدنيا و ثواب الآخرة فاعملوا للموتة الكريمة تظفروا بالسعادة الكاملة رزقنا الله و اياكم الاستشهاد في سبيله.<sup>۱</sup>

ای برادران! امتی که مرگ را خوب می‌شمارد و می‌داند که چگونه با شرافت بمیرد، خداوند زندگی عزیز دنیوی و نعمت همیشگی در آخرت را به او ارزانی

۱. مجموعه رسائل الامام الشهيد حسن البنا، ص ۱۷۱.



می‌دارد و خیالی نیست که ما را ذلیل کرده باشد؛ مگر حب دنیا و کراهت از مرگ. پس خود را برای کاری بزرگ آماده کنید و به مرگ حریص باشید تا به شما زندگی داده شود و بدانید که مرگ، حتمی است و تنها یک مرتبه است. اگر آن را در راه خدا قرار دهید، آن سود دنیوی و ثواب اخروی است. پس برای مرگ کریمانه، عمل کنید؛ تا به سعادت کامل برسید. خداوند به ما و شما، کرامت شهادت در راه خود، روزی فرماید.

«قرضاوی» می‌گوید:

وفي هذه المرحلة ظهرت كتب الشهيد سيد قطب التي تمثل المرحلة الأخيرة من تكفيره والتي تنضح بتكفير المجتمع وقطع العلاقة مع الآخرين وعلان الجهاد الهجومي على الناس كافة.<sup>۱</sup>

در این مرحله بود که کتاب‌های شهید سید قطب، آشکار شد؛ مرحله‌ای که نمایانگر مرحله اخیر از تکفیر اوست؛ مرحله‌ای که به تکفیر جامعه و قطع علاقه با دیگران و اعلان جهاد عمومی بر تمام مردم بود.

«ابوعمر» معروف به «ابوقتاده» می‌گوید:

هؤلاء الحكام مفسدون في الارض بسبب ما هم عليه من البغض لهذه الامة وبسبب حكمهم بشريعة الشيطان والله قد امر المؤمنين بجهاد المفسدين في الارض وهؤلاء الحكام اجتمع فيهم ما تقدم من محاربة لله ولرسوله وذلك بالاعراض عن شريعة الاسلام وترك الخضوع لأحكام الكتاب والسنة والافساد في الارض فالواجب ان يقوم اهل الاسلام عليهم كل قيام حتى تطهر الارض منهم.<sup>۲</sup>

این حاکمان، مفسدان در زمین می‌باشند؛ زیرا آنان، دشمنان این امت اند و به شریعت شیطان، حکم می‌نمایند؛ درحالی که خداوند، مؤمنان را به جهاد با مفسدان

۱. اولویات الحركة الاسلامية، ص ۱۱۰.

۲. لماذا الجهاد، ص ۱۰.



در زمین، فرمان داده است و میان این حاکمان، کسانی اند که با خدا و رسولش در حال نبرد می‌باشند؛ زیرا از شریعت اسلام روی برگردانده‌اند. آنان به احکام قرآن و سنت، عمل نمی‌کنند و روی زمین، فتنه و افساد برپا می‌نمایند. از این رو بر اهل اسلام است که با تمام نیرو، علیه آنان قیام نمایند تا زمین را از وجودشان، پاک کنند.

سید قطب برای مبارزه با جاهلیت جدید و ضرورت بازگرداندن اسلام به جامعه، پیشنهاد جهاد مسلحانه را می‌دهد. اما جهاد با چه کسانی؟! جهاد با کسانی که مدعی اسلام بوده، ولی به حاکم ظالم و فاسق، کفر نورزیده‌اند. او می‌گوید:

الشأن الدائم أن لا يتعاش الحق والباطل في هذه الأرض وأنه متى قام الإسلام بإعلانه العام لإقامة ربوبية الله للعالمين وتحرير الإنسان من العبودية للعباد رماه المغتصبون لسلطان الله في الأرض ولم يسالموه قط وانطلق هو كذلك يدمر عليهم ليخرج الناس من سلطانهم ويدفع عن الإنسان في الأرض ذلك السلطان الغاصب... حالة دائمة لا يقف معها الانطلاق الجهادي التحريري حتى يكون الدين كله لله.<sup>۱</sup>

حالت دائمی این است که حق و باطل، روی این زمین زندگی نمی‌کند و هرگاه اسلام، با اعلان عمومی خود، برای اقامه ربوبیت خدای عالمیان و آزاد کردن انسان از پرستش بندگان، قیام کرد، غاصبان سلطه خدا روی زمین، اسلام را نشانه گرفتند و هرگز آن را سالم نگذاشتند. ولی اسلام، همواره در حال پیشرفت بوده و [کاخ‌ها] را بر سر آنها خراب می‌کرده است تا مردم را از سلطه آنان، خارج کند و سلطه آن حاکم غاصب را از انسان دور نماید و این حالتی است دائمی که با جهاد آزادی‌بخش، همراه است تا تمام دین برای خدا باشد.

۱. معالم فی الطریق، ص ۷۶.

## نقد

اولاً: ما منکر این مسئله نیستیم که گاهی باید مقابل دشمنان، از زور و قدرت و جهاد، استفاده کرد. ولی جهاد، دوی هر دردی نیست و هنگام ضرورت و با رعایت شرایط خاص، ضرورت می‌یابد.

ثانیاً: سید قطب که سلفی است، باید تأمل کند که کدام یک از سلف صالحش برای پیاده کردن اسلام در جامعه، دست به چنین کاری زده است.

ثالثاً: اگر حضرت علی علیه السلام با اصحاب جمل و صفین مقابله کرد، بدان علت بود که آنان قیام علیه امنیت مسلمانان نموده بودند؛ نه آنکه حضرت برای اجرای اسلام در جامعه عصر حکومتش، قیام کرده و جهاد نموده باشد.

رابعاً: بی تردید، استفاده از زور، یکی از وسایل متعارف برای رسیدن به اهداف است و این اختصاص به امت اسلامی ندارد. ولی سؤال اینجاست که همراه با چه افرادی و با کدام شعار؟! آیا کفایت می‌کند گروهی، ادعای اسلام کنند و خودشان را متولی آن بدانند و بر اموال و خون‌های مردم، مسلط گردند و تنها خود را صاحب حق بدانند؟! چه جنگ‌هایی که براساس این ادعاها، صورت گرفته و چه خون‌هایی که بر زمین، ریخته شده است!

## (و) تولی و تبری

مقصود از تولی و تبری نزد سلفیه جهادی، دوستی با مؤمنان و یاری آنان و بی‌زاری از کافران و دشمنان و نبرد با آنان است.

«ابومحمد مقدسی» می‌گوید:

الذي يميز هذا التيار عن غيره هو الولاء والبراء الذي هو من اوثق عرى التوحيد  
وقد بينا ذلك في كتابنا «ملة ابراهيم». كما ان من اول الواجبات على الموحد ان يبرأ  
ويكفر بالارباب المتفرقين والمسميات الكثيرة التي تعبد من دون الله...<sup>۱</sup>

۱. صحيفه العصر الالكترونية، حوار مع ابومحمد المقدسي، ۲۰۰۵/۷/۵.



آنچه این گروه را از دیگر گروه‌ها جدا می‌سازد، تولی و تبری است که از محکم‌ترین ریسمان‌های توحید، به حساب می‌آید و ما این مطلب را در کتاب خود به نام «ملت ابراهیم» تبیین نمودیم. از نخستین واجبات بر شخص یکتاپرست، این است که از خدایان گوناگون و نام‌های بسیاری که از غیر خدا پرستش می‌شوند، بیزاری جوید و به آنان کفر ورزد....

#### ۴. مبانی سیاسی حرکت‌های سلفی جهادی

گروه سلفی جهادی، در مسائل سیاسی، دیدگاه‌های خاصی دارند که در اینجا، به برخی از مبانی آنها، اشاره می‌کنیم:

##### الف) نظام‌های سیاسی

«محمد عبدالسلام فرج» می‌گوید:

فحكّام هذا العصر في ردة عن الاسلام تروا على موائد الاستعمار سواء الصليبية او الشيوعية او الصهيونية... ولقد استقرت السنة بان عقوبة المرتد اعظم من عقوبة الكافر الاصلي الذي ليس هو من اهل القتال...<sup>۱</sup>

حاکمان این عصر، در حال ارتداد از اسلام‌اند و بر سفره‌های استعمار، پرورش می‌یابند؛ خواه صلیبی‌ها یا کمونیست‌ها یا صهیونیست‌ها... و سنت قطعی بر آن است که کیفر مرتد، از کیفر کافر اصلی که از اهل قتال نیست، سنگین‌تر می‌باشد....

همچنین او می‌گوید:

وهناك قول بأنّ ميدان الجهاد اليوم هو تحرير القدس كأرض مقدسة والحقيقة أنّ تحرير الأراضي المقدسة امر شرعي واجب على كل مسلم ولكن رسول الله ﷺ وصف المؤمن بأنّه كَيْس فظن اي أنّه يعرف ما ينفع وما يضرّ ويقدم الحلول الحاسمة

۱. الرافضون، صص ۱۲۹ و ۱۳۰.

الجارية وهذه نقطة تستلزم توضيح الآتي:

اولاً: أنّ قتال العدو القريب اولى من قتال العدو البعيد.

ثانياً: أنّ دماء المسلمين التي ستنزف حتى وان تحقق النصر فالسؤال الآن: هل هذا النصر لصالح الدولة الاسلامية القائمة ام أنّ هذا النصر هو لصالح الحكم الكافر القائم وهو تثبيت لأركان الدولة الخارجة عن شرع الله... وهؤلاء الحكام انما ينتهزون فرصة افكار هؤلاء المسلمين الوطنية في تحقيق اغراضهم غير الاسلامية وان كان ظاهرها الاسلام فالقتال يجب ان يكون تحت راية مسلمة وقيادة مسلمة ولا خلاف في ذلك.

ثالثاً: أنّ اساس وجود الاستعمار في بلاد الاسلام هم هؤلاء الحكام فالبعد بالقضاء على الاستعمار هو عمل غير مُجد وغير مفيد وما هو الا مضیعة للوقت فعلينا ان نركز على قضيتنا الاسلامية وهي اقامة شرع الله اولاً في بلدنا وجعل كلمة الله هي العليا فلا شك أنّ ميدان الجهاد الاول هو اقتلاع تلك القيادات الكافرة واستبدالها بالنظام الاسلامي الكامل ومن هنا تكون الانطلاقة<sup>۱</sup>.

و در اینجا، قولی است که میدان جهاد امروز، آزاد نمودن قدس، به منزله سرزمین مقدس است و حقیقت آن است که آزاد کردن سرزمین‌های مقدس، وظیفه شرعی و واجب هر مسلمان است. ولی رسول خدا ﷺ، مؤمن را زیرک و باهوش، معرفی کرده است؛ یعنی مؤمن، منافع و ضررهای خود را می‌شناسد و راه‌هایی را برای پیشروی خود، می‌گذارد که حل‌کننده مشکلات است و این مسئله‌ای است که نیازمند این توضیحات می‌باشد:

اولاً: نبرد با دشمن نزدیک، سزاوارتر از نبرد با دشمن دور است.

ثانياً: همانا خون‌های مسلمانان می‌ریزد تا پیروزی به دست آید. حال سؤال این است که آیا این پیروزی، برای مصلحت دولت اسلامی است یا برای مصلحت

۱. الجهاد الفریضة الغائبة، ص ۱۳۶.



حکم حاکم کافری است که تثبیت کننده ارکان دولت خارج از شرع الهی می باشد... و این حاکمان، درصدد به دست آوردن فرصتی می باشند تا افکار مسلمانان وطن را برای تحقق اهداف غیراسلامی خود، آماده سازند؛ گرچه آن اهداف، به ظاهر، اسلامی است. از این رو باید نبرد و جنگ، زیر پرچم اسلامی و رهبری مسلمانان باشد و در این مسئله، خلافتی نیست.

ثالثاً: اساس وجود استعمار در کشورهای اسلامی، همین حاکمانند. پس شروع کردن به نابودی استعمار، کاری بی فایده و بی ثمر است و فقط ضایع کننده وقت می باشد. بنابراین بر ما لازم است که بر وظیفه اسلامی خود، تأکید نماییم و آن، عبارت است از اقامه شرع الهی در شهرهای خود و بالا بردن کلمه الهی. شکی نیست که نخستین میدان جهاد، همان از بین بردن این رهبران کافر و جایگزین نمودن آنها به نظام اسلامی کامل است و از اینجاست که آزادی، شروع می شود.

#### ب) استراتژی تغییر، نزد حرکت های سلفی جهادی

حرکت های سلفی جهادی، از حرکت های ریشه ای اسلامی است که در حال تلاش برای تغییر نظام های موجود می باشد. «صالح سریة» می گوید:

فالجهد لتغيير هذه الحكومات واقامة الدولة الاسلامية فرض عين على كل مسلم  
ومسلمة...<sup>۱</sup>

جهاد برای تغییر این حکومت ها و اقامه دولت اسلامی، واجب عینی بر هر مرد و زن مسلمان است... .

#### ج) دموکراسی در فکر سلفی جهادی

«ابوعمر السیف»، از متفکران این گروه می گوید:

والایمان يقتضي الكفر بالأنظمة المخالفة للإسلام وليس التوفيق والجمع بينها وبين

۱. النبی المسلح، سید احمد، ج ۱، صص ۳۱ - ۵۲، به نقل از او.

الاسلام وهذا كحال من يسعى من الأفراد أو الأحزاب إلى توفيق بين الإسلام وبين الديمقراطية أو غيرها من الطواغيت... ولما كان التشريع وجميع الأحكام الشرعية كانت كونية أو قدرية من خصائص الربوبية كما دلت عليه الآيات المذكورة كان كل من اتبع تشريعاً غير تشريع الله قد اتخذ ذلك المشرع رباً واشركه مع الله.<sup>۱</sup>

ایمان، مقتضی کفر ورزیدن به نظام‌های مخالف با اسلام است و نمی‌توان بین این نظام‌ها و بین اسلام، جمع کرد و این مثل حال افراد یا احزابی است که تلاش می‌کنند تا بین اسلام و بین دموکراسی یا غیر اینها را از طاغوت، جمع نمایند... و چون تشريع و تمام احکام شرعی تکوینی یا مقدر از خصوصیات ربوبی است؛ آن‌گونه که آیات، بر آن دلالت دارد، هر کس که از تشريعی، غیر تشريع الهی، پیروی کند، آن تشريع‌کننده را پروردگار خود به حساب آورده و با خدا شریک نموده است.

#### د) قضیه فلسطین از دیدگاه سلفی جهادی

موضوع فلسطین، یکی از محورهای مهم خطاب سلفی جهادی، از هنگام تشکیل جبهه جهانی نبرد با یهود و صلیبی‌ها، در سال ۱۹۹۸م، بوده است. هم‌اکنون نیز در سخنان رهبران آن، از قبیل «اسامه بن لادن» و دستیارش، «ایمن الظواهری» این موضوع دیده می‌شود. بلکه می‌توان «شیخ عزالدین قسام»، رهبر انقلاب سال ۱۹۳۵م را یکی از شخصیت‌های مقاومت سلفی جهادی، در عصر استعمار بریتانیا، به حساب آورد.

هرچند گروه سلفی جهادی، در قضیه فلسطین، دیر وارد شدند، ولی این‌گونه حرکت‌ها در عالم عربی و اسلامی، از سال ۱۹۶۸م، بعد از آنکه اسرائیل، کرانه غربی را اشغال کرد، وارد نبرد با اسرائیل شدند که شروع آن، از سوی اخوان المسلمین بود و شاخص‌ترین افراد میان آنان، شیخ فلسطینی، «عبدالله عزام» بود که در جنگ‌های بسیاری

۱. السياسة الشرعية، ابو عمر السیف، صص ۲۰ و ۲۱.



شرکت نمود و از این رو او را پدر روحی مجاهدان کنونی، در عالم عربی و اسلامی می‌دانند.<sup>۱</sup>

### ه) زن در نگاه سلفیه جهادی

گرچه سلفی‌های جهادی، مشارکت زنان را در جهاد هجومی - به اصطلاح خودشان - منع کرده‌اند<sup>۲</sup>، ولی به تازگی در قضیه سوریه، برخی از آنان، فتوا به جهاد نکاح دادند و از این راه، بسیاری از دختران و زنان را به فساد و فحشا کشاندند. این موضوع، به اندازه‌ای گسترش یافت که یکی از مسئولان تونس در بازگشت از سفر سوریه، سخن از باردار شدن بسیاری از دختران تونسی، به میان آورد.<sup>۳</sup>

### ۵. انتشار حرکت‌های سلفی جهادی در عصر کنونی

در چند دهه اخیر، سلفیه جهادی، به طور گسترده‌ای، ظاهر شده‌اند. شروع این حرکت‌ها در مصر، از طریق گروهی از متفکرانی بود که پایه‌گذار این عقیده‌اند و در رأس آنها، می‌توان از سید قطب و پس از او، «جماعت جهاد» و «الجماعة الاسلامیه» نام برد. این دو گروه، اساس دیگر حرکت‌هایی بودند که در کشورهای عربی و اسلامی، پدیدار شدند. در سال‌های هفتاد تا هشتاد میلادی، گروه‌های سلفی جهادی، در اردن و نیز گروه «جهمیان»، در عربستان، سر درآورد و در اواخر دهه هشتاد و اوایل دهه نود میلادی، گروه «جبهة الانتقاذ» و تعدادی از گروه‌های سلفی جهادی و پیشاپیش آنان، «جماعت اسلامی مقاتل» در لیبی و «جماعت سلفی برای دعوت و قتال» و در مغرب، اواخر دهه نود، گروه «سلفیه جهادی مغرب» تشکیل شد.

اشغال عراق، باعث شد تا جوانان، به گروه‌های جهادی روی آورند. بدین ترتیب، از

۱. تحولات الخطاب السلفی، ص ۱۳۵.

۲. المرأة و السياسة، حسن ابوهنیة، ص ۶۰.

۳. رجوع شود به سایت التقدیمية.



مارس ۲۰۰۳م، حرکت‌های سلفی جهادی، در عراق شکل گرفت که از آن جمله، می‌توان به گروه «التوحید و الجهاد» و «انصار السنة»، اشاره کرد که با نام گروه «القاعده»، فعالیت می‌کردند. در لبنان نیز گروه‌های سلفی جهادی، از قبیل «عصبة الانصار»، «جند الشام» و «فتح الاسلام» تشکیل شد و در فلسطین نیز گروه‌هایی با نام «جیش الاسلام»، «جیش الأمة» و «فتح الاسلام» شکل گرفت.

این‌گونه تشکیلات، به مرور زمان، گسترش یافتند و کشورهای اسلامی و غیراسلامی را در سرتاسر عالم، در بر گرفتند. هم‌اکنون نیز مشاهده می‌کنیم که تمام سلفی‌های جهادی و حتی تقلیدی، در سوریه و عراق جمع شده‌اند و علیه نظام «بشار اسد» و حکومت عراق، می‌جنگند و به خیال خود، درصدد تشکیل حکومت نظام اسلامی یکپارچه‌ای، به نام دولت اسلامی عراق و شام یا خلافت اسلامی می‌باشند.

#### ۶. شخصیت‌های مهم سلفیه جهادی

افراد زیر را می‌توان از بارزترین شخصیت‌های سلفی جهادی، به حساب آورد که در واقع از نظریه‌پردازان این گروه می‌باشند:

الف) ابوالاعلی مودودی؛ از مؤلفات او، «المصطلحات الاربعة فى القرآن»، «مبأدى الاسلام» و «الحكومة الاسلامية» است.

ب) سید قطب؛ او مصری می‌باشد و از شخصیت‌های بارز این اندیشه است. وی افکارش را در کتاب‌هایی، از قبیل «فی ضلال القرآن»، «هذا الدین»، «المستقبل لهذا الدین»، «معالم فى الطريق»، «خصائص التصور الاسلامی و مقوماته» و دیگر کتاب‌هایش، آورده است.

ج) صالح سریه، از «یافا»، فلسطین.

د) عبدالله عزام، از «جنین»، فلسطین.

ه) محمد عبدالسلام فرج، رهبر گروه الجهاد مصر.



و) سید امام شریف، طبیب مصری و مشهور به دکتر فضل و عبدالعزیز عبدالقادر که نویسنده تعدادی از کتاب‌های فقهی است و از مراجع مهم، نزد حرکت‌های اسلامی جهادی، به حساب می‌آید.

ز) ایمن الظواهری، طبیب مصری است که جدش، از شیوخ الازهر بوده است.

ح) اسامه بن لادن، از کشور عربستان و از طبقه ثروتمند است که از سال ۲۰۰۱م، در جهاد با کمونیست‌ها در افغانستان، مشارکت نمود.

ط) ابومحمد مقدسی، از نابلس است که همراه با خانواده‌اش به کشورهای بسیاری هجرت نموده است.

ی) ابوقتاده فلسطینی، در اردن زندگی می‌کرده و سه سال در لندن، زندانی بوده و کتاب‌هایی درباره جهاد، به نام‌های «الجهاد و الاجتهاد» و «لماذا الجهاد»، تألیف نموده است.

ک) یوسف عبیری، معروف به «شیخ البتار» سعودی که به دست دستگاه امنیتی عربستان، کشته شد.

ل) ابوعمر سیف که یکی از رهبران مجاهدان در «چچن» به حساب می‌آید و در اصل، از کشور عربستان می‌باشد.

م) ابومصعب سوری، از پیشتازان جنگجو برای «اخوان المسلمین» در سوریه بود که در وزارت اعلام و اطلاع‌رسانی حکومت طالبان، فعالیت می‌کرد و از کتاب‌های مهم او، «دعوة المقاومة العالمية» و «التجربة الجهادية السورية» می‌باشد.

ن) ابوبصیر طرطوسی، از سوریه که تألیفات بسیاری درباره مسائل جهاد دارد.

س) ابوانس شامی که هواپیماهای آمریکایی، نزدیک زندان ابوغریب عراق، او را به قتل رساندند.<sup>۱</sup>

۱. تحولات الخطاب السلفی، صص ۳۰۷ - ۳۱۶.

### ۷. کتاب‌های مهم سلفیه جهادی

در اینجا، به نام برخی از کتاب‌های مهمی که در آنها، سخن از حرکت‌های جهادی . به میان آمده، اشاره می‌کنیم:

الف) معالم فی الطریق، اثر سید قطب؛

ب) المصطلحات الأربعة فی القرآن، اثر مودودی؛

ج) رسالة الايمان، اثر صالح سریه؛

د) الفریضة الغایبة، اثر محمد عبدالسلام فرج؛

ه) الجهاد و الاجتهاد، اثر ابوقتاده فلسطینی؛

و) ملة ابراهيم، اثر ابومحمد مقدسی؛

ز) فرسان تحت رایة النبی و الحصاد المرّ، اثر ایمن الظواهری؛

ح) «العمدة فی اعداد العدة» و «الجامع فی طلب العلم الشریف»، اثر عبدالقادر بن عبدالعزیز.

### ۸. منشورات گروه جهاد و جماعت اسلامی

گروه‌های جهادی، نشریه‌هایی را نیز منتشر کرده‌اند که مهم‌ترین آنها، عبارت است از: «ميثاق العمل الاسلامی»، «اصناف الحکام و احکامهم»، «حکم قتال الطائفة الممتنعة عن شرائع الاسلام» و «حتمية المواجهة».

### ۹. تبعیض سلفی‌های جهادی در حکم به جهاد

باید از سلفی‌ها پرسید چگونه است که هرگاه کمونیست‌ها به کشوری اسلامی، حمله می‌نمایند و آن را اشغال می‌کنند، فتوای جهاد می‌دهید؛ مانند زمانی که شوروی سابق، افغانستان را اشغال کرد یا هنگامی که روسیه به چین حمله نمود یا مانند الآن که علیه دولت سوریه اعلان جهاد کرده‌اید. ولی هنگامی که یکی از کشورهای اسلامی، همچون عراق یا افغانستان، مورد تعرض آمریکا و کشورهای غربی قرار می‌گیرد، کسی اعلان جهاد نمی‌کند!



## سلفیت جهادی و لزوم تحول در جامعه اسلامی

### مقدمه

برخی از جامعه‌شناسان اسلامی و صاحب‌نظران مسائل سیاسی و اجتماعی، بعد از مشاهده افول جامعه اسلامی بعد از یک دوره طلایی، درصدد برآمدند تا با ارائه طرح و نظریه‌ای، موجب برون‌رفت از این وضعیت شوند. در اینجا، با ذکر مقدمه‌ای، به برخی از این دیدگاه‌ها اشاره می‌کنیم و ضمن مقایسه آنها، به دیدگاه برتر، اشاره می‌نماییم.

### ضرورت تغییر در جامعه اسلامی

بعد از ظهور اسلام و تعالیم درخشانش و نیز پذیرش عملی پیروان پیامبر ﷺ، مسلمانان پیشرفت شایانی کردند و نه تنها در تمام تمدن‌ها و فرهنگ‌ها تأثیر گذاشتند، بلکه از آنها پیشی گرفتند و یک دوران پرافتخار و با عزتی را از اسلام و مسلمانان به‌جا گذاردند و سرفرازی خود را به جهانیان، نشان دادند. ولی بعد از گذر از این برهه درخشان، مسلمانان رو به انحطاط رفتند؛ به طوری که امروزه کار به جایی رسیده است که کافران و دشمنان، بر مسلمانان و سرزمین‌های آنان سلطه می‌یابند و تمدن و فرهنگ و ثروت بیکران آنان را به غارت می‌برند. به‌راستی، چه عواملی در پیدایش این وضعیت، مؤثر بوده است؟! چگونه می‌توان اعتبار و آبروی واقعی اسلام را دوباره به جهانیان نشان داد؟!



### پیشرفت اعجاب‌انگیز اسلام

با ظهور اسلام در حجاز و تربیت افرادی فرهیخته در مکتب پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام، خورشید اسلامی در فراسوی مرزهای جغرافیایی و فکری، پرتو افکند که به ایجاد تمدن و فرهنگ اسلامی انجامید. این تمدن درخشان، تمام تمدن‌ها را تحت تأثیر قرار داد و بدین ترتیب، عصر طلایی تمدن اسلامی، شکل گرفت.

«جوهر لعل نهر» می‌نویسد:

شگفت‌انگیز است؛ نژاد عرب که در طول قرون متمادی، گویا در حال خفتگی به سر می‌برد و از آنچه در سایر نواحی اتفاق می‌افتاد، جدا و بی‌خبر بود، ناگهان بیدار شد و با نیرو و قدرتی شگرف، دنیا را تهدید کرد و زیر و رو ساخت... آن نیرو و فکر تازه‌ای که عرب را بیدار ساخت و ایشان را از اعتماد به نفس و قدرت، سرشار ساخت، «اسلام» بود...<sup>۱</sup>

شهید مطهری رحمته‌الله نیز فرمود:

بی‌تردید مسلمانان، دوران عظمت و افتخار اعجاب‌آوری را پشت سر گذاشته‌اند؛ نه از آن جهت که در برهه‌ای از زمان، حکمران جهان بوده‌اند... بلکه از آن جهت که نهضت و تحوّل، در پهنه گیتی، به وجود آوردند و تمدنی عظیم و باشکوه را بنا کردند که چندین قرن، مشعلدار بشر بود و اکنون نیز یکی از حلقه‌های درخشان تمدن بشر به شمار می‌رود که تاریخ تمدن، از داشتن آن به خود می‌بالد.<sup>۲</sup>

همچنین ایشان می‌گوید:

مسلمانان، قرن‌ها در علوم، صنایع، فلسفه، هنر، اخلاق و نظام‌های عالی اجتماعی، بر همه جهانیان تفوق داشتند و دیگران، از خرمین فیض آنها، توشه می‌گرفتند. تمدن عظیم و حیرت‌انگیز اروپایی که چشم‌ها را خیره و عقل‌ها را حیران کرده

۱. نگاهی به تاریخ جهان، ج ۱، صص ۳۱۷-۳۲۶.

۲. انسان و سرنوشت، مرتضی مطهری، ص ۶.

است و امروز بر سراسر جهان سیطره دارد، به اقرار محققان بی‌غرض غربی، بیش از هر چیز دیگر، از تمدن باشکوه اسلامی، مایه گرفته است.<sup>۱</sup>

«گوستاولوبون» می‌گوید:

بعضی‌ها [از اروپاییان] عار دارند که اقرار کنند یک قوم کافر و ملحدی [یعنی مسلمانان] سبب شده است اروپای مسیحی، از حال توحش و جهالت، خارج گردد و لذا آن را مکتوم نگاه می‌دارند... نفوذ اخلاقی همین اعراب زاینده اسلام (مسلمانان)، آن اقوام وحشی اروپا را که سلطنت روم را زیر و زبر نمودند، داخل در طریق آدمیت نمود و نیز نفوذ عقلانی آنان، دروازه علوم و فنون و فلسفه را که از آن، به کلی بی‌خبر بودند، به روی آنها باز کرد و تا ششصد سال، استاد ما اروپاییان بودند.<sup>۲</sup>

### عوامل پیشرفت اسلام

پیشرفت‌های جغرافیایی، فرهنگی و فکری مسلمانان، علل و انگیزه‌های گوناگونی داشته که برخی از آنها، مربوط به خود اسلام و محتوای آن است و بعضی دیگر، مربوط به تلاش و فعالیت مسلمانان و برخی نیز مربوط به روحیات و خصایص روانی مسلمانان بوده است. اینک هر یک از این سه مورد را بررسی می‌نماییم:

#### ۱. عوامل مربوط به خود اسلام

برخی از عوامل پیشرفت اسلام که از خود اسلام و محتوای آن سرچشمه گرفته، از این قرار است:

#### الف) سادگی و استواری عقاید و تعالیم اسلام

اسلام، چه در عقاید و مبادی فکری و چه در اخلاق و راه و رسم زندگی، روش

۱. انسان و سرنوشت، ص ۸.

۲. همان، ص ۹. به نقل از او.



استوار و ساده و به دور از ابهامی دارد.

اسلام برای جهان، آفریدگاری یکتا را معرفی می‌نماید که سرچشمه همه نیکی‌ها و کمالات و دور از تمام نقص‌ها و محدودیت‌هاست. همچنین زندگی را منحصر به همین چند روزه دنیا نمی‌داند. بلکه به جهان دیگری (قیامت) قائل است؛ تا هرکس، ثمرات اعمال خود را ببیند.

اسلام، برای جمیع شئون فردی و اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آدمی، قوانین فطری و برنامه‌های اصولی و آسان را ارائه می‌دهد و سرپیچی از آن را مایه بدبختی و خسران می‌داند.

اسلام، در عین اینکه وظیفه خود را منحصر به دستوره‌های اخلاقی و روحانی نمی‌داند، برترین روش‌های اخلاقی و معنوی را ارائه می‌دهد. به عقیده بسیاری از دانشمندان بی‌غرض، همین سادگی، استواری، دور بودن از هرگونه خرافات، اصولی و همه‌جانبه بودن عقاید و تعالیم را از عوامل بزرگ پیشرفت اسلام می‌دانند و این باعث شده است بسیاری از پیروان مذاهب دیگر، به سوی آن جذب شوند.

«اسعد بن زراره» که به نمایندگی از قبیله «خزرج»، به مکه آمده بود تا از قریش برای سرکوب کردن دشمن دیرینه خود، «قبیله اوس»، کمک نظامی و مالی بگیرد، می‌گوید:

هنگام طواف دوم، چون از کنار حضرت محمد ﷺ می‌گذشتم، به او گفتم «انعم صباحا»؛ «روزت بخیر». حضرت در جواب فرمود که خدایم، سلامی نیکوتر از این، به ما آموخته است و آن اینکه بگوییم: «سلام علیکم»؛ «درود بر شما باد».

اسعد می‌گوید: «به حضرت عرض کردم: مرا به چه دعوت می‌کنی؟» پیامبر ﷺ نیز این آیات را قرائت فرمود:

﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ حَتَّى نُرْزُقَكُمْ وَ إِيَّاهُمْ وَ لَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ



مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَلَا تَفْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ  
 لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۱۵۱﴾ وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ  
 أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ  
 فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَذَكَّرُونَ ﴿۱۵۲﴾

(انعام: ۱۵۱ و ۱۵۲)

بگو بیاید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است، برایتان بخوانم: اینکه چیزی را همتای خدا قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید و فرزندانتان را از [ترس] فقر، نکشید؛ ما شما و آنها را روزی می‌دهیم و به کارهای زشت نزدیک نشوید؛ چه آشکار باشد و چه پنهان و انسانی را که خداوند محترم شمرده، به قتل نرسانید؛ مگر به حق [و از روی استحقاق]. این چیزی است که خداوند، شما را به آن سفارش کرده است تا ببندیشید. و به مال یتیم، جز به بهترین صورت [و برای اصلاح]، نزدیک نشوید تا به حد رشد خود برسد و حق پیمانانه و وزن را به عدالت ادا کنید؛ هیچ کس را جز به مقدار توانایی‌اش، تکلیف نمی‌کنیم و هنگامی که سخنی می‌گویید [و داوری می‌کنید]، عدالت را رعایت نمایید؛ حتی اگر در مورد نزدیکان [شما] بوده باشد و به پیمان خدا وفا کنید. این چیزی است که خداوند، شما را به آن سفارش می‌کند تا متذکر شوید. این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید و از راه‌های پراکنده [و انحرافی]، پیروی نکنید که شما را از راه او، دور می‌سازد؛ این چیزی است که خداوند، شما را به آن سفارش می‌کند تا پرهیزکاری پیشه کنید.

این آیات که گویای یک رشته عقاید درست و تعالیم استوار و بی‌پیرایه بود، آن چنان در روح «اسعد بن زراره» اثر کرد و او را مجذوب واقعیات و اصالت اسلام نمود که همانجا اسلام آورد.<sup>۱</sup>

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، صص ۷۳-۷۶.



استاد «دونالد رکیول» آمریکایی، مدیر مجله «شخصیت‌های رادیویی»، درباره اسلام آوردن خود، می‌نویسد:

عوامل زیادی مرا به اسلام جذب کرد؛ از آن جمله، سادگی عقیده اسلامی و آسانی آن است. عقیده اسلامی، نه پیچیدگی دارد و نه مبهم است؛ بلکه یک ایمان ساده‌ای است که از راه عقل و دقت در نظام بدیع آفرینش، برای انسان حاصل می‌شود و رعایت همین دو چیز، به یقین، آدمی را به آفریدگار دانا و توانا، مؤمن می‌سازد. هنگامی که خدا را شناختی و به وجودش ایمان آوردی، اسلام به تو تعلیم می‌دهد که خدا از رگ گردن، به انسان نزدیک‌تر است... بسیاری از سادگی‌ها و خوبی‌های اسلام، چه در عقاید و عبادات و چه در معاملات و غیر آنها که فعلاً برایم مقدور نیست همه آنها را برشمارم، باعث گردید که من به اسلام معتقد گردم...<sup>۱</sup>

«هندریک وان لون» نیز می‌نویسد: «محمد ﷺ از این زمان (هجرت) تا روز مرگ خود، در تمام اقدامات خویش، به دو علت توفیق یافت: یکی اینکه آیینی که به پیروان خویش تعلیم داد، بسیار ساده بود...»<sup>۲</sup>

### ب) جامعیت اسلام

گرچه همه ادیان آسمانی، در زمان نزولشان، برای مردم همان عصر، قابل فهم، دور از ابهام، ساده و همه‌جانبه بوده است، اما گذشت زمان، وجود اغراض شوم و نادانی، پدید آمدن حوادث و مقتضیات جدید، عواملی بوده‌اند که آنها را از سادگی و همه‌جانبه بودن، خارج کرده است. ولی اسلام از همه این مسائل، به دور است؛ نه پیچیدگی و ابهامی دارد، نه تبعیض نژادی و اختلاف طبقاتی را تصویب می‌کند، نه آزادی‌های

۱. لماذا اخترت الدين الاسلامي، ص ۳۲.

۲. تاریخ بشر، ص ۸۸.

مشروع را سلب می‌کند و نه به انسان، آزادی بدون مرز می‌دهد، نه زندگی را تنها پرداختن به کارهای مذهبی می‌داند، نه مخالف بهره بردن از زندگی دنیا می‌باشد و نه کوچک‌ترین نیازمندی مادی و معنوی جامعه و فرد را نادیده می‌گیرد و... عامل پیشرفت اسلام، در درجه اول، همین پیراستگی و قابل فهم بودن و همه جانبه بودن قوانین آن است.

نویسنده کتاب «سیره حلبیه» نقل می‌کند:

پیامبر ﷺ، چند تن از بزرگان قبیله «بنی شیبان» را دید و آنان را به دین خدا دعوت نمود و به آنان فرمود: «شما را دعوت می‌کنم که به یگانگی خدا گواهی دهید و بدانید که من، پیامبر خدایم. مرا پناه دهید و یاری کنید؛ زیرا قریش، به مخالفت با اوامر خدا برخاسته اند، پیامبر او را تکذیب می‌کنند، باطل را گرفته و حق را رها کرده‌اند و خداست که بی‌نیاز و شایسته حمد و سپاس است».

یکی از آنها که نامش «مفروق» و مردی خوش رو بود، گفت: «دیگر به چه چیزی، دعوت می‌کنی؟» پیامبر ﷺ، آیه ۱۵۱ سوره انعام را برای او تلاوت فرمود. مفروق گفت: «این سخن مردم نیست. اگر از سخن مردم بود، ما می‌شناختیم». سپس گفت: «دیگر به چه چیز دعوت می‌کنی؟» حضرت، این آیه را قرائت فرمود:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ «خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان، فرمان می‌دهد و از فحشا و منکر و ستم، نهی می‌کند. خداوند به شما اندرز می‌دهد. شاید متذکر شوید». (نحل: ۹۰)

مفروق گفت: «به خدا که تو به تمامی اخلاق و اعمال نیک، دعوت می‌کنی. مردمی که از حق روی گردانند و تو را تکذیب کردند و با تو دشمنی ورزیدند، سخت گمراه‌اند».<sup>۱</sup>

۱. سیره حلبیه، ج ۲، ص ۵.

### ج) قوت استدلال و اقناع وجدان

بسیاری از مکتب‌ها و مذهب‌های جهان، یا بر پایه‌های تعقل و استدلال خشک استوارند و با وجدان و عواطف انسانی، کاری ندارند، یا برعکس، تنها جنبه عاطفی و احساسی به خود می‌گیرند و پای استدلال را سست می‌پندارند. ولی بهترین مکتب و آیین، آن است که هم دارای منطقی نیرومند باشد و هم از لحاظ احساس و وجدان، آرام‌بخش باشد. تنها در این صورت است که سکوت ظاهر با سکون باطن، جمع خواهد شد و درگیری میان ادراک و احساس و عقل و دین، از بین خواهد رفت.

اسلام، آیین جامعی است که قوت استدلال را با اقناع وجدان و تسلیم عقل را با تسلیم روح، به هم درآمیخته است و همین باعث شده است هنگامی که پیروان مذاهب دیگر با حقیقت اسلام روبه‌رو می‌شوند، بی‌اختیار به آن، ایمان بیاورند و جزو پیروان فداکار و واقعی این آیین، قرار گیرند.

«ولتر» از قول «بولن ویلی یه» در این باره، چنین می‌گوید:

آیین محمد ﷺ، چنان خردمندانه است که برای تبلیغ، هیچ نیازی به جبر و قهر نیست. کافی است که اصول آن را به مردم بفهمانند؛ تا همه به آن بگریند. اصول دین محمد، چنان با عقل انسانی سازگار است که در مدتی کمتر از پنجاه سال، اسلام در قلب نیمی از مردم روی زمین، جای گرفت.<sup>۱</sup>

«برنارد شاو»، می‌نویسد:

من همیشه به دین محمد ﷺ، به واسطه خاصیت زنده بودن شگفت‌آورش، نهایت احترام را داشته‌ام. به نظر من، اسلام تنها مکتبی است که استعداد توافق و تسلط بر حالات گوناگون و صور متغیر زندگی و مواجهه با قرون مختلف را دارد. من چنین پیش‌بینی می‌کنم که ایمان محمد ﷺ، مورد قبول اروپای فردا خواهد بود.<sup>۲</sup>

۱. اسلام از نظر ولتر، ص ۱۵.

۲. اسلام دین آینده جهان، ص ۱۳.

### د) فطری بودن قوانین اسلام

بهترین آیین‌ها و قانون‌ها، آن است که با طبیعت آدمی و سازمان آفرینش او، سازگار باشد و نیازمندی‌های همه جانبه طبیعی و فطری‌اش را برآورد. گرچه همه ادیان صحیح آسمانی، براساس فطرت استوارند و تمام پیروان الهی، مطالبه‌کنندگان پیمان فطرت اند، ولی اسلام در این زمینه، امتیاز بیشتری دارد؛ بیشتر از این جهت که آخرین و کامل‌ترین آنهاست.

قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (روم: ۳۰)

پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این سرشت الهی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست. این است آیین استوار. ولی اکثر مردم نمی‌دانند!

«سید قطب»، در این باره می‌نویسد:

رمز پیروزی شگفت‌انگیز و پیشروی برق‌آسای روش اسلامی، از آن رو بود که برنامه و مقررات آن، با احتیاجات فطری و ساختمان وجود انسان، موافق است و حقایق و اصول آن هم به هر جهت با عقل سلیم، سازگاری دارد و پیداست که چون فطرت انسان، روشن و بینا شد و به راه صحیح افتاد، دیگر هیچ چیز نمی‌تواند مانع پیشرفت او گردد و او را از هدف، بازدارد.<sup>۱</sup>

### ۲. رفتار خوب مسلمانان

اثری که رفتار و عمل، در افکار و روح دیگران دارد، غیر از تأثیر گفتار است. تأثیر گفتار، زودگذر است. ولی تأثیر عمل، ریشه‌دار و عمیق می‌باشد؛ چنان‌که از

۱. اسلام آیین فطرت، سید قطب، ص ۱۴۱.



امام صادق علیه السلام نقل شده است که حضرت فرمود:

كونوا دعاة للناس بغير الستكم ليروا منكم الورع والاجتهاد والصلاة والخير فان ذلك داعية.<sup>۱</sup>

مردم را به غیر از زیانتان، به سوی حق و حقیقت، دعوت کنید؛ تا از شما پرهیزکاری و کوشش در راه خدا و نماز و کارهای نیک، مشاهده کنند. بدیهی است که این روش، گرایش دهنده تر است.

اسلام، از گفتار بدون عمل، به شدت نهی کرده است؛ چنان که خداوند می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ × كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ (صف: ۳ و ۲)

ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا سخنی می گوئید که عمل نمی کنید؟ نزد خدا، بسیار خشم آور است که سخنی بگوئید که عمل نمی کنید.

ابن هشام در کتاب خود، آورده است:

هنگامی که عدی بن حاتم، بعد از شکست مردم جبل طی، در سال نهم هجری، به شام فرار کرد و از آنجا، به وسیله خواهرش به مدینه آمد، در مسجد، به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد. سپس همراه حضرت، به منزلش حرکت کرد. بین راه، پیرزنی او را مدتی معطل نمود و با او درباره حاجتی که داشت، صحبت کرد و حضرت همچنان به درد دلش، گوش می داد.

عدی می گوید که با خودم گفتم: «والله ما هذا بملك»؛ «به خدا سوگند! این مرد، پادشاه نیست»؛ زیرا روش پادشاهان این نیست که برای رفع گرفتاری پیرزنی، این قدر معطل شوند و تا این اندازه، تواضع داشته باشند.

عدی می گوید: «به هر حال با حضرت، به منزلش رفتم. اتاقی بسیار ساده و بدون فرش داشت و تنها فرش او، حصیری از لیف خرما بود. آن را در صدر اتاق افکند

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۷۸.

و مرا روی آن نشانند و خود روی زمین نشست و نهایت احترام را به من نمود. این رفتار انسانی او، آن‌چنان در دلم اثر کرد که دیگر نیازی به دلیل و برهان نداشتم. با خودم گفتم: باید که این مرد، پیامبر خدا باشد. پس از مذاکرات مختصری، از آیین خود دست برداشتم و مسلمان شدم.<sup>۱</sup>

بعدها این مرد، از مسلمانان فداکار شد و در راه ترویج اسلام، فداکاری‌ها نمود. نقل است که حضرت علی علیه السلام با مردی از کفار اهل ذمه، رفیق راه شد. مرد ذمی از حضرت پرسید: «به کجا می‌روید؟» امام فرمود: «به طرف کوفه». هنگامی که بر سر دوراهی رسیدند، مرد ذمی از حضرت، جدا شد. امام مقداری با او حرکت کرد. ذمی عرض کرد: «مگر نمی‌خواستید به کوفه بروید؟» حضرت فرمود: «آری. ولی پیامبر صلی الله علیه و آله به ما امر فرموده است، هنگامی که با کسی رفیق راه شدیم، هنگام جدا شدن از او، چند قدمی او را بدرقه کنیم و من می‌خواستم بدین وسیله، به دستور او، عمل کرده باشم». ذمی گفت: «آیا واقعاً پیامبر شما، چنین دستوری داده است؟» حضرت فرمود: «آری». مرد ذمی گفت: «کسانی که به او گرویده‌اند، تنها شیفته رفتار انسانی او شده‌اند و من شما را گواه بر اسلام می‌گیرم...»<sup>۲</sup>

«آلبر ماله»، تاریخ‌دان مشهور فرانسوی، ضمن برشمردن علل پیروزی مسلمانان، می‌نویسد:

مردم روم و فلسطین و شام و مصر، زیر بار مالیات، فرسوده شدند و به بهانه کفر و زندقه، مورد آزار بودند... آنان مسلمانان را که میانه‌روی پیشه کرده بودند و با چشم‌پوشی و گذشت رفتار می‌کردند، منجی خود می‌پنداشتند. از این‌رو عده زیادی از آنها، اسلام آوردند و برای اعتلای این دین، جانبازی کردند.<sup>۳</sup>

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۸۰.

۲. سفینة البحار، ج ۱، ص ۴۱۶.

۳. تاریخ تمدن اسلام، ج ۱، ص ۷۰.

### ۳. تلاش برای وحدت و یکپارچگی

به تجربه ثابت شده است که هماهنگی و یکپارچگی نیروها، در به وجود آوردن پدیده‌ها، نقش بیشتری در رسیدن به اهداف عالی دارد. اسلام نیز همواره به پیروان خود دستور می‌دهد تا با همدلی و اتحاد، از پی آمدهای بد تفرقه و اختلاف که موجب هدر رفتن نیروهاست، بپرهیزند.

قرآن کریم، در این باره می‌فرماید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»؛ «و همگی به ریسمان خدا (قرآن و هرگونه وسیله وحدت الهی) چنگ زنید و پراکنده نشوید». (آل عمران: ۱۰۳) همچنین خداوند می‌فرماید: «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ»؛ «و با یکدیگر نزاع نکنید که سست می‌شوید و قدرت [و شوکت] شما از میان می‌رود». (انفال: ۴۶)

بی‌شک یکی از عوامل مهم پیشرفت اسلام در ابتدا، یکپارچگی و بسیج همه نیروها، در راه تحقق اهداف و آرمان‌های اسلامی بوده است. مسلمانان صدر اسلام، با همه اختلافاتی که ممکن بود در مسائل داخلی داشته باشند، هیچ‌گاه از دشمن مشترک و اهداف عالی اسلام غافل نبودند. «گوستاولوبون» در این باره می‌گوید:

زمانی که مردم اسلام آوردند، همگی زیر پرچم توحید جمع شدند و تمام قوای خود را متوجه بیگانه کردند و همین موضوع، سبب عمده پیشرفت و کامیابی آنان گردید و هنگامی که دشمنی، برای پیکار با آنها باقی نماند، طبق عادت که داشتند، همانند ایام جاهلیت، با یکدیگر به جنگ و خونریزی مشغول شدند و همان عاملی که سبب ترقی آنان شد، منشأ انحطاط و زوال آنان گردید.<sup>۱</sup>

#### انحراف از مسیر اصلی اسلام

عقب ماندگی مسلمانان، عوامل بسیاری دارد. ولی به طور کلی می‌توان انحراف فکری و عملی مسلمانان از تعالیم بلند اسلام را عامل اساسی عقب افتادگی از پیشرفت و تمدن

۱. تمدن اسلام و عرب، ص ۷۹۰.



دانست.

بعد از پیامبر بزرگ اسلام ﷺ، به سبب دوری مردم از اهل بیت (علیهم‌السلام)، به مرور زمان، میان مسلمانان انحراف پدید آمد. قسمتی از عقاید و برنامه‌های اسلامی، به غلط توجیه و تفسیر گردید و در اعمال و رفتار مسلمانان نیز سستی و ناتوانی، جلوه‌گر شد.

### دیدگاه‌های مختلف درباره تغییر در جامعه

عموم علمای اسلامی، به ضرورت تغییر و تحول در جامعه و بیدار کردن مردم از خواب غفلت و اجرای دستورهای اسلام، معتقدند؛ گرچه در شیوه اجرای این ضرورت و گستره آن، با یکدیگر اختلاف نظر دارند؛ برخی تغییر و تحول را محدود کرده‌اند و تنها به امر به معروف و نهی از منکر جمعی و فردی، آن هم به صورت زبانی، بسنده می‌نمایند. برخی نیز دایره این ضرورت را گسترده می‌دانند و به دگرگونی کلی در جوامع اسلامی و شروع آن از حاکمان، معتقد می‌باشند. این‌گونه مصلحان، بر چند دسته‌اند؛ برخی معتقدند با ارتباط با حاکمان، می‌توان آنان را اصلاح کرد و در نتیجه، می‌توان به اصلاح جامعه رسید. ولی برخی دیگر معتقدند که بیشتر حاکمان اسلامی، ظالم و فاسق‌اند و اصلاح آنان، ممکن نیست. پس باید با حاکمان مقابله کرد و علیه آنان، قیام نمود. گفتنی است بین این گروه از مصلحان جامعه نیز اصول و مبانی مختلفی وجود دارد که برخی، به واقع نزدیک‌تر بوده و با اجرای آنها، به موفقیت چشم‌گیری رسیده‌اند. برخی نیز در اجرا، شکست خورده یا برداشت نادرستی از آن، شده است. اینک ضمن اشاره به برخی از نظریه‌های مطرح شده، آنها را با یکدیگر مقایسه خواهیم کرد.

### سید قطب و لزوم تغییر در جامعه اسلامی

#### ضرورت اعاده حیثیت امت اسلامی

عموم اندیشمندان اسلام، اتفاق نظر دارند که اعاده حیثیت و اعتبار نخست امت اسلامی، لازم است.



سید قطب، معتقد است که امت اسلامی، آبروی وجودی خود را از قرن‌ها پیش، از دست داده است و هم‌اکنون، سرزمینی که اسلام در آن حکم‌فرما باشد، وجود ندارد؛ زیرا امت اسلامی، جماعتی است که باید تمام زندگی و برنامه‌ها و ارزش‌هایش، برگرفته از اسلام باشد؛ درحالی‌که چنین امتی، از مدت‌ها پیش، وجود خود را از دست داده است و باید دوباره آنها را از نو بنا کرد تا رهبری اسلام بر جامعه، بازگردد.

### لزوم ترسیم راه برای تغییر و تحول در جامعه اسلامی

سید قطب می‌گوید:

لَا بَدَ لِهَذِهِ الطَّبِيعَةِ الَّتِي تَعَزَّمُ هَذِهِ الْعِزْمَةَ مِنْ مَعَالِمِ فِي الطَّرِيقِ مَعَالِمَ تَعْرِفُ مِنْهَا طَبِيعَةَ دُورِهَا وَحَقِيقَةَ وَظَلِيفَتِهَا وَصَلْبَ غَايَتِهَا وَنَقْطَةَ الْبَدْءِ فِي الرِّحْلَةِ الطَّوِيلَةِ كَمَا تَعْرِفُ مِنْهَا طَبِيعَةَ مَوْقِفِهَا مِنَ الْجَاهِلِيَّةِ الضَّارِبَةِ الْأَطْنَابِ فِي الرِّحْلَةِ الطَّوِيلَةِ.<sup>۱</sup>

باید برای شروع در این کار و عزم در آن، نشانه‌هایی را در راه قرار داد؛ نشانه‌هایی که از آنها، طبیعت نقش این کار و حقیقت وظایف آن و استحکام غایت و هدف آن و نقطه شروع در یک حرکت طولانی، شناخته شود؛ همان‌گونه که توسط آنها، طبیعت جایگاه آن، از جاهلیتی که حرکتی طولانی داشته و راه و مسیر زیادی را پیموده است، شناخته می‌شود.

### ضرورت الگوپذیری از یک نسل نمونه

اندیشمندان اسلام برای اعاده حیثیت اسلامی، به ضرورت الگو گرفتن از یک نسل از جامعه اسلامی معتقدند.

سید قطب، چون سلفی است، برای بازگرداندن امت به کمال و تغییر آن از وضعیت موجود، معتقد است باید نظری در صدر اول اسلام داشت؛ زیرا او مردان صدر اسلام را

۱. معالم فی الطریق، ص ۱۲.

که همان صحابه باشند، بهترین مردان امت اسلامی می‌داند که باید برای ساختن دوباره امت اسلامی، در مسیر آنان قدم گذاشت. او در این باره می‌گوید:

لقد خرجت هذه الدعوة جيلاً من الناس جيل الصحابة رضوان الله عليهم جيلاً مُمَيَّزاً في تاريخ الاسلام كلّه وفي تاريخ البشرية جميعه ثم لم تعد تخرج هذا الطراز مرّة اخرى نعم وجد افراد من ذلك الطراز على مدار التاريخ ولكن لم يحدث قط ان تجتمع مثل ذلك العدد الضخم في مكان واحد كما وقع في الفترة الأولى من حياة هذه الدعوة.<sup>۱</sup>

این دعوت، گروهی از مردم را تربیت نمود؛ جماعت صحابه رضوان الله عليهم که گروهی ممتاز در تاریخ کل اسلام و در تمام تاریخ بشر بودند و بی تردید چنین تربیتی، دیگر در تاریخ تکرار نشد. آری! افرادی از این قبیل، در طول تاریخ، ظهور پیدا کردند. ولی هرگز همانند جمع صحابه که در عصر اول از حیات این دعوت پدید آمد، ایجاد نگردید.

او در آخر، به این نتیجه می‌رسد که ما امروزه در جاهلیتی قرار داریم همانند جاهلیت صدر اسلام یا حتی تاریک‌تر از آن. از این رو وظیفه مدعیان اسلام است که به قرآن بازگردند و از صحابه که بهترین الگویند، پیروی نمایند.<sup>۲</sup>

گفتنی است که شیعه دوازده امامی، الگوی خود را چهارده معصوم، یعنی پیامبر ﷺ و خاندان پاک او (علیهم‌السلام)، قرار داده‌اند.

### واکنش‌ها به افکار سید قطب

بسیاری از علمای اسلام از حوزه‌ها و مدارس مختلف فکری، نظریه سید قطب را درباره ضرورت تحول و تغییر و نحوه اجرای آن در جامعه، نقد و بررسی کرده‌اند که اینک به برخی از آنها، اشاره می‌کنیم:

۱. معالم فی الطریق، ص ۱۴.

۲. همان، ص ۲۱.

### ۱. واکنش علمای الازهر به افکار سید قطب

بعد از آنکه افکار سیاسی سید قطب در کتاب هایش، به ویژه «معالم فی الطریق» و «فی ضلال القرآن»، در جوامع اسلامی، منتشر شد و تأثیر بسزایی گذاشت و حتی از سوی برخی از گروه‌ها، با برداشت خاصی که از آن داشتند، اقداماتی نظامی در جوامع اسلامی، به ویژه مصر، انجام شد، علمای ازهر دست به کار شدند و با تألیف کتاب‌هایی، افکار او را نقد و بررسی کردند که از آن جمله، می‌توان به «دکتر محمد عبدالحکیم حامد»، اشاره کرد. او در کتاب «أئمة التکفیر، ظاهرة التکفیر فی العصر الحاضر، اصولها الفکرية و طرق علاجها» که «دکتر علی جمعه»، مفتی مصر نیز بر آن مقدمه دارد، به نقد افکار و مبانی سید قطب، پرداخته است.

### ۲. واکنش سلفی‌های تقلیدی

سلفی‌های تقلیدی، به قیام و خروج در سطح جامعه، علیه حاکم، برای ایجاد تغییر و تحول در آن اعتقاد ندارند و تحول و تغییر را در امر به معروف و نهی از منکر قولی و عملی، خلاصه می‌کنند و از این‌رو نه به جهاد و نه به قیام، معتقد نیستند.

### ۳. واکنش حوزه‌های شیعه به افکار سید قطب

متفکران و مصلحان شیعی نیز درباره ضرورت تغییر و تحول در جامعه و بیداری امت اسلامی، دیدگاه‌هایی دارند که البته در شیوه رسیدن به این هدف، با سید قطب، اختلاف دارد. از جمله این افراد، می‌توان به دیدگاه امام خمینی علیه السلام و شهید صدر علیه السلام، اشاره کرد.

#### الف) دیدگاه امام خمینی علیه السلام

گرچه امام خمینی علیه السلام، مبانی و نظریات خود را درباره ضرورت تحول و تغییر در جامعه اسلامی، در لابه‌لای کتاب‌های خود اشاره کرده و در سخنانش نیز تبیین نموده

است، ولی با نگاهی ژرف به عملکرد ایشان در انقلاب اسلامی ایران، می‌توان به روش امام خمینی علیه السلام در تغییر و تحول جامعه اسلامی، پی برد. ایشان در این باره، به اصولی، توجه ویژه داشته است که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

### یک - اعتماد و تکیه کردن بر مردم

برخلاف سید قطب که جامعه اسلامی پیرو طاغوت و حاکم فاسق را تکفیر نموده و آن را جامعه جاهلی، توصیف کرده است، امام خمینی علیه السلام، با اعتماد و تکیه بر همین جامعه و بیدار نمودن آن، به مبارزه و مقابله با طاغوت پرداخته است؛ اقدامی که به سرعت، نتیجه داد و باعث پیروزی و رسیدن به اهداف شد. ولی سید قطب، نتوانست از راه خود، به اهدافش برسد.

### دو - قیام، نه جهاد

پیشنهاد سید قطب برای تغییر جامعه، در صورتی که مردم، به طاغوت کفر نوزند، جهاد علیه چنین جامعه‌ای است. ولی امام خمینی علیه السلام، با همین مردم و با تکیه و اعتماد کردن به آنان، علیه حاکم ظالم، قیام کرد؛ نه قیام علیه مردم و حاکم، با گروهی اندک که یک حزب و تشکیلات را ایجاد کرده است. او معتقد بود باید مردم را بیدار کرد و عموم جامعه را علیه حاکم ظالم شورانید. از این‌رو هنگام ورود به کشور، در بهشت زهرا فرمود: «من با پشتیبانی این ملت، توی دهن این دولت می‌زنم».

### سه - هجرت نکردن از وطن خود، مگر با زور

سید قطب، معتقد به هجرت بود؛ هجرت از سرزمین‌های اسلامی که او آنها را بلاد جاهلیت می‌نامید؛ زیرا در آن سرزمین‌ها و جوامع، به دستور اسلام، آن‌گونه که باید، عمل نمی‌شد. از این‌رو طرح هجرت از آن جوامع را داد. اگر هم جامعه اسلامی دلخواه او وجود نداشت، دستور می‌داد که باید به بیابان‌ها و غارها هجرت کرد و به آنجا پناه



برد و از آنجا، قیام خود را آغاز نمود. ولی امام خمینی علیه السلام، قیام خود را از وطن و جامعه خود، شروع کرد و از آن، هجرت ننمود تا به زور، او را از کشورش تبعید نمودند و هنگامی که اوضاع برای بازگشتش فراهم شد، به وطنش بازگشت و از نزدیک، مردم را رهبری کرد و به پیروزی رسانید.

#### چهار - تشکیلات حزبی نداشتن

سید قطب، به گروهی و حزبی عمل کردن معتقد بود؛ همان گونه که پیش تر در بیان مبانی او، اشاره شد. از این رو خود را از میان توده مردم کنار کشید و گروه‌های پیرو افکار او نیز این روش را دنبال کردند. ولی به موفقیت چندانی دست نیافتند. ولی امام خمینی علیه السلام، از ابتدا، مردمی عمل کرد و هرگز برای پیشبرد اهدافش، به فکر تشکیل حزب و گروه نبود و تنها با توکل بر خدا، روی مردم سرمایه‌گذاری کرد و این روش نیز یکی دیگر از عوامل موفقیتش، در پیروزی سریع بر طاغوت بود.

#### ب) مبانی شهید صدر علیه السلام در ایجاد تحول جامعه اسلامی

شهید سید محمدباقر صدر علیه السلام نیز یکی دیگر از نظریه‌پردازان بیداری اسلامی و ضرورت تغییر و تحول در جامعه اسلامی است که به لحاظ سیاسی و جامعه‌شناسی، مبانی و اصولی را برای آن، ترسیم نموده است. او نظریه تغییر و تحول اجتماعی را بر نکاتی مستند می‌داند که عبارت‌اند از:

#### یک - هدفمند بودن حرکت تاریخ

شهید صدر علیه السلام معتقد است حرکت تاریخ نسبت به دیگر حرکت‌ها، امتیازی ویژه دارد؛ زیرا حرکت تاریخ، حرکتی است غایی، نه سببی محض که تنها به سببش تا گذشته، وابسته باشد. بلکه وابسته به غایتش می‌باشد؛ زیرا حرکتی است هدفمند و دارای علتی غایی که در آینده، نمایان می‌گردد و به تعبیر دیگر، آینده، محرک هر نشاط

تاریخی است؛ گرچه آینده، الآن معدوم است. ولی از خلال وجود ذهنی آن، آینده نمایان می‌شود.<sup>۱</sup>

## دو - اهمیت موقعیت درونی انسان

شهید صدر رحمته الله علیه معتقد است، محتوای درون انسان، اساس حرکت تاریخ و ساخت اجتماعی متکامل است. این ساختار نمونه، به این قاعده مرتبط می‌باشد؛ به طوری که تغییر و پیشرفت آن، تابع تغییر و پیشرفت این قاعده است و چون اساس، تغییر یابد، ساختار متکامل نیز متغیر می‌شود. همچنین اگر اساس ثابت بماند، این ساختار نیز ثابت می‌ماند. از این رو می‌توان ادعا کرد علاقه و ارتباط بین محتوای درونی انسان و ساختاری که بر آن بنا می‌شود و تاریخی که بر این اساس استوار می‌گردد، علاقه تبعی است؛ یعنی علاقه و ارتباط یک سبب، به سبب دیگر؛ همان‌گونه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾؛ «خداوند، سرنوشت هیچ قوم [و ملتی] را تغییر نمی‌دهد؛ مگر آنکه آنان آنچه را در [وجود] خودشان است، تغییر دهند». (رعد: ۱۱)

این آیه، به دو تغییر اشاره دارد: یکی، تغییر مردم ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ﴾؛ یعنی تغییر اوضاع و شئون و ساختار تکاملی مردم و دیگری، تغییر خود مردم و اینکه اوضاع و شئون مردم، تغییر نمی‌یابد؛ مگر آنکه خود مردم، متغیر و متحول شوند. اسلام تأکید دارد برای رسیدن به پیشرفت و کمال در حرکت و سیر، باید ساختار درونی انسان، با ساختار بیرونی‌اش، هماهنگ باشد. از این رو اسلام، اقدام و حرکت برای اصلاح محتوای درونی را جهاد اکبر نامیده و بین آن دو، پل ارتباط ایجاد کرده است. بدین سبب است که اگر جهاد اصغر، از جهاد اکبر فاصله گیرد، از محتوا و مضمون تهی می‌گردد و قدرتش را بر تغییر حقیقی در میدان تاریخی و اجتماعی، از دست می‌دهد.<sup>۲</sup>

۱. المدرسة القرآنية، شهید سید محمدباقر صدر رحمته الله علیه، ص ۱۳۹.

۲. همان، صص ۱۴۰ - ۱۴۲.



### سه - بلندترین آرمان

اهداف و غایاتی که محرک تاریخ است، از سوی بلندترین آرمان، محدود می گردند و این آرمان است که می تواند غایات و اهداف تفضیلی را محدود کند و به هدف جزئی، تبدیل نماید. از این رو می توان ادعا کرد که غایات، محرک تاریخ و در عین حال نتایجی از قاعده ای عمیق تر از آن، در محتوای درون انسان است و آن، بزرگ ترین آرمان می باشد که تمام غایت به محور آن می چرخد و تمام اهداف، به سوی آن، بازمی گردد. در نتیجه، بلندترین آرمان، همان نقطه شروع در ساختن و ساختار محتوای درونی جامعه بشری است و قرآن کریم در برخی از حالات، از این بزرگ ترین آرمان، به خدا تعبیر می نماید؛ زیرا او رهبر، دستوردهنده، اطاعت شده و توجیه کننده است.<sup>۱</sup>

۱. المدرسة القرآنية، صص ۱۴۵ - ۱۴۷.



**نقد و بررسی مقالات یک اجلاس**



### پیش نشست اجلاس

دانشگاه محمد بن سعود عربستان، در تاریخ ۲-۴/۲/۱۴۳۳ هـ. ق، پیش نشستی برای یک اجلاس بین المللی در مورد سلفیت، با عنوان «السلفية منهج شرعی و مطلب وطنی» برگزار نمود و در آن مقالاتی که از قبل، فراخوان داده شده بود، قرائت گشت و پس از پایان اجلاس، مجموعه مقالات، در شش جلد، به چاپ رسید.

محورهای مقالات عبارت بودند از:

محور اول: مصطلح السلفية، حقیقت و صلته بالإسلام الصحيح؛

محور دوم: المنهج السلفي نشأته واستمداده وخصائصه؛

محور سوم: مفاهیم خاطئة خیال المنهج السلفي؛

محور چهارم: المنهج السلفي وصلته بالخطاب الديني المعاصر؛

محور پنجم: الدولة السعودية والمنهج السلفي نشأة وتطبيقاً؛

محور ششم: صلة المنهج السلفي بالمقررات والخطط الدراسية في المملكة العربية

السعودية؛

محور هفتم: شبهات حول تطبيق المنهج السلفي في المملكة والرد عليها.

در این بخش، به معرفی و نقد و بررسی هریک از این مقالات که درباره سلفیه

تقلیدی مخالف با سلفیان سیاسی و جهادی است، می پردازیم.



### مصطلح السلفية، حقیقتہ و صلته بالاسلام الصحیح

(شیخ احمد بن المرابط شیخ محمد الشنقیطی)

مؤلف این مقاله، برای اثبات به کار رفتن عنوان «سلف» در روایات نبوی، به این حدیث عایشه، تمسک کرده است که رسول خدا ﷺ به حضرت فاطمه رضی الله عنها فرمود:

... ولا أراني ان قد حضر اجلي، وأنتك اول اهلي لحوقاً بي ونعم السلف أنا لك.<sup>۱</sup>

... به من نشان داده نشده، جز این خبر که مرگم نزدیک است و تو نخستین نفر از اهل بیتم می باشی که به من، ملحق می شود و من برای تو، سلف خوبی ام.

از این حدیث استفاده می شود، سلف صالح که الگوی مسلمانان می باشند، افرادی اند که همچون رسول خدا ﷺ، معصوم اند و از این رو اقتدا به سیره آنان، انسان را به حق و حقیقت، رهنمون می سازد پس سلف، صحابه، تابعان و تابعان تابعانی را که عصمت ندارند، شامل نمی شوند. ضمن آنکه عدالت تمام آنان نیز ثابت نیست.

نویسنده مقاله، می گوید: لفظ «سلف»، نزد علما، دو اعتبار دارد: یکی، اعتبار زمانی است که به سه قرن اول اسلام انصراف دارد و معنا می شود. دیگری، اعتبار منهجی است که شامل اصحاب روش اقتدا به سلف صالح، از صحابه و تابعان و تابعان تابعان در سه قرن اول می باشد.<sup>۲</sup>

درخور توجه است که تقسیم ایشان، اشکال فنی و علمی دارد؛ زیرا بر اعتبار دوم، عنوان «سلفی» اطلاق می شود؛ نه «سلف». در ضمن، اگر عنوان «سلف»، دو اعتبار دارد، به سبب اطلاق آن بر سه عصر «صحابه»، «تابعان» و «تابعان تابعان» یا سه قرن اول اسلام است.

همچنین نویسنده در تأیید سلف و جایگاه آن، به حدیث افتراق امت، تمسک کرده

۱. صحیح بخاری، کتاب الاستئذان، باب من ناجی بین یدی الناس، حدیث ۶۲۸۵؛ صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل فاطمة بنت النبی ﷺ و رضی الله عنها، ح ۲۴۵۰.

۲. السلفية منهج شرعی و مطلب وطنی، ج ۱، ص ۲۳.

است که در برخی متون، آن فرقه ناجیه، به «ما انا علیه و اصحابی» تفسیر شده است؛ در حالی که این تفسیر، اخص از مدعاست؛ زیرا فقط به اصحاب پیامبر ﷺ اشاره شده و سخنی از تابعان و تابعان تابعان به میان نیاورده است.

پیامبر ﷺ نیز فرمود: «نجات در پیروی از دستورهایی است که من و اصحابم بر آن، اتفاق داریم». پس اگر در مواردی، برخی صحابه، از دستور پیامبر ﷺ کناره گرفته و به آن، عمل نکرده‌اند، سنت صحابه، اعتباری ندارد؛ چنان که «محمد ناصرالدین البانی» می‌گوید: «عقلی، او را در ضعفا آورده و معتقد است از حدیثش، نمی‌توان پیروی کرد».<sup>۱</sup>

آن‌گاه نویسنده، در بخش چهارم از مقاله‌اش، به آیات و روایاتی بر وجوب تمسک به سنت سلف و انتساب به آنان، تمسک کرده که در اینجا، به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

- خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ﴾؛ «و از راه کسانی پیروی کن که [توبه‌کنان] به سوی من آمده‌اند». (لقمان: ۱۵)

او می‌گوید: «مقصود از ﴿مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ﴾، صحابه است».<sup>۲</sup>

در پاسخ به این استدلال، می‌گوییم:

اولاً: بر فرض صحت استدلال به این آیه، لازم می‌آید که پیروی از صحابه، بر پیامبر ﷺ نیز لازم باشد؛ زیرا امر در آیه، مطلق است.

ثانیاً: پیروی از راه، به معنای حجیت سنت نیست؛ زیرا مقصود از راه، راه اطاعت خدا و بازگشت به اوست.

ثالثاً: ظاهر آیه این است که مقصود از ﴿مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ﴾، کسی است که به صورت دائمی، این صفت برای اوست؛ در حالی که مطابق برخی از آیات و روایات، عده‌ای از

۱. سلسلة الاحادیث الصحیحة، ج ۱، ص ۴۰۷.

۲. السلفية منهج شرعی، ج ۱، ص ۳۰.



صحابه، بر این صفت، دوام نداشتند.

رابعاً: ظاهر آیه، مربوط به انبیای پیشین است که پیامبر ﷺ مأمور به پیروی از روش آنان، شده است.

خامساً: به چه دلیل، تمام صحابه، اهل انابه بوده‌اند؟!

- خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از [مخالفت فرمان] خدا بپرهیزید و با صادقان باشید!». (توبه: ۱۱۹)  
او می‌گوید: «مقصود از «صادقان»، پیامبر ﷺ و اصحاب اوست».<sup>۱</sup>

در پاسخ به این استدلال، می‌گوییم:

اولاً: تفسیری که برای آیه شده، ادعایی بیش نیست و هیچ مستند و مدرک معتبری ندارد؛ بلکه مطابق برخی روایات، مقصود از «صادقان»، اهل بیت معصوم ﷺ می‌باشند.  
ثانیاً: مطابق استظهار فخر رازی از آیه مورد بحث، مقصود از صادقان، افرادی معصومانند و آیات و روایات نیز دلالت بر عصمت نداشتن صحابه دارد.

- خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا﴾ (نسا: ۱۱۵)

هر کس که بعد از آشکار شدن هدایت برای او، با پیامبر مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان، پیروی نماید، ما او را به همان سو که می‌رود، می‌بریم و به دوزخ داخل می‌کنیم و چه بدفرجامی است.

در پاسخ به این استدلال، می‌گوییم:

تعدد شرط با وحدت جزا، ظهور در اشتراک آن دو در علت تحریم دارد و لازمه‌اش، این است که پیروی از راه غیرمؤمنان، در صورتی که مخالفت با رسول خدا ﷺ را به دنبال نداشته باشد، بر حرمت دلالت ندارد.

۱. السلفية منهج شرعي، ج ۱، ص ۳۱.

ظاهر کلام غزالی نیز همین معنا را درباره این آیه، بیان کرده است؛ چنان که وی گفته است:

الظاهر أن المراد بها أن من يقاتل الرسول ويشاقه ويتبع غير سبيل المؤمنين في مشايعته ونصرته ودفع الأعداء عنه نوله ما تولى.<sup>۱</sup>

ظاهر مراد از آیه، این است که هر کس با رسول خدا ﷺ به ستیز و مخالفت برخیزد و غیر راه مؤمنان را در همکاری و یاری و دفع دشمنان از او، پیروی کند، ما او را همان راهی که می‌رود، می‌بریم.

– خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾ (احزاب: ۳۶)

هیچ مرد و زن با ایمانی، حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش، فرمانی صادر کنند، اختیاری [در برابر فرمان خدا] در کار خود داشته باشد و هر کس خدا و رسولش را نافرمانی کند، به گمراهی آشکاری، گرفتار شده است.

در پاسخ به این استدلال، می‌گوییم:

این آیه، دلالت بر عصمت و حجیت سنت پیامبر ﷺ دارد و نگفته است که صحابه، پیرو دستورها و احکام حضرت بوده‌اند؛ به‌ویژه آنکه ادله‌ای برخلاف آن، وجود دارد.

– خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ (انعام: ۱۵۳)

این راه مستقیم من است؛ از آن پیروی کنید و از راه‌های پراکنده [و انحرافی]، پیروی نکنید که شما را از راه او، دور می‌سازد! این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند؛ تا پرهیزکاری پیشه کنید.

۱. اصول الفقه، خضری، ص ۲۸۶. به نقل از او.

در پاسخ به این استدلال، می‌گوییم:

این آیه نیز دلالت بر حجیت سنت صحابه ندارد؛ زیرا در آن اشاره نشده است که تمام صحابه، از تمام فرمان‌های پیامبر ﷺ پیروی نموده و به راه‌های انحرافی، متمایل نشده‌اند. بلکه از شواهدی استفاده می‌شود برخی از آنان، دستورهای حضرت را پیروی نکردند و به گمراهی افتادند.

- «عرباض بن ساریه» از رسول خدا ﷺ نقل کرده است که حضرت فرمود:

فعلیکم بستتی وسنة الخلفاء الراشدين المهديين، تمسکوا بها وعضوا علیها بالنواجذ  
واياکم ومحدثات الامور فان کل محدثة بدعة وکل بدعة ضلالة.<sup>۱</sup>

بر شما باد به سنت من و سنت خلفای راشد هدایت شده؛ به آن تمسک کنید و بر آن، چنگ زیند و از وارد کردن مسائل جدید در دین پرهیزید؛ زیرا وارد کردن هر مسئله‌ای در دین، بدعت و هر بدعتی، گمراهی است.

### پاسخ

قبل از بررسی سند حدیث، نکاتی را درباره آن، اشاره می‌کنیم:

- مفاد این حدیث، با واقعیات خارجی بین صحابه، سازگاری ندارد؛ زیرا مشاهده می‌کنیم که بسیاری از آنان، با سنت ابوبکر و عمر مخالفت کردند؛ با اینکه این افراد، نزد آنها از خلفای راشد، به حساب می‌آمدند. حتی خلیفه دوم، در بسیاری از مسائل با خلیفه اول، مخالفت کرد. اگر این حدیث، از رسول خدا ﷺ رسیده بود، نباید چنین مخالفت‌هایی مشاهده می‌شد.

- مضمون این حدیث با تمام طرق آن، به «عرباض بن ساریه» می‌رسد و در واقع، او تنها راوی حدیث، به حساب می‌آید و همین نکته، به تنهایی، موجب شک و تردید در صدور این حدیث است؛ زیرا آن‌گونه که عرباض می‌گوید، این حدیث، در مسجد و

۱. السلفية منهج شرعی، ص ۳۴.



بعد از نماز، به صورت موعظه‌ای بلیغ، ایراد شده است؛ به حدی که همه را محزون و گریان کرده است و پیامبر ﷺ نیز به این امت، وصیت نموده است. حال با این وضع، چگونه تنها راوی آن، یک شخص، یعنی عرباض بن ساریه سلمی است؟!

- این حدیث، تنها در شام منتشر شده و نقل و ترویج آن با اهل شام، بوده است و بیشتر راویان آن، اهل حمص‌اند که همگی از یاران معاویه و دشمنان واقعی حضرت علی رضی الله عنه می‌باشند. بنابراین، حدیث، از این جهت نیز مورد تضعیف شدید، قرار می‌گیرد. - این حدیث، از جمله احادیثی است که مورد اعراض و بی‌اعتنایی بخاری و مسلم و نسائی، از اصحاب سنن، قرار گرفته است و می‌دانیم که عده‌ای از علمای اهل سنت معتقدند که حدیثی که مورد بی‌اعتنایی شیخین قرار بگیرد، از درجه اعتبار ساقط است؛ گرچه دیگر ارباب سنن، آن را تخریج کرده و به آن عنایت داشته باشند.

ابن تیمیه در پاسخ به حدیث افتراق امت به هفتاد و سه فرقه، می‌گوید:

والحدیث نفسه ليس في الصحيحين بل قد طعن فيه بعض أهل الحديث كابن حزم وغيره ولكن قد رواه أهل السنن كابي داود والترمذي وابن ماجه ورواه أهل المسانيد كالإمام أحمد وغيره.<sup>۱</sup>

این حدیث در صحیحین نیامده است. بلکه برخی از اهل حدیث، همچون ابن حزم و دیگران، در آن طعن وارد کرده‌اند. ولی اهل سنت، همچون ابوداود، ترمذی و ابن‌ماجه، آن را روایت کرده و اهل مسانید، همچون امام احمد نیز آن را نقل کرده‌اند.

گفتنی است حدیث مورد نظر، یعنی لزوم تمسک به سنت خلفا، از همین قبیل

است.

### شرح حال عرباض بن ساریه

گفتیم که تنها راوی این حدیث، عرباض بن ساریه سلمی است. در شرح حال وی،

۱. منهاج السنة، ج ۳، ص ۴۵۶.



گفته شده است که اهل صُفه بود. به «شام» رفت و در شهر «حمص» سکونت گزید. بخاری و مسلم از او، روایت نقل نکرده‌اند. ولی حدیث او در صحاح اربعه دیگر، آمده است. او در سال ۷۵ هـ.ق، از دنیا رفته است.

این شخص در شام و شهر حمص که از شهرهای نواصبِ پست به حساب می‌آمده، زندگی کرده است؛ در واقع در محیطی بوده که نقل دروغ و افترا علیه امام علی (ع) و اهل بیت (ع)، بسیار شایع بوده است. در نتیجه، او نیز همچون اهالی آن سرزمین، درصدد نشر این گونه دروغ‌ها و نسبت دادن آنها به رسول خدا (ص) برآمده است.

#### راویان طبقه دوم

گفتنی است، این حدیث را چهار نفر از عرباض بن ساریه، نقل کرده‌اند:  
- یحیی بن ابی‌المطاع شامی: او کسی است که «ابن‌قطان» درباره او، چنین گفته است: «حالش را نمی‌شناسم». وی از عرباض، روایت نقل می‌کرده است؛ درحالی‌که او را ملاقات نکرده بوده است. این روایتش نیز از جمله آنهاست.

- حجر بن حجر حمصی: او از اهالی حمص است و ابن‌قطان، او را غیرمعروف شمرده است.

- عبدالرحمان بن عمرو شامی: او تنها شخص معروف، در نقل این حدیث از عرباض بن ساریه است که بیشتر طرق آن نیز به او بازمی‌گردد. ابن‌قطان، او را مجهول الحال می‌داند.

- معبد بن عبدالله بن هشام: این راوی، تنها در روایت «حاکم» آمده است. ولی خود حاکم، از آنجا که در طریق به او، شرایط نقل حدیث را در کتابش نمی‌بیند، می‌گوید: «من آن را ترک کرده‌ام».

#### راویان طبقه سوم

راویان این حدیث، در طبقه سوم، سه نفرند:

- عبدالله بن علاء دمشقی: او از اهل دمشق بوده و حتی «ذهبی» او را به «رئیس دمشق»، توصیف کرده است. ابن حزم نقل کرده است که «یحیی بن معین» و دیگران، او را تضعیف کرده‌اند.

- ضمرة بن حبیب حمصی: او نیز از اهالی حمص و مؤذن مسجد جامع حمص، به حساب آمده است.

- خالد بن معدان حمصی: او عمده در روایت این حدیث است. وی از اهل حمص و از شیوخ شام و صاحب شرطه یزید بن معاویه، بوده است؛ چنان‌که ابن‌عساکر می‌گوید: «او متولّی شرطه یزید بن معاویه بوده است».

#### راویان طبقه چهارم

راویان حدیث در این طبقه، شش نفرند:

- محمد بن ابراهیم بن حارث تیمی دمشقی: عقیلی، از عبدالله بن احمد بن حنبل و او از پدرش، نقل کرده که گفت: «او احادیث منکر را نقل می‌کند».

- بحیر بن سعید حمصی: او از شهر نواصب (حمص)، به حساب آمده است.

- ولید بن مسلم دمشقی: او از موالیان بنی‌امیه و عالم شام، معرفی شده است. در شرح حالش آمده است که وی، مدلس<sup>۱</sup> بوده و برای کذب<sup>۲</sup>، تدلیس می‌کرده است. از مالک، ده حدیث نقل کرده است که اصل و اساسی ندارد. همچنین احادیث منکر، داشته است.

- معاویه بن صالح حمصی: او از اهالی حمص و قاضی اندلس در دولت اموی و نیز اهل لهو و لعب بوده است؛ به همین علت، برخی از محدثان، کتابت حدیث از او را ترک کرده‌اند. «ابن ابی حاتم» می‌گوید: «به حدیث او، احتجاج نمی‌شود».

۱. مدلس یعنی کسی که اهل تدلیس است. تدلیس یعنی تقلب؛ چیزی را آراستن و شبیه چیز دیگر کردن.

۲. «بسیار دروغ‌گویان» کسانی که سخنان دروغی را در احادیث وارد می‌کردند.



- ثور بن یزید حمصی: ذهبی، او را عالم حمص، معرفی کرده است. او کسی است که به علت کشته شدن جدش در جنگ صفین، حضرت علی علیه السلام را دوست نداشت. «ابن عدی»، او را از ضعفها، برشمرده است.

- عمرو بن ابی سلمه دمشقی: «ساجی» و «ابن معین» او را تضعیف کرده‌اند و «ابوحاتم» نیز گفته است که به او، احتجاج نمی‌شود. عقلی می‌گوید: «در حدیثش، وهم است». احمد نیز گفته است: «از زهیر، احادیث باطلی را روایت کرده است».

#### راویان طبقه پنجم

در این طبقه، هشت نفر قرار دارند که عبارت‌اند از:  
- ولید بن مسلم که پیش‌تر به شرح حال وی، اشاره شد.  
- عبدالرحمان بن مهدی که پیش‌تر نیز به آن، اشاره شد.  
- ابو عاصم که یحیی بن سعید، درباره او حرف داشته و عقلی نیز او را در جمله ضعفها، قرار داده است.

- یحیی بن ابی‌کثیر که مدلس، شمرده شده است.  
- عبدالملک بن صباح مسمعی که ذهبی درباره او می‌گوید: «به سرقت حدیث متهم است».

- عبدالله بن احمد بن بشیر دمشقی که امام مسجد جامع دمشق، معرفی شده است.  
- احمد بن عیسی که ابن عدی، درباره او می‌گوید: روایات منکری دارد و دارقطنی او را غیرقوی و ابن حبان او را در جمله ضعفها، آورده است.

- بقیة بن ولید حمصی که ابن حبان، ابوحاتم و ابن خزیمه، گفته‌اند: «به احادیث او، احتجاج نمی‌شود». احمد گفته است: «من توهم کردم که او، احادیث منکر را به‌جز از مجاهیل، نقل نمی‌کند. ولی فهمیدم که از مشاهیر نیز نقل می‌کند». شعبه گفته است: «او دارای احادیث عجیب و غریب و منکر است». ابن‌قطان نیز گفته است: «او از ضعفها،

تدلّیس می‌کرده و این عمل را نیز مباح می‌دانسته است و این به عدالت او، ضرر می‌رساند». فیروزآبادی و زبیدی هم او را محدثی ضعیف، دانسته‌اند.

### نقد متن حدیث

متن حدیث نیز دارای مشکلاتی است که به آن اشاره می‌کنیم:

- در این حدیث، به پیروی از سنت رسول خدا ﷺ و سنت خلفا، امر شده است. آیا می‌توان سنت خلفا را با سنت پیامبر ﷺ، یکی دانست؟!  
- در این حدیث، سنت خلفا عطف بر سنت رسول خدا ﷺ شده است و ظاهر عطف، مغایرت بین دو سنت را می‌رساند. حال چه معنایی بر این مغایرت و جدایی است؟!  
- به پیروی از سنت خلفا، به‌طور مطلق، امر شده است که این، دلالت بر عصمت آنان دارد؛ درحالی‌که کسی ادعای عصمت آنان را نداشته است.

- این حدیث، بر فرض صحت سند، با مبانی شیعه امامیه در اصول دین و فقه، منطبق است؛ زیرا در این حدیث، به پیروی از سنت خلفای بعد از پیامبر ﷺ امر شده و سنت آنان، همانند سنت پیامبر ﷺ دانسته شده است. از طرفی می‌دانیم که احادیث، همانند قرآن، می‌توانند یکدیگر را تفسیر کنند. از این رو با مراجعه به حدیث ثقلین، حدیث دوازده خلیفه، حدیث سقیفه و دیگر احادیث، پی می‌بریم مقصود پیامبر ﷺ از خلفای راشد هدایت شده که سنتشان بر دیگران حجت است، همان دوازده امام معصوم علیهم‌السلام از ذریه پیامبر ﷺ است.

### مصطلح السلفية، حقیقته و ارتباطه بالاسلام الصحيح

(دکتر عبدالسلام بن سالم السحیمی)

مؤلف در تطبیق «سلف» بر صحابه و تابعان و تابعان تابعان، به حدیث «عمران بن حصین» تمسک کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین



یلونهم<sup>۱</sup>؛ «بهترین قرن‌ها، قرن من است. سپس کسانی که بعد از آنها آمدند. سپس کسانی که بعد از آن دسته آمدند».

### تحلیلی درباره حدیث «خیر القرون»

عمده دلیلی که باعث شد احمد بن حنبل، براساس آن، توجه به سنت سلف را پایه‌ریزی نماید و این مذهب را برای خود انتخاب کند، حدیثی است که بخاری در چند موضع از حدیثش، از عبیده، از عبدالله بن مسعود، نقل کرده است که گفت:

خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یجیء اقوام تسبق شهادة احدهم یمینه و یمینه شهادته.<sup>۲</sup>

بهترین قرن‌ها، قرن من است. سپس کسانی که بعد از آنها آمدند. سپس کسانی که بعد از آن دسته آمدند. آن‌گاه اقوامی می‌آیند که گواهی یکی از آنها بر قَسَمَش پیشی می‌گیرد و نیز [گاهی] قَسَمَش بر گواهی‌اش.

ابن تیمیه، مجدد سلفی‌گری در قرن هشتم و پیروان او، این حدیث را به سه قرن تفسیر کرده‌اند و کسانی را که در آن سه قرن، زندگی می‌کردند، الگو پنداشته و قول و فعل و تقریر آنان را حجت دانسته‌اند؛ گویا آنان، معصوم می‌باشند.

ابن حجر در شرح این حدیث، می‌گوید:

و قد سبق فی صفة النبی ﷺ فی قوله: «و بعثت فی خیر قرون بنی آدم». و فی روایة بریده عند احمد: «خیر هذه الأمة القرن الذي بعثت فيهم». فقد ظهر ان الذي بين البعثة و آخر من مات من الصحابة مائة و عشرون سنة أو دونها أو فوقها بقليل على الإختلاف فی وفات أبي الطفيل و ان اعتبر من بعد وفاته فيكون مائة سنة أو تسعين أو سبعاً و تسعين.

و أما قرن التابعين فان اعتبر من سنة مائة كان نحو سبعين أو ثمانين.

۱. صحیح بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی ﷺ، ح ۳۶۵۰.

۲. همان، ح ۲۶۵۲.

و أما الذين بعدهم فان اعتبر منها كان نحواً من خمسين فظهر بذلك ان مدة القرن تختلف باختلاف اعمار اهل كل زمان.

و اتفقوا ان آخر من كان من اتباع التابعين ممن يقبل قوله من عاش إلى حدود العشرين و مائتين و في هذا الوقت ظهرت البدع ظهوراً فاشياً و اطلقت المعتزلة الستتها و رفعت الفلاسفة رؤوسها، و امتحن أهل العلم ليقولوا بخلق القرآن و تغيرت الأحوال تغيراً شديداً ولم يزل الأمر في نقص إلى الآن.<sup>۱</sup>

درباره صفت پیامبر ﷺ در گفتار خود حضرت، چنین آمده است: «من در بهترین قرن‌های بنی آدم، مبعوث شدم» و در روایت بریده نزد احمد، آمده است: «بهترین این امت، قرنی است که من، میان آنان، برانگیخته شدم». پس روشن شد که بین بعثت و زمان مرگ آخرین نفر از صحابه، حدود ۱۲۰ سال یا کمتر یا کمی بیشتر بوده است؛ بنا بر اختلافی که در [تاریخ] وفات ابوالطفیل است و اگر بعد از وفات او، اعتبار شود، به صد سال یا نود سال یا ۹۷ سال می‌رسد.

و اما قرن تابعان، اگر از سال صدم حساب شود، حدود هفتاد یا هشتاد سال می‌گردد.

و اما کسانی که بعد از تابعان بوده‌اند، اگر آنان اعتبار گردند، حدود پنجاه سال می‌شود و از اینجا روشن می‌شود که مدت قرن، به اختلاف عمرهای افراد هر زمان، مختلف است.

و اتفاق نظر کرده‌اند بر اینکه آخرین فرد از پیروان تابعان، از کسانی که قولش، قبول می‌شود، کسی است که تا حدود ۲۲۰ ه. ق، زندگی کرده است و در این وقت است که بدعت‌ها آشکارا پدید آمد و معتزله زبان گشودند و فلاسفه سر بر آوردند و اهل علم، به اینکه بگویند قرآن مخلوق است، امتحان شدند و اوضاع و احوال تغییر شدیدی یافت و امور همیشه در حال نقصان بوده و تاکنون، ادامه دارد.

۱. فتح الباری، ج ۷، ص ۶.

## نقد و بررسی حدیث

کسانی که قرن را به زمان، تفسیر کرده‌اند، چه به صد سال یا کمتر یا بیشتر، تفسیرشان مخالف با قرآن و لغت است؛ زیرا در قرآن، کلمه «قرن» در «قوم» استعمال شده است؛ نه در زمان؛ قومی که افراد آن را یک زمان یا یک سلطه یا عنوانی از عناوین، جمع نموده است؛ چه آنکه در صد سال زندگی کرده باشند یا بیشتر یا کمتر.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ﴾ (انعام: ۶)

آیا ندیدند چه بسیار از اقوام [بی‌ایمان] پیشین را هلاک کردیم؟! اقوامی که [از شما نیرومندتر بودند و] قدرت‌هایی به آنها داده بودیم که به شما ندادیم. باران‌های پی‌درپی برای آنها فرستادیم. و از میان زمین‌های آنها، نهرها جاری ساختیم؛ [اما هنگامی که سرکشی و طغیان کردند]، آنان را به سبب گناهانشان، نابود کردیم و اقوام دیگری بعد از آنان، پدید آوردیم.

در قرآن کریم، لفظ «قرن»، در هفت موضع آمده و در هیچ‌یک از آن موارد، به معنای زمان، به کار نرفته است؛ چه در صد سال یا کمتر یا بیشتر. بلکه مقصود از آن در تمام موارد، جماعتی است که در یک زمان و در یک زمینه، زندگی می‌کرده‌اند.

اما به لحاظ لغت، «ابن منظور» می‌گوید:

والقرن: الامة تأتي بعد الأمة. قيل: مدته عشر سنين و قيل: عشرون سنة و قيل: ثلاثون و قيل: ستون و قيل: سبعون و قيل: ثمانون و هو مقدار التوسط في اعمار أهل الزمان...<sup>۱</sup>

و قرن، امتی است که بعد از امت دیگری می‌آید. گفته شده است: مدت آن، ده

۱. لسان العرب، ج ۳، ص ۳۳۳.



سال است و بیست سال و سی سال و شصت سال و هفتاد سال و هشتاد سال نیز گفته شده و این، مقدار متوسط از عمرهای اهل زمان است...

سپس از «ازهری» چنین نقل می‌کند:

و الذي يقع عندي - والله اعلم - انّ القرن أهل كل مدة كان فيها نبي أو كان فيها طبقة من أهل العلم قلّت السنون أو كثرت.<sup>۱</sup>

و نزد من ثابت شده است - خدا دانایتر است - قرن، اهل هر مدتی است که در آن، پیامبری بوده یا در آن، طبقه‌ای از اهل علم وجود داشته است؛ سال‌های آن، کم باشد یا زیاد.

فیروزآبادی نیز «قرن» را به همین معنا گرفته و به اهل زمان واحد و امتی بعد از امتی، تفسیر کرده و سپس به قول شاعر، استشهدا نموده است که گفت:

إذا ذهب القرن الذي انت فيهم و خلفت في قرن فأنت قريب<sup>۲</sup>

هرگاه قرنی که تو در آن هستی، بگذرد و در قرن دیگری، قرار داده شدی، تو نزدیکی.

بنابراین، حدیث «عبدالله بن مسعود»، دلالت می‌کند بر کرامت سه قوم پیاپی که بر یک ملاک، زندگی می‌کنند و یک عنوان، آنان را به هم ربط می‌دهد و اما اینکه مدت هر امتی، چه مقدار است، حدیث عبدالله بن مسعود، از آن ساکت است.

درخور توجه است که خود ابن‌حجر، در ابتدای کلامش، به این مطلب آگاهی داده و در تفسیر حدیث «خیر القرون قرنی»، گفته است:

أي أهل قرني و القرن أهل زمان واحد متقارب اشترکوا في أمر من الأمور المقصودة.

و يقال: انّ ذلك مخصوص بها إذا اجتمعوا في زمن نبي أو رئيس يجمعهم على ملة أو

مذهب أو عمل.<sup>۳</sup>

۱. لسان العرب، ج ۳، ص ۳۳۳.

۲. قاموس المحيط، فیروزآبادی، ماده «قرن».

۳. فتح الباری، ج ۷، ص ۵.



یعنی اهل قرن من. قرن نیز اهل یک زمان به هم نزدیک است که در کار مورد نظری با هم مشارکت دارند. همچنین گفته می‌شود که آن، مخصوص به جایی است که هرگاه در زمان پیامبری یا رئیسی اجتماع کردند که آنان را بر یک ملت یا مذهب یا عمل، جمع نماید.

با توجه به مطالبی که پیش‌تر اشاره کردیم، به این نتیجه می‌رسیم:

اولاً: «قرن»، به معنای صد سال نیست. بلکه به معنای هر امتی است که افراد آن در یک زمینه و به ملاک خاصی، زندگی می‌کنند؛ همانند نبوت، سلطه، فرهنگ و دیگر ملاک‌هایی که بسیاری را جمع کرده و آنها را یکسان نموده و به صورت یک امت، درآورده است؛ خواه آن مدتی که برخی از امت‌ها در آن زندگی کرده‌اند، صدها سال باشد؛ همچون فراعنه مصر و برخی از اقوامی که منقرض شده‌اند، یا بسیار کمتر از آن باشد؛ مثل امتی که در سایه سلطه‌ای زندگی می‌کند که مدت‌ش کوتاه است.

آری! لفظ «قرن»، در مصطلح متأخران، حقیقت شده است در زمانی که کمتر از صد سال نیست و بدین علت گفته می‌شود که مسلمانان، در قرن پانزدهم هجری، زندگی می‌کنند. ولی این، یک اصطلاح جدید است و ربطی به قرآن و لغت ندارد.

ثانیاً: حدیث عبدالله بن مسعود، دلالت دارد بر برتری سه امت که عنوانی از عناوین اسلامی و توحیدی، آنان را یکی کرده و امت واحده به حساب آورده است.

امت اول، امتی است که با پیامبر ﷺ زندگی کرده است. اما امت دوم و سوم که از آنها به «ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم»، تعبیر شده، زمانشان و نیز ملاکی که آن دو را یکی کند، در آن مشخص نشده است. از این رو احتمال دارد که مقصود از آن – طبق مبانی اهل سنت – عصر خلفایی باشد که با خلافت امام حسن رضی الله عنهما پایان می‌پذیرد؛ همان‌گونه که در حدیث سفینه آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «الخلافة بعدی ثلاثون عاماً ثم یكون الملك!»؛ «خلافت بعد از من، سی سال است. سپس پادشاهی می‌شود».

اما احتمالاتی درباره انتهای حدیث است که نمی‌توان بر هیچ‌کدام از آنها، اعتماد

کرد؛ مگر با دلیل روشن که آن نیز وجود ندارد.

در نتیجه، تفسیر جمله «ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم» به تابعان و تابعان تابعان، تفسیر به رأی است و دلیلی بر آن، دلالت ندارد.

ثالثاً: اگر هم مقصود از حدیث عبدالله بن مسعود، عصر صحابه و تابعان و تابعان تابعان باشد، باید ملاحظه شود که ملاک در برتری زمان آنان چیست؟! ممکن است که مقصود و ملاک از آن، انتشار اسلام روی زمین و غلبه آن بر بت پرستی است که در نتیجه، بسیاری از افراد، به دین مبین اسلام گرویدند و این واقعه در سه قرن اول اسلام، تحقق یافت و تمدن اسلامی نیز در این سه قرن شکل گرفت که در این مسئله، جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست.

ولی سلفی‌ها، از حدیث عبدالله بن مسعود، این معنا را اراده نمی‌کنند. بلکه «خیریت» در آن را به معنای طهارت سه قرن و مرجعیت دینی در جانب عقیده و شریعت تفسیر کرده و افراد آن زمان را منزه از هر چیزی دانسته‌اند که موجب خدشه در دین و رفتار آنان می‌شود. افزون بر اینکه، آنان را مرجع در تفسیر قرآن و شناخت معانی و اغراض آن می‌دانند و هنگام اختلاف، به تفسیر دیگران اعتنایی نمی‌کنند؛ درحالی‌که مطابق احادیث صحیح‌السند، پیامبر ﷺ امت خود را به کتاب خدا و اهل بیتش، سفارش نموده و آن دو را مرجع دینی، معرفی کرده است؛ چنان‌که فرمود:

يا أيها الناس قد تركت فيكم ما ان أخذتم به لن تضلوا كتاب الله و عترتي أهل بيتي.<sup>۱</sup>

ای مردم! میان شما چیزی می‌گذارم که اگر به آن تمسک کنید، هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم.

رابعاً: «سید بدرالدین حوثی» می‌گوید:

و أما الحديث الذي روي عن عمران بن حصين (خير القرون قرني ثم الذين

۱. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۲۱.



یلونهم...»، فهو ان صحّ كلام على جملة القرن لا في كل فرد. فمعناه شيوع الصلاح بين الثلاثة القرون بالنسبة إلى غيرها من القرون وليس فيه دلالة على صلاح كل فرد من افراد الثلاثة القرون. أنّها يفيد أنّ الصالحين في الثلاثة القرون اكثر من الصالحين في غيرها فكانت كثرة الصالحين فيها فضيلة تنسب إلى جملة القرن عند المقارنة بينه و بين سائر القرون. مع أنّ الخيرية لاتتبعين في الصلاح و الدين فقد يمكن ان يفضل القرن بمآثره التي تنسب إليه من المصالح الدينية و الدنيوية و ان كان الكثير من أهل تلك المآثر غير صالح في دينه صلاحاً كاملاً بحيث أنّه لايعتبر عدلاً و هو مع ذلك قد ايد الله به الدين كما في الحديث: «انّ الله ليؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر»، اخرجاه البخاري. فكانت القرون الأولى على هذا خير القرون لتبنيها قواعد الإسلام بالجهاد لا لصلاح كل فرد في دينه و كمال عدالته و هذا على فرض صحة الحديث: «خير القرون». والله اعلم.<sup>۱</sup>

و اما حديثي كه از عمران بن حصين روايت شده است [كه پیامبر ﷺ فرمود]: «بهترین قرن‌ها، قرن من است. سپس کسانی كه بعد از آنان می آیند...»، بر فرض صحتش، کلامی است بر تمام قرن؛ نه هر فرد از افراد آن. پس معنای آن، شیوع صلاح بین این سه قرن، نسبت به دیگر قرون است و دلالت ندارد بر صلاح هر فرد از افراد سه قرن. البته این را تنها افاده می کند كه صالحان در این سه قرن، از صالحان در غیر آن، بیشترند و بسیاری صالحان در این سه قرن، فضیلتی است كه به تمام این قرن‌ها، نسبت داده می شود؛ هنگام مقایسه بین آنها و دیگر قرن‌ها. با اینکه برتری، تنها در صلاح و دین نیست؛ زیرا ممكن است كه قرنی به سبب آثاری كه از مصالح دینی و دنیوی به آن منسوب می شود، برتری داشته باشد؛ گرچه بسیاری از اهل آن كارها، در دین خود، صالح كامل نباشند؛ به طوری كه عادل به حساب نیایند، ولی با این حال، خداوند دین را به آنها تأیید کرده باشد؛

۱. تحرير الأفكار، حوثی، ص ۷۲.

همان گونه که در حدیث آمده است: «همانا خداوند، این دین را به مرد فاجری تأیید می‌کند». این روایت را بخاری تخریح نموده است. پس قرن‌های نخست، بنابراین بیان، بهترین قرن هاست؛ به سبب تثبیت قواعد اسلام در آنها؛ نه به سبب صلاح هر فرد در دین و کمال عدالتش و البته این نیز بر فرض صحت حدیث «خیر القرون» است و خدا داناتر می‌باشد.

گفتمنی است نویسنده مقاله، در پاسخ این اشکال که آیا می‌توان با حدیث قبل، تمام افراد موجود در سه قرن اول اسلام را الگو معرفی کرد و سنت آنان را معتبر دانست، می‌گوید:

فليس السبق الزمني كافياً في تعيين السلف بل لابد ان يضاف الى هذا السبق موافقة الرأي للكتاب و السنة نصاً و روحاً فمن خالف رأيه للكتاب و السنة فليس بسلفي و ان عاش بين ظهري الصحابة و التابعين.<sup>۱</sup>

تقدم زمانی، کافی در تعیین سلف نیست. بلکه افزون بر آن، باید رأی او موافق با نص و روح کتاب و سنت باشد. از این رو هر کس رأیش مخالف کتاب و سنت باشد، سلفی نیست؛ گرچه بین صحابه و تابعان زندگی کند.

این پاسخ، از جهاتی، خدشه‌پذیر است:

اولاً: نویسنده نتوانسته است که حکم کلی درباره سلف، به دست آورد.

ثانیاً: باید نویسنده اعتراف کند که مقصود از سلف صالح در سه قرن اول اسلام، امامان معصوم از اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشند که سخن و رفتار و تقریرشان، مطابق با نص و روح قرآن و سنت نبوی است.

ثالثاً: کلام ایشان، شبه دور است؛ زیرا نویسنده ادعا می‌کند که از سویی، سنت صحابی، میزان حق و باطل می‌باشد. از سویی دیگر نیز برای تشخیص صحت کلام صحابی، باید به قرآن و سنت رجوع نمود و برای فهم سنت نیز به کلام صحابی،

۱. السلفية منهج شرعي، ج ۱، ص ۶۱.

مراجعه کرد و این، شبه دور است.

همچنین نویسنده مقاله، می گوید:

والصحابة هم جماعة الحق الأول فلا شك ان السلفية الحققة مرتبة ارتباطاً وثيقاً بالاسلام الصحيح فدعوة اصحابها هي دعوة الاسلام الحق والسنة المحضه ومنهجهم الدين الذي انزله الله على نبيه محمد ﷺ وتلقاه عنه الصحابة الكرام وهي الاقتداء الصحيح للفرقة الناجية الطائفة المنصورة.<sup>۱</sup>

صحابه، همان جماعت بر حق صدر اسلام اند و شکی نیست که سلفیه بر حق نیز با اسلام صحیح، ارتباط تنگاتنگی دارد و دعوت اصحاب آن، همان دعوت اسلام حق و سنت محض می باشد و روش آنان، همان دینی است که خداوند بر پیامبرش، محمد ﷺ نازل کرد و صحابه کرام نیز آن را قبول نمودند و آن، همان پیروی صحیح از فرقه ناجیه و طایفه یاری شده است.

پاسخ این ادعا را با چند مقدمه، بیان می کنیم:

#### مقدمه اول

بررسی اوضاع جزیره العرب، همان منطقه ای که رسول گرامی اسلام ﷺ در آن به رسالت رسید، در ارزش گذاری صحابه، جایگاه مهمی دارد.

مردم جزیره العرب، قبل از بعثت، به صورت قبیله ای زندگی می کردند که عمده فعالیت اقتصادی آنها بر پایه جنگ و خونریزی بود و برای اینکه فعالیت هایشان، آسان و بی دغدغه گردد، اطاعت کورکورانه از بزرگ قبیله، یکی از ضروریات آنان، به حساب می آمد و به همین علت بود که طی سال، جنگ در چهار ماه را حرام کرده بودند؛ تا به کارهای دیگری، همچون مراسم حج، بپردازند.

جهل، قتل و غارت، خوردن اموال دیگران به زور، زنده به گور کردن دختران،

۱. السلفية منهج شرعی، ج ۱، ص ۶۳.

شراب‌خواری و دیگر منکرات، میان آنان رواج داشت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مبعوث شد تا چنین مردمی را از ظلمات خارج نماید و به نور دعوت کند. ولی افراد این جامعه، در پذیرش دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله یکدست نبودند؛ برخی به سرعت و برخی بعد از گذشت زمانی کوتاه یا طولانی، دعوت او را پذیرفتند. برخی نیز دعوت او را نپذیرفتند و حتی عده بسیاری، به مقابله با او پرداختند.

از طرفی دیگر، وظیفه پیامبر صلی الله علیه و آله، تبلیغ و تربیت بود و ما یقین داریم که او به وظایفش به بهترین شکل، عمل کرده است. ولی این بدان معنا نیست که مردم در پذیرش دعوت حضرت صلی الله علیه و آله کوتاهی نکرده و به وظایفشان عمل کرده‌اند. چه بسا افرادی که به پیامبر صلی الله علیه و آله هم بسیار نزدیک بودند، ولی هیچ گونه نفعی از وجود او نبردند و چه بسا افرادی که از او دور بودند، ولی نهایت بهره معنوی را از آن حضرت صلی الله علیه و آله بردند؛ همان‌گونه که این مطالب، بین انبیای سابق، رواج داشته است؛ چنان که خداوند متعال، درباره همسران حضرت نوح و حضرت لوط علیه السلام می‌فرماید:

﴿صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ﴾ (تحریم: ۱۰)

خداوند برای کسانی که کافر شده‌اند، به همسر نوح و همسر لوط مثل زده است؛ آن دو تحت سرپرستی دو بنده صالح از بندگان ما بودند. ولی به آن دو، خیانت کردند و ارتباط با این دو [پیامبر]، سودی به حالشان نداشت و به آنها گفته شد: «همراه کسانی که وارد آتش می‌شوند، وارد آتش شوید».

اما خداوند درباره همسر فرعون می‌فرماید:

﴿وَ صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ (تحریم: ۱۱)

و خداوند برای مؤمنان، به همسر فرعون، مثل زده است؛ در آن هنگام که گفت:



«پروردگارا! نزد خود برای من خانه‌ای در بهشت بساز و مرا از فرعون و کار او نجات ده و مرا از گروه ستمگران، رهایی بخش!».

همچنین درباره فرزند حضرت نوح علیه السلام می‌فرماید:

﴿وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ﴾ قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ (هود: ۴۵ و ۴۶)

نوح به پروردگارش عرض کرد: «پروردگارا! پسر من از خاندان من است و وعده تو [در مورد نجات خاندانم]، حق است و تو بهترین حکم‌کنندگان هستی». فرمود: «ای نوح! او از خاندان تو نیست! او عمل غیر صالحی است (فرد ناشایسته‌ای است). پس آنچه را از آن آگاه نیستی، از من مخواه! من به تو اندرز می‌دهم تا از جاهلان نباشی!».

اینها نمونه‌هایی از آیات است که دلالت دارد کمال معلم و مربی، دلالت بر کمال شاگرد ندارد. بلکه چه بسا افراد نزدیک، به سبب دشمنی و طغیانگری که در وجودشان بود، دعوت انبیا را نپذیرفتند و حتی با آیین آنها مقابله کردند و تنها کسانی از دعوت آنها بهره‌مند شدند که ظرفیت و استعداد آن را داشتند و اهل دشمنی و سرکشی نبودند.

#### مقدمه دوم

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در هدایت و ارشاد مردم، از راه معجزه، استفاده نکرده است؛ تا اگر کسی ایمان می‌آورد یا کفر می‌ورزد، به اختیار خودش باشد. وظیفه پیامبر صلی الله علیه و آله تنها ارشاد و انذار و ابلاغ رسالت بوده است؛ چنان که در آیات متعددی به این مسئله اشاره شده است؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿طه﴾ ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾؛ «طه، ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به زحمت بیفکنی!» (طه: ۱ و ۲)

همچنین می‌فرماید: ﴿لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعًا﴾؛ «اگر خدا بخواهد، همه مردم را [به

اجبار] هدایت می‌کند». (رعد: ۳۱)



و نیز می‌فرماید:

﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾ (انفال: ۴۲)

تا آنها که گمراه می‌شوند، از روی اتمام حجت باشد و آنها که هدایت می‌یابند، از روی دلیل روشن باشد.

#### مقدمه سوم

خداوند متعال، انسان را خلق کرده و در وجود او، جهات خیر و شر را نهاده است. عقل را آفریده که فرمانده همه قواست. همچنین قوه غضب و شهوت را در انسان قرار داده و بین این دو قوه، تعادل ایجاد کرده است تا انسان بتواند به اختیار خود، بر هوای نفس، چیره گردد.

بی‌تردید شیطان، از جمله دشمنان انسان است که به عزت خداوندی، قسم یاد کرده است تا به جز بندگان مخلص خدا، همگی را گمراه نماید. می‌بینیم که شیطان، صحابه پیامبر ﷺ را هم استثنا نکرده است. پس ممکن است که میان آنها کسانی باشند که هوای نفس بر آنان غلبه کرده و مورد طمع شیطان قرار گرفته باشند.

انس می‌گوید:

انّ النبي ﷺ كان مع احدى نساءه فمرّ به رجل فدعاه فجاء فقال: يا فلان! هذه زوجتي فلانة، فقال: يا رسول الله! من كنت اظنّ به فلم اكن اظنّ بك. فقال رسول الله ﷺ: انّ الشيطان يجري من الانسان مجرى الدم.<sup>۱</sup>

پیامبر ﷺ با یکی از همسرانش بود که مردی بر او عبور کرد. حضرت او را صدا زد و به او فرمود: «ای فلان! این زن، همسر من، فلان شخص است». او گفت: «ای رسول خدا! به هر کس گمان بد برم، به شما چنین گمانی نخواهم برد». رسول خدا ﷺ فرمود: «همانا شیطان در وجود انسان، همانند خون جاری می‌شود».

۱. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۱۲.

## مقدمه چهارم

هیچ دلیلی وجود ندارد که سیره پیامبر اسلام ﷺ در تبلیغ و هدایت مردم، با سیره دیگر پیامبران، فرق می کرده است. بلکه روش تبلیغی او، همانند روش دیگر پیامبران بوده است؛ چنان که خداوند متعال می فرماید:

﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَيْتُمْ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾ (احقاف: ۹)

بگو: «من پیامبر نوظهوری نیستم [که با سایر پیامبران، متفاوت باشم] و نمی دانم با من و شما چه خواهد شد. من تنها از آنچه بر من وحی می شود، پیروی می کنم و جز اندازکننده آشکاری نیستم!».

با ملاحظه آیات قرآن کریم، پی می بریم که پیامبران گذشته نیز در تبلیغ دین، هرگز از راه اعجاز و جبر، استفاده نمی کردند. بلکه مردم را در انتخاب دین، آزاد می گذاشتند؛ چنان که خداوند متعال، درباره حضرت نوح عليه السلام می فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ﴾ (عنکبوت: ۱۴)

و ما نوح را به سوی قومش فرستادیم و او میان آنان، ۹۵۰ سال، درنگ کرد؛ [ولی تبلیغ او، جز در گروه اندکی، مؤثر واقع نشد] و سرانجام، طوفان [عظیم] آنان را فراگرفت؛ درحالی که ستمکار بودند.

و در آیه‌ای دیگر می فرماید:

﴿حَقِّقْ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ (هود: ۴۰)

[این وضع، همچنان ادامه یافت] تا آن زمان که فرمان ما فرارسید و تنور جوشیدن گرفت؛ [به نوح] گفتیم: «از هر یک از انواع حیوانات، یک جفت (از نر و ماده)، در آن [کشتی] حمل کن! همچنین خاندانت را [بر آن، سوار کن] مگر آنها که

قبلاً وعده هلاک آنان داده شده (همسر و یکی از فرزندان) و همچنین مؤمنان را!، اما جز عده کمی همراه او، ایمان نیاوردند.

و این تنها اختصاص به حضرت نوح علیه السلام نداشته است. بلکه همیشه و همه جا، چنین بوده است؛ چنان که خداوند متعال می فرماید:

﴿وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ﴾  
(اعراف: ۱۰)

ما تسلط بر زمین را برای شما قرار دادیم و انواع وسایل زندگی را برای شما فراهم ساختیم؛ هر چند کمتر شکرگزاری می کنید.

همچنین خداوند می فرماید: ﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ﴾: «ولی عده کمی از بندگان من، شکر گزارند». (سبأ: ۱۳)

و نیز می فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اقْتُلُوا مِن دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِّنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ يَه لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَنبِيئًا﴾ (نساء: ۶۶)

اگر [همانند بعضی از امت های پیشین]، به آنان دستور می دادیم: «خود را (یکدیگر را) به قتل برسانید» یا: «از خانه ها [و سرزمین] خود، بیرون روید»، تنها عده کمی از آنها، به آن عمل می کردند و اگر اندرزهایی را که به آنان داده می شد، انجام می دادند، برای آنها بهتر بود و موجب تقویت [ایمان] آنها می شد.

و این سیره و روش اقوام همه انبیا بوده است؛ چنان که خداوند متعال، درباره قوم

حضرت موسی علیه السلام می فرماید:

﴿وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا آلِهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾ (اعراف: ۱۳۸)

و بنی اسرائیل را [سالم] از دریا عبور دادیم؛ [ناگاه] در راه خود، به گروهی رسیدند که اطراف بت هایشان، برای عبادت، گرد آمده بودند. [در این هنگام، بنی اسرائیل]



به موسی گفتند: «تو هم برای ما معبودی قرار ده؛ همان گونه که آنها، معبودان [و خدایانی] دارند!». گفت: «شما جمعیتی جاهل و نادان هستید».

همچنین می فرماید:

﴿وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ﴾  
(بقره: ۵۱)

[به یاد آورید] هنگامی را که با موسی، چهل شب وعده گذاردیم [و او، برای گرفتن فرمان های الهی، به میعادگاه آمد]. سپس شما گوساله را بعد از او [برای پرستش] انتخاب نمودید؛ درحالی که ستمکار بودید.

خداوند درباره قوم طالوت نیز می فرماید:

﴿فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا...﴾  
(بقره: ۲۴۹)

و هنگامی که طالوت [به فرماندهی لشکر بنی اسرائیل منصوب شد] سپاهیان را با خود بیرون برد، به آنها گفت: «خداوند، شما را به وسیله یک نهر آب، آزمایش می کند؛ آنها که از آن بنوشند، از من نیستند و آنها که بیشتر از یک پیمانه با دست خود، از آن نخورند، از من هستند» و همگی جز عده کمی، از آن نوشیدند....

#### مقدمه پنجم

اگر کسی بحث از عدالت و جرح و تعدیل صحابی می کند، به سبب ابطال کتاب خدا و سنت رسول ﷺ یا شهود مسلمانان و واسطه های فیض سنت نبوی نیست. بلکه هدف اساسی، شناخت صالحان آنان است؛ تا حدیث و سنت واقعی پیامبر ﷺ، از راه درست و مطمئن، به دست آید. کسی درصدد ابطال شریعت نیست؛ زیرا تضعیف برخی از صحابه، نه تنها سبب وهن و ابطال شریعت نمی شود، بلکه موجب تقویت و تبرئه شریعت از باطل است.

## مقدمه ششم

نظریه عدالت کل صحابه، ناشی از عواطف افراطی دینی است. «تفتازانی» می‌گوید: ظاهر جنگ‌ها و مشاجراتی که در تاریخ، میان صحابه رخ داده و بر زبان افراد ثقه جاری است، نشان می‌دهد که برخی از صحابه، از راه حق خارج شدند و به حد ظلم و فسق رسیدند و انگیزه این کار نیز کینه، حسد، عناد و گناه حب ریاست و پادشاهی و میل به شهوات بوده است؛ زیرا هر صحابی، معصوم نیست و هر کسی که پیامبر ﷺ را ملاقات نموده، اهل خیر نبوده است.

ولی علما به سبب حسن ظنشان به اصحاب رسول خدا ﷺ، برای کارهای خلاف آنان، تأویل‌هایی ذکر نموده‌اند. همانا ظلمی که آنان در حق اهل بیت پیامبر ﷺ کردند، در ظاهر به اندازه‌ای است که مجالی برای پنهان کردن آن نیست و پستی آن به اندازه‌ای است که اهل آسمان و زمین، بر مظلومیت اهل بیت ﷺ گریسته و کوه‌ها از جا کنده شده و صخره‌ها از هم پاشیده‌اند؛ درحالی که کارهای زشت آنان، هنوز پابرجاست. لعنت خدا بر کسانی باد که دست به چنین جنایاتی زده یا به آن راضی بوده و برای آن کوشش کرده‌اند و عذاب آخرت، دائمی و شدیدتر است.<sup>۱</sup>

تمام مشکل اهل سنت و علت حقیقی در تعدیل کل صحابه و صحبت نکردن از جرح و تعدیل آنان، این است که برای اهل بیت ﷺ، هر چند در حد ناقلان سنت پیامبر ﷺ، ارزشی قائل نیستند. از همین رو مجبورند این وسایط فیض نبوی را، به تعبیر خودشان، از هر نوع جرح و تعدیل، مصون دارند؛ تا سنت نبوی ضایع نشود؛ درحالی که پیامبر ﷺ برای بعد از خود، دو چیز گران‌بها به ارمغان گذاشته است: یکی کتاب خدا و دیگری، عترتش که با تمسک به هر دو، امت از گمراهی، در امان خواهد بود. شیعه امامیه با تمسک به این دو اثر گران‌بها، مجال گسترده‌ای در جرح و تعدیل صحابه دارد تا سنت نبوی را از اهلش، دریافت کند و به آن، عمل نماید.

۱. شرح المقاصد، ج ۲، صص ۳۰۶ و ۳۰۷.



### مقدمه هفتم

«سید محمد بن عقیل» می گوید:

حسن ظن به فعل مؤمن، خوب است. ولی نه در مقام بیان حق و ابطال باطل و جرح و تعدیل؛ زیرا اگر حسن ظن را به این مقام نیز تعمیم دهیم، احکام، تعطیل، حدود و شهادت، باطل و اساس شریعت، ویران خواهد شد...<sup>۱</sup>

این مطلب، کاملاً صحیح است؛ زیرا شارع مقدس، گرچه فرموده است که فعل برادر مؤمن، باید تصحیح و توجیه شود، ولی در جایی که سخن از دین و شریعت است، می فرماید: «برادر تو، در حکم دین توست؛ در دینت، نهایت احتیاط را انجام ده». می دانیم که بحث از صحابه، در حقیقت بحث از الگوهایی است که در زندگی انسان، کارساز است. پس در حقیقت، بحث از صحابی، بحث از دین است. از این رو باید دقیق باشیم و عادل را از فاسق، جدا نماییم.

### مقدمه هشتم

بخشی از آیات قرآن، ناظر به برخی دیگر است؛ همان گونه که روایات، چنین است. از این رو آیتی که به آنها استدلال نموده اند، نمی توان به اطلاقتشان تمسک جست. بلکه باید به ایمان و عمل صالح تا پایان عمر مقید نمود و گرنه چگونه تصور کنیم امثال «عبدالله بن ابی» که از سردمداران منافقان بود، مورد رضایت الهی است؛ تنها به این علت که وی، از بیعت کنندگان با پیامبر ﷺ در صلح حدیبیه، بوده است.

«علامه طباطبایی رحمته الله علیه» می گوید:

اگر خداوند متعال، صحابه را در آیه های قرآن مدح کرده و از آنان، اظهار رضایت نموده است، به علت انقیاد و اطاعت آنها از خداوند در احکام و تعالیم شریعت و کارهای نیکی است که در گذشته انجام داده اند. اما نمی توان این

رضایت را به آینده زندگانی و اعمال آنان نیز سرایت داد؛ به این معنا که هر چه می‌خواهند انجام دهند، هر چند خلاف باشد، خداوند از آنان راضی است.<sup>۱</sup>

خداوند درباره همسران پیامبر ﷺ به سبب انتساب به آن حضرت، می‌فرماید: ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنَّ اتَّقِيْنَ﴾؛ «ای همسران پیامبر! شما همچون یکی از زنان [عادی] نیستید؛ اگر تقوا پیشه کنید». (احزاب: ۳۲)

همچنین خداوند در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ﴾؛ «ای همسران پیامبر! هر کس از شما گناه آشکار و فاحش مرتکب شود، عذاب او، دوچندان خواهد بود». (احزاب: ۳۰)

این نکته، به سبب آن است که آنان، وابسته به پیامبرند و توقع بیشتری از آنان می‌رود؛ زیرا سرمشق دیگران می‌باشند.

#### مقدمه نهم

مورد اختلاف درباره صحابه، در ایجاب کلی و سلب کلی نیست؛ یعنی اختلاف شیعه و اهل سنت درباره صحابه، این نیست که اهل سنت، قائل به عدالت تمام صحابه و شیعه، قائل به فسق تمام صحابه است. بلکه شیعه، معتقد است که تعداد بسیاری از صحابه، عدالت داشتند. ولی عده‌ای نیز فاسق بودند. بی‌تردید این دیدگاهی معتدل و میانه است که با آیات قرآن و روایات صحیح‌السند و عقل سلیم و خالی از تعصب، سازگاری دارد؛ زیرا قول به عدالت تمام صحابه، تفریط آشکار در شأن آنان می‌باشد. از این رو مشاهده می‌کنیم که اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام تنها بخشی از صحابه پیامبر ﷺ را ستایش کرده‌اند.

نویسنده در قسمتی دیگر از مقاله‌اش، چنین نوشته است:

وقد امرنا الله باتباع الصحابة واقتفاء اثرهم وسلوك منهجهم وقد رضي الله عن



الصحابه و عَمَّنْ تَبِعَهُمْ بِاحْسَانٍ، قَالَ تَعَالَى: ﴿وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ﴾.  
 يقول ابن القيم رحمته الله و كل من الصحابة منيب إلى الله فيجب اتباع سبيله وأقواله  
 واعتقاداته من أكبر سبيله والدليل على أنهم منيبون إلى الله تعالى أن الله قد هداهم  
 وقد قال: ﴿وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾<sup>۱</sup>.

و به یقین، خداوند ما را به پیروی از صحابه و دنبال کردن اثر و پیمودن روش آنان،  
 امر نموده است و خداوند از صحابه و پیروان نیک آنان، راضی شده و فرموده  
 است: «و از راه کسانی پیروی کن که توبه کنان به سوی من آمده‌اند».

ابن قیم می گوید: تمام صحابه به سوی خدا بازگشته‌اند. از این رو پیروی از راه و گفتار  
 آنان، واجب است و اعتقادات آنان از بزرگ‌ترین راهشان، به حساب می‌آید و دلیل بر  
 اینکه آنان به سوی خداوند متعال بازگشته‌اند، این است که خداوند، آنان را هدایت  
 کرده و فرموده است: «و کسی را که به سوی او بازگردد، هدایت می‌کند».

پیش‌تر به این استدلال، پاسخ داده شد.

همچنین نویسنده مقاله می‌گوید:

وقال تعالى: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ  
 بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ  
 فِيهَا أَبَدًا﴾ فوعد الله متبع الصحابة بالجنة وتوعد مخالفيهم بالنار.<sup>۲</sup>

خداوند متعال می‌فرماید: «پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که به  
 نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت و آنها [نیز] از او خشنود  
 شدند و باغ‌های بهشتی برای آنان، آماده ساخته که نهرها از پای درختانش، جاری  
 است؛ جاودانه در آن خواهند ماند». خداوند، پیروان صحابه را به بهشت وعده داده  
 و مخالفان آنان را از آتش دوزخ، برحذر داشته است.

۱. السلفية منهج شرعي، ج ۱، صص ۶۳ و ۶۴.

۲. همان، ص ۶۴.



در پاسخ به این استدلال می‌گوییم:

اولاً: مراد از پیروی از پیشگامان، پیروی در چیزی است که بر آن سبقت گرفتند که همان ایمان به خدا و رسول و پیروی از آن دو است؛ نه پیروی مطلق صحابه. مقصود از پیروان نیک صحابه نیز پیروان در ایمان به خدا و رسول و اطاعت آن دو است.

ثانیاً: آیه، بر فرض دلالت بر جواز پیروی از پیشگامان، به مثل آیه: ﴿... وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾ (احزاب: ۳۶) مقید است. پس اگر ثابت شد که برخی از صحابه، اهل اطاعت نبوده، بلکه گناهکار بوده‌اند، پیروی از آنها، پیروی از گمراهی خواهد بود.

ثالثاً: اگر این آیه، بر حجیت سنت صحابه، دلالت داشته باشد، دلیل، خودش را نقض می‌کند؛ یعنی آیه، بر عدم حجیت سنت صحابه دلالت دارد؛ زیرا سنت آنان، بر عدم التزام به سنت یکدیگر، بوده است.

همچنین نویسنده مقاله می‌گوید:

وتوعده مخالفهم بالنار فقال تعالى: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا﴾<sup>۱</sup>

خداوند، مخالفان صحابه را از آتش دوزخ، بیم داده، آنجا که فرموده است: «هرکس که بعد از آشکار شدن هدایت برای او، با پیامبر مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، ما او را به همان سو که می‌رود، می‌بریم و به دوزخ، داخل می‌کنیم و چه بدفرجامی است».

پیش‌تر برای استدلال به این آیه، پاسخ آورده شد.

نویسنده در ادامه، می‌گوید:

ومن تأمل احاديث النبي ﷺ في الامر باتباع سنته عرف مطابقة السنة للاسلام

۱. السلفية منهج شرعي، ج ۱، ص ۶۴



و شمولها له و ادرك مطابقة تسمية اهل التحقيق الصحيح للاسلام باهل السنة وهم  
المقتنون اثر السلف الصالح من الصحابة ومن سار على منهاجهم فقد جاء في  
حديث العرياض بن سارية عن النبي ﷺ انه قال: «... فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء  
المهتدين من بعدي تمسكوا بها وعضوا عليها بالنواجذ...»<sup>۱</sup>

هر کس به احاديث پیامبر ﷺ در امر به پیروی از سنت هایش تأمل نماید،  
به مطابقت سنت او با اسلام و شامل شدن بر آن، پی می‌برد و مطابقت داشتن نام  
اهل تحقیق صحیح درباره اسلام را با اهل سنت، درک می‌کند و آنان، همان  
پیروان عصر سلف صالح، از صحابه و ادامه دهندگان مسیر و راه آنان‌اند. در  
حدیث عرباض بن ساریه از پیامبر ﷺ نقل شده است که حضرت فرمود: «... بر شما  
باد به سنت من و سنت خلفای هدایت شده بعد از من، به آن، تمسک کنید و بر  
آن، استوار باشید...».

پیش‌تر به این حدیث، پاسخ داده شد.

نویسنده مقاله می‌گوید:

وقد نصّ الرسول ﷺ على صحة ما عليه اصحابه الكرام وجعله علامة الحق و  
النجاة يوم القيامة فقال ﷺ مجيباً من سأله عن صفة الفرقة الناجية: «ما كنت عليه انا  
واصحابي» فوضع بذلك ميزاناً للحق وميزاناً للطريق الذي يجب اتباعه والتمسك  
به.<sup>۲</sup>

پیامبر ﷺ بر آنچه اصحاب کرام او، بر آن اتفاق داشتند، مهر صحت زد و آن را  
نشانه حق و نجات در روز قیامت دانست و در پاسخ سؤال از صفت فرقه ناجیه،  
فرمود: «همان دینی که من و اصحابم بر آن هستیم». حضرت از این راه، میزانی را  
برای حق و راهی که باید از آن پیروی کرد و به آن تمسک نمود، قرار داده است.

۱. السلفية منهج شرعي، ج ۱، صص ۶۴ و ۶۵.

۲. همان، ص ۶۵.

پیش‌تر به این استدلال، پاسخ داده شد.

نویسنده مقاله، از احمد بن حنبل، این جمله را نقل کرده است:

اصول السنة عندنا التمسك بما كان عليه اصحاب رسول الله ﷺ والاعتداء بهم  
وترك البدع.<sup>۱</sup>

اصول سنت نزد ما، عبارت است از تمسک به سیره صحابه رسول خدا ﷺ و پیروی  
از آنان و رها کردن بدعت‌ها.

ولی از آنجا که تمام صحابه، عادل نبوده و گاهی کارهای خلاف شرع نیز از برخی  
از آنان صادر می‌شد، این اصل پذیرفتنی نیست. بی‌تردید اصل اینکه از برخی صحابه،  
کار خلافی صورت می‌گرفته، نزد همه مسلم است؛ گرچه اهل سنت درصدد توجیه آنها  
برآمده‌اند.

همچنین نویسنده مقاله، می‌گوید:

ولا شك ان هذه الدعوة دعوة حق والانتساب اليها حق يقول شيخ الاسلام  
ابن تيمية: «لا عيب على من اظهر مذهب السلف وانتسب اليه واعتزى اليه بل يجب  
قبول ذلك منه بالاتفاق فان مذهب السلف لا يكون الا حقاً».<sup>۲</sup>

شکی نیست که این دعوت، حق است و انتساب به آن نیز حق می‌باشد.  
شیخ‌الاسلام ابن تیمیه گفته است: «عیب نیست بر هر کس که مذهب سلف را اعلام  
داشته و به آن منتسب است. بلکه باید آن را به اتفاق، از او قبول کرد؛ زیرا مذهب  
سلف، بر حق است».

به نظر می‌رسد، تمام این بخش از کلام نویسنده مقاله، ادعای صرف است و نیاز به  
دلیل دارد که در مقاله‌اش نیامده است.

۱. شرح اصول اعتقاد اهل السنة، لالکائی، ج ۱، ص ۱۵۶.

۲. همان، ص ۶۸؛ مجموع فتاوی ابن تیمیه، ج ۴، ص ۱۴۹.



## حقیقة السلفية وصلتها بالاسلام الصحيح

(دکتر عبدالفتاح محمود ادريس)

نویسنده این مقاله، می گوید: «اطلق على الصدر الاول «السلف الصالح» الذين يقتدى بهم»؛ «بر صدر اول، عنوان «سلف صالح» اطلاق شده است که به آنان اقتدا می شود». در پاسخ باید گفت این در حالی است که دلیلی بر لزوم اقتدا به آنان، وجود ندارد.

آن گاه نویسنده مقاله چنین می گوید:

والتي قال رسول الله ﷺ في شأنهم فيها رواه عنه المغيرة بن شعبة - رض - : «لا تزال طائفة من امتي ظاهرين على الحق لا يضرهم من خالفهم ولا من خذلم حتى تقوم الساعة».<sup>۲</sup>

آنان که رسول خدا ﷺ، مطابق روایت مغیره بن شعبه، در شأنشان فرمود: «همیشه طایفه ای از امتم، آشکارا بر حق می باشند و مخالفان و خوارکنندگان، به آنان ضرر نمی رسانند؛ تا قیامت بر پا شود».

در پاسخ می گوئیم که بی تردید، با درنگی در این حدیث، می توان آن را با احادیث دوازده خلیفه، مرتبط دانست و آن بزرگواران را مصداق این گونه روایات دانست؛ روایاتی که بر اهل بیت عصمت و طهارت عليهم السلام منطبق می شود. نویسنده می گوید:

لا يمتري احد في ان سلف الامة التزموا نهج الاسلام الصحيح واتبعوه ونشروه و  
دعو اليه و كانت لهم جهود كثيرة في تحقيق ذلك...<sup>۳</sup>

کسی شک ندارد که سلف امت، به روش صحیح اسلام پایبند بوده و از آن،

۱. السلفية منهج شرعي، ج ۱، ص ۹۰.

۲. همان، ص ۹۱؛ صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۶۶۷؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۵۲۴.

۳. السلفية منهج شرعي، ج ۱، ص ۹۳.

پیروی کرده و آن را منتشر ساخته و به‌سوی آن، دعوت کرده‌اند و آنان تلاش بسیاری در محقق ساختن آن نموده‌اند....

در پاسخ می‌گوییم که دلیلی وجود ندارد تمام سلف، در تمام موارد، به راه و روش اسلام صحیح، پایبند بوده و از آن پیروی کرده و آن را نشر داده باشند. بلکه شواهدی برخلاف آن، وجود دارد.

نویسنده مقاله می‌گوید:

واما الاسس والقواعد التي يقوم عليها المنهج السلفي فهي تقديمه النقل على العقل ورفض التأويل الكلامي وكثرة الاستدلال بالقرآن الكريم والسنة النبوية المطهرة.<sup>۱</sup>  
و اما چهارچوب ها و قواعدی که روش سلفی بر آن، استوار است، تقدم نقل بر عقل و رها کردن تأویل کلامی و کثرت استدلال به قرآن کریم و سنت نبوی پاک می‌باشد.

در پاسخ به این استدلال، می‌گوییم:

وهابیان و سلفی‌ها، بر اصل و اساس نخست خود که همان تقدیم شرع بر عقل است، به دلایلی تمسک کرده‌اند:

### دلیل اول

«دکتر قوسی» می‌گوید:

أَنَّ التَّنْزِيلَ جَاءَ بَرْدَ النَّاسِ عِنْدَ التَّنَازُعِ إِلَى الْكِتَابِ وَالسَّنَةِ كَمَا قَالَ تَعَالَى: ﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾<sup>۲</sup> و هذا يوجب تقديم السمع...

همانا قرآن دستور می‌دهد که هنگام نزاع، به کتاب و سنت مراجعه کنیم؛ آنجا که

۱. السلفية منهج شرعي، ج ۱، ص ۹۳.

۲. المنهج السلفي، ص ۳۸۴.



می‌فرماید: «او هرگاه در امری نزاع کردید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید؛ اگر به خدا و روز رستاخیز، ایمان دارید. این [کار برای شما] بهتر و عاقبت و پایانش، نیکوتر است» و مفاد این آیه، تقدیم سمع و شرع بر عقل است... .

در پاسخ به این دلیل، می‌گوییم:

اولاً: ظاهر این آیه، مواردی را شامل می‌شود که نزاع، بعد از اعتقاد به خدا و رسول باشد؛ وگرنه رجوع به کتاب و سنت، دور است.

ثانیاً: بعد از رجوع به کتاب خدا و سنت رسول، پی می‌بریم که در برخی موارد، ارجاع به حکم عقل داده شده است که در جای خود، به آنها اشاره خواهیم کرد. ثالثاً: خداوند متعال قبل از این آیه، می‌فرماید: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾؛ «اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر [خدا] و پیشوایان [معصوم] خود را». (نساء: ۵۹)

پس معلوم می‌شود که مورد نزاع که باید در آن، به خدا و رسول رجوع کرد، مسائل عملی است که به اطاعت مربوط می‌باشد؛ نه مسائل اعتقادی.

## دلیل دوم

همچنین او می‌گوید:

انَّ الْعَقْلَ يَصْدُقُ الشَّرْعَ فِي كُلِّ مَا أَخْبَرَ بِهِ بَيْنَمَا الشَّرْعُ لَمْ يَصْدُقِ الْعَقْلَ فِي كُلِّ مَا ذَهَبَ إِلَيْهِ...<sup>۱</sup>

همانا عقل، شرع را در آنچه خبر داده، تصدیق می‌کند؛ درحالی که شرع، عقل را در همه آنچه درک کرده، تصدیق نمی‌کند... .

در پاسخ به این دلیل، می‌گوییم:

اولاً: عقل، تمام آنچه را از ناحیه شرع رسیده است، گرچه به‌طور کلی، تصدیق

۱. المنهج السلفی، ص ۳۸۵؛ درء التعارض، ج ۱، ص ۱۳۸.

می‌کند. ولی نمی‌تواند به‌طور تفصیل، آنها را درک کند و در نتیجه، تصدیق نماید. ثانیاً: هرگز شرع، با حکم عقل قطعی، مخالفت ندارد؛ زیرا شارع، رئیس عقلاست. آری! در مواردی که عقل، حق دخالت ندارد، شارع نیز حکم آن را تصدیق نمی‌کند.

### دلیل سوم

همچنین او می‌گوید:

آنچه یازم من تقدیم العقل علی النقل بالقول باستقلال العقل بنفسه و اعتبار ارسال الله سبحانه الرسل و انزاله الكتب لغواً لا فائدة فيه و لا طائل من ورائه.<sup>۱</sup>  
از تقدیم عقل بر نقل، لازم می‌آید که عقل به خودی خود، مستقل باشد و ارسال رسل و فرستادن کتب، نیز لغو و بی‌فایده گردد.

در پاسخ به این دلیل، می‌گوییم:

اولاً: ما که به تقدیم عقل بر نقل معتقدیم، در تمام موارد، چنین ادعایی نداریم. بلکه در مواردی، تقدیم عقل را قبول داریم که عقل، قدرت درک در آن موارد را داشته باشد. از این‌رو درباره تعبدیات، هرگز عقل را بر شرع، مقدم نمی‌دانیم. ثانیاً: مقصود ما از تقدیم عقل، ابطال نقل و شرع نیست. بلکه مقصود ما از آن، توجیه و شناخت نقل و شرع، از راه عقل است؛ آن هم در مواردی که عقل، در آنجا راه دارد.

### دلیل چهارم

همچنین او می‌گوید:

انّ تقدیم الرأی و الهوی علی النقل سنة ابليس لعنه الله... الذي اعرض عن امر الله له بالسجود لآدم و قابله بالرأی الفاسد و كان اول من قاس برأيه...<sup>۲</sup>

۱. المنهج السلفی، صص ۳۸۵ و ۳۸۶.

۲. همان، ص ۳۸۶.



همانا تقدیم رأی و هوای نفس بر نقل، سنت ابلیس لعین است که از امر خدا به سجده کردن بر آدم، سرپیچی کرد و آن را با رأی فاسد خود، سنجید و او نخستین کسی بود که به رأی خود، قیاس نمود....

در پاسخ به این دلیل، می‌گوییم:

اولاً: مقصود از تقدیم عقل بر شرع، در موارد خاص به آن، پیروی از عقل قطعی است که می‌تواند وجود خدا و صفات او را ثابت کند؛ نه پیروی از هوای نفسانی با به‌کار بردن رأی شخصی فاسد. از این رو حرف «قوسی»، ناظر به کلام ابوحنیفه و حکم عقل ظنی است.

ثانیاً: پیروی از عقل قطعی، در مواردی که عقل در آنجا درک دارد، پیروی از هوای نفس، به حساب نمی‌یابد.

### دلیل پنجم

همچنین وی می‌گوید:

انّ الردّ إلى الأدلة الشرعية يؤدي إلى ائتلاف الخلق و اجتماعهم و انقيادهم لأمر واحد بالاضافة إلى اتصاف هذا الاجتماع و الائتلاف بالصدق في حقيقته لموافقته للشرع. اما الردّ إلى العقل فيحيل الخلق إلى شيء لا سبيل إلى ثبوته و معرفته و اتفاق الناس عليه لتفاوتهم في العقول و اختلافهم في الآراء...<sup>۱</sup>

همانا باز گرداندن مردم به مراجعه به ادله شرعی، به اتفاق و اجتماع و انقیاد خلق به یک امر، می‌انجامد. افزون بر اینکه، این اجتماع و اتفاق، در حقیقت به صدق، متصف شده‌اند؛ چراکه با شرع، موافقت نموده‌اند. ولی با سوق دادن مردم به عقل، مردم را به چیزی واگذار کرده‌ایم که راهی به ثبوت و معرفت و اتفاق مردم بر آن نیست؛ زیرا مردم در عقول، متفاوت و در آرا، مختلف‌اند....

۱. در تعارض العقل و النقل، ج ۱، ص ۱۴۶؛ المنهج السلفی، ص ۳۸۶.



در پاسخ به این دلیل، می‌گوییم:  
 اولاً: برداشت‌ها از ظاهر ادله شرعی، مختلف است. پس واگذاشتن مردم به شرع نیز خالی از اختلاف نیست.  
 ثانیاً: از آنجا که عقل فطری و قطعی انسان، در بسیاری از مسائل، به حقیقت می‌رسد و همه مردم، از این عقل برخوردارند، ارجاع مردم به حکم چنین عقلی، می‌تواند مردم را به وحدت و اجتماع برساند.

### دلیل ششم

«امین صادق امین» می‌گوید:

قد اکمل الله دینه علی یدی نبیه ﷺ ولم یجوجه هو و لا أمته من بعده إلى عقل و لا إلى نقل و لا إلى رأي سوی ما جاء به فقال سبحانه و تعالی: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾<sup>۱</sup> و أنکر علی من لم یکتف بالوحي المبین و لجأ إلى شبهات العقول و ترهاتها فقال: ﴿أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرًا لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۲</sup>  
 فما جاء به رسول الله ﷺ من امور الدين کامل کاف لا یحتاج إلى مزید تقذف به عقول ناقصة و لا آراء واهمة كما أنه ليس فيه نقصان و لا تقصیر لأنه لا يجوز ان یخلو کتاب الله و سنة رسوله من مهات الدين فما خلی عنها فليس من مهام الدين بل ذلك زیادة في الدين محرمة...<sup>۳</sup>

خداوند دینش را به دست پیامبرش، کامل کرد و هرگز، پیامبر ﷺ و امت بعد از او را به عقل یا نقل یا رأیی غیر از آنچه پیامبر ﷺ آورده، محتاج نکرده است. خداوند سبحانه و متعال فرمود: «امروز، دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت

۱. مائده: ۳.

۲. عنکبوت: ۵۱.

۳. موقف المدرسة العقلية من السنة النبوية، ج ۱، ص ۶۶.



خود را بر شما، تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین [جاودان] شما پذیرفتم». همچنین خداوند، انکار کرده است کسی را که به وحی آشکار، بسنده نکرده و به شبهات عقلی و حرف‌های بی‌پایه آن، پناه برده است و می‌گوید: «برای آنان کافی نیست که این کتاب را بر تو نازل کردیم که پیوسته بر آنها تلاوت می‌شود؟! در این، رحمت و هشدار است برای کسانی که ایمان می‌آورند». پس آنچه را که رسول خدا ﷺ از امور دین آورده، کامل و کافی است و احتیاجی نیست به زیاد کردن آنچه را عقول ناقص و آرای وهمی، به آنها رسیده است. بی‌تردید در کتاب و سنت، نقصان و کوتاهی، به چشم نمی‌خورد؛ زیرا ممکن نیست که کتاب خدا و سنت رسولش از مسائل مهم دین، خالی باشد. در نتیجه، هر آنچه از کتاب و سنت، خالی است، از مسائل مهم دینی به حساب نمی‌آید. بلکه مسائلی زیادی در دین و حرام است... .

در پاسخ به این دلیل، می‌گوییم:

خداوند متعال برای انسان، رسولان و هدایتگرانی درونی و برونی، قرار داده است که هرکدام مکمل و متمم یکدیگرند؛ به طوری که اگر هرکدام را در جای خود، استفاده کنیم، می‌توانند انسان را به سرمنزل مقصود و هدایت کامل برسانند. گفتنی است که هدایت‌گر درونی، عقل صریح و سلیم و فطرت است.

عقل، همچون چراغ راه هدایت است. بی‌تردید انسان، با گرفتن نسخه حیات‌بخش الهی که پیامبران آورده‌اند و با بهره‌گیری از چراغ عقل، می‌تواند به سرمنزل مقصود برسد. آری! کمال دین، به تمام عنایات الهی در حق انسان است که از آن جمله، عقل و مدرکات آن است.

قرآن کریم در آیات بسیاری، به اندیشیدن امر کرده است و کسانی را که از عقل خود، استفاده نمی‌کنند، بدترین جنبندها معرفی می‌کند و می‌فرماید: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّهُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»؛ «به یقین، بدترین جنبندها نزد خدا، افراد کر و لال [و کور

دلی [ هستند که اندیشه نمی کنند. (انفال: ۲۲) همچنین در آیه‌ای دیگر می فرماید: ﴿وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾؛ «و خداوند پلیدی [کفر و گناه] را برای کسانی قرار می دهد که نمی اندیشند». (یونس: ۱۰۰)

امام صادق علیه السلام در حدیثی، فرمود: «... به عقل است که بندگان، خالقشان و نیز مخلوق بودن خود را می شناسند. او مدبر آنان است و همه، تحت تدبیر اویند و تنها، او باقی است و بقیه، فانی اند...»<sup>۱</sup>.

«قاضی عبدالجبار معتزلی» نیز در وصف ادله، می گوید: «نخستین دلیل، عقل است؛ زیرا با اوست که بین نیک و بد، تمییز داده می شود و نیز به واسطه اوست که حجیت کتاب و همچنین حجیت سنت و اجماع، ثابت می شود».<sup>۲</sup>

«ابوعلی جبایی»، از بزرگان معتزله نیز می گوید: «همه معارفی که در قرآن، درباره توحید و عدل می باشد، تأکیدکننده مسائلی است که عقل انسان، آنها را می پذیرد...».<sup>۳</sup>

### دلیل هفتم

ابن قیم می گوید:

و قد اقسم الله سبحانه بنفسه على نفي الايمان عن هؤلاء الذين يقدمون العقل على ما جاء به الرسول لانه لا يثبت لأحد ايمان حتى يحكم رسوله في جميع اموره و لا يبقى في نفسه حرج لحكمه و يسلم لذلك تسليماً كاملاً فلا يعارضه بعقل و لا رأي لقوله تعالى: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً﴾.<sup>۴</sup>

خداوند سبحان به خود قسم خورده است که ایمان را از کسانی دور کند که عقل

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹.

۲. فضل الاعتزال و طبقات المعتزلة، ص ۱۳۹.

۳. المحيط بالتكليف، ج ۴، ص ۱۷۴.

۴. رك: مختصر الصواعق المرسله، ص ۹۰.



را بر دستورهای رسول، مقدم می‌دارند؛ زیرا برای کسی، ایمان ثابت نمی‌شود؛ تا آنکه در تمام کارهایش، رسول خدا ﷺ حکم کند و در نفسش نیز به سبب آن حکم، ناراحتی نباشد و در برابر آن حکم، تسلیم کامل داشته باشد و با عقل و رأی خود به جنگ با آن، برنخیزد؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «به پروردگارت، سوگند که! آنان ایمان نخواهند آورد؛ مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کامل تسلیم باشند».

در پاسخ به این دلیل، می‌گوییم:

آیه ای که «ابن قیم» در کلامش، به آن استدلال کرده، مربوط به حکم و قضاوت است که بعد از انعقاد حکم و داوری رسول اکرم ﷺ، کسی حق نظر و فسخ آن را ندارد و این به خلاف مسائل اعتقادی است که عقل، می‌تواند درباره آنها صاحب نظر باشد؛ به‌ویژه آنکه عقل قطعی صریح، زیربنای اصلی برخی از اعتقادات است.

### دلیل هشتم

ابن تیمیه می‌گوید:

والصحابه - رض - كيف كانوا يتلقون الوحي من رسول الله ﷺ؟ و هل كانوا يعارضونه بعقولهم و آرائهم أم كانوا يتقادون له و يستسلمون لأحكامه و يصدقون بأخباره؟ و هل كانوا يدفعون من النصوص ما رفضته عقولهم؟ و يقدمون العقل عليها؟ فإنّ العقل لا يجب ان يتقدم بين يدي الشرع، فأنه من التقدم بين يدي الله و رسوله...<sup>۱</sup>

صحابه - رض - چگونه وحی را از رسول خدا ﷺ می‌گرفتند؟! آیا عقول و آرای خود را معارض با وحی می‌دانستند یا از وحی، پیروی می‌کردند و تسلیم احکام آن می‌شدند و اخبار آن را تصدیق می‌نمودند؟! آیا با عقل هایشان، نصوص را دفع

۱. ر.ک: الاعتصام، ج ۲، ص ۳۳۱.

می کردند و عقل را بر آن، مقدم می داشتند؟ عقل هرگز نمی تواند خود را جلوتر از شرع بداند؛ زیرا این کار، جلو انداختن خود بر خدا و رسول است....

در پاسخ به این دلیل، می گوییم:

اولاً: صحابه هرگز احکام خداوند متعال را در فروع دین و حکم و قضاوت خدا و رسول، با عقل خود، معارض نمی دانستند و به طور کلی، مقابل این گونه دستورها، تسلیم محض بودند. ولی قرآن کریم، افراد را به اندیشیدن و استدلال از راه عقل، برای رسیدن به برخی از عقاید اصلی، دعوت نموده است.

ثانیاً: همان گونه که اشاره شد، سخن از تعارض سنت با عقل نیست. بلکه سخن از معارضه خبر حاکی از سنت، با عقل است که این تعارض، امری بدیهی به نظر می رسد؛ به ویژه آنکه عواملی در جعل و عدم فهم صحیح حدیث، مؤثر بوده است.

#### دلایل سلفیان بر نفی تأویل

ابن قیم جوزیه، از اسلاف وهابیان و شاگرد ابن تیمیه، می گوید:

إذا تأمل المتأمل فساد العالم و ما وقع فيه من التفرق و الاختلاف و ما دُفِع اليه اهل الاسلام وجده ناشئاً من جهة التأويلات المختلفة المستعملة في آيات القرآن و اخبار الرسول صلوات الله و سلامه عليه التي تعلق بها المختلفون على اختلاف اصنافهم في اصول الدين و فروعه فاتها اوجبت ما اوجبت من التباين و التحارب و تفرق الكلمة و تشتت الأهواء و تصدع الشمل و انقطاع الجبل و فساد ذات البين حتى صار يكفر و يلعن بعضهم بعضاً و ترى طوائف منهم تسفك دماء الآخرين و تستحلّ منهم انفسهم و حرمهم و اموالهم ما هو اعظم مما يرصدهم به اهل دار الحرب من المنابذين لهم فالآفات التي جنتها و يجنبها كل وقت اصحابها على الملة و الأمة من التأويلات الفاسدة اكثر من أن تحصى أو يبلغها وصف و اصف أو يحيط بها ذكر ذاکر و لكنّها في جملة القول اصل كل فساد و فتنة و اساس كل



### ضلال و بدعة.<sup>۱</sup>

هر گاه انسان متفکر در فساد عالم و آنچه از تفرقه و اختلاف می بیند، اندیشه کند، تفکر کند پی می برد که این مسائل، برآمده از تأویل های مختلفی است که در آیات قرآن و اخبار رسول ﷺ استعمال شده است؛ تأویلاتی که افراد مختلف با اختلاف صنف ها در اصول و فروع دین، به آن تمسک کرده اند و این کار، موجب جدایی و جنگ و تفرقه و پراکندگی آرا و پاره شدن ریمان و بروز فساد بین مردم شده است؛ امری که موجب تکفیر و لعن یکدیگر شده است. طوایفی از آنان، خون دیگران را می ریزند و جان و ناموس و اموال مردم را شدیدتر از کفار، حلال می دانند. آفاتی که ملت و امت از تأویلات فاسد مبتلا می شوند، قابل شمارش نمی باشد و به وصف نمی آید. خلاصه آنکه تأویل، ریشه هر فساد و فتنه و اساس هر گمراهی و بدعت است.

در پاسخ به این مطلب، می گوئیم:

اولاً: در صورت عدم تأویل و حمل کلمه و کلام بر ظاهر نیز اختلاف، موجود است؛ زیرا هر فرقه و گروهی، ادعا می کند مطلبی را که می فهمد، مفاد ظاهر کتاب و سنت است و می دانیم که ظهور کلام نیز حد خاصی ندارد.

ثانیاً: درباره تأویل، از آنجا که حمل لفظ بر خلاف ظاهر، با موازین عقلی قطعی، ملاحظه می شود و عقل همه نیز یکسان حکم می کند، در نتیجه، به عدم اختلاف نزدیک تر است.

ثالثاً: همان گونه که ابن تیمیه، تصریح به تأویل باطل کرده است، استفاده می شود که همه تأویلات، باطل نیست. <sup>۲</sup> ما نیز قبول داریم که برخی تأویلات، از مفاد نقل و حکم عقل بعید می باشد و هرگز نمی توان آن را پذیرفت و به همین علت است که علما و

۱. الصواعق المرسله، ج ۱، صص ۳۴۷ و ۳۴۸.

۲. الايمان، ابن تیمیه، ص ۱۱۴.

دانشمندان برای تأویل صحیح، میزان خاص معین کرده‌اند که در صورت دارا بودن شرایط آن، می‌توان لفظ و کلام را تأویل نمود.

رابعاً: تأویل، ضرورتی بنیادین به حساب می‌آید؛ زیرا اعجاز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در قرآن کریم است و اعجاز قرآن نیز به سبب وجود آیاتی است که در بردارنده معانی مجازی و کنایه‌ای و استعارات می‌باشد. پس چاره‌ای جز به کارگیری آنها نیست و می‌دانیم که خداوند متعال، قرآن کریم را برای فهم بشر نازل کرده و در فهم مطالب، از روش خاصی غیر از همین روش محاوره‌ای عرب استفاده نکرده است و عرب نیز به همین صورت، برای تفهیم مطالب خود، استفاده می‌کند.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالِهَا﴾؛ «آیا آنها در قرآن تدبر نمی‌کنند یا بر دل‌هایشان، قفل‌هایی نهاده شده است؟!». (محمد: ۲۴)

خامساً: از برخی آیات قرآن کریم استفاده می‌شود که آیات قرآن، بر دو قسم است: محکمات و متشابهات؛ چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا...﴾  
(آل عمران: ۷)

او کسی است که این کتاب آسمانی را بر تو نازل کرد که قسمتی از آن، آیات محکم (صریح و روشن) است که اساس این کتاب می‌باشد [و پیچیدگی آیات دیگر را برطرف می‌کند] و بخشی دیگر، «متشابه» [و پیچیده] است اما آنها که در قلوبشان، انحراف است، به دنبال آیات متشابه‌اند تا فتنه‌انگیزی کنند [و مردم را گمراه سازند] و تفسیر [نادرستی] برای آن می‌طلبند؛ درحالی که تفسیر آنها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی‌دانند. [آنها که به دنبال درک اسرار آیات قرآن‌اند] می‌گویند: «ما به آن، ایمان آوردیم؛ تمامی آن از جانب پروردگار ماست».

در اینکه او در ﴿وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ استینافیه می‌باشد یا عاطفه، دو قول است؛ در صورتی که عاطفه باشد، به این معناست که اینان همه آیات، اعم از محکم و متشابه را از آن خدا می‌دانند و از این رو بین آنها به حمل ظاهر بر خلاف آن، جمع می‌کنند. ولی کسانی که در قلوبشان زیغ است، تنها به دنبال آیات متشابه‌اند و در تفسیر آنها، به آیات محکم، رجوع نمی‌کنند.

در صورتی که او استینافیه نیز باشد، می‌توان همین معنا را استفاده نمود. سادساً: قرآن کریم در تبیین معارف عالی خود، از روش تمثیل و همان روشی که عرف استفاده کرده، وارد شده است؛ تا بتواند معارف عالی را برای اذهان بشری، فهم پذیر کند؛ چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿... وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾؛ «... و خداوند برای مردم، مثل‌ها می‌زند، شاید متذکر شوند [و پند گیرند]». (ابراهیم: ۲۵)

و برای آنکه مردم در دام تشبیه نیفتند، هرگونه همانندی میان خداوند و اشیای دیگر را نیز نفی کرده است؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾؛ «هیچ چیز، همانند او نیست». (شوری: ۱۱) همچنین می‌فرماید: ﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾؛ «و برای او، هیچ‌گاه شبیه و مانندی نبوده است». (توحید: ۴)

نویسنده مقاله، درباره تقدیم نقل بر عقل، به حدیثی از حضرت علی عليه السلام استدلال می‌کند که حضرت فرمود:

لو كان الدين بالرأي لكان أسفل الخف أولى بالمسح من اعلاه وقد رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يمسح على ظاهر خفيه.<sup>۱</sup>

اگر دین به رأی بود، باید پایین کفش، سزاوارتر به مسح کردن از روی آن می‌بود؛ درحالی‌که دیدم رسول خدا صلى الله عليه وسلم را که روی آن، مسح می‌نمود.

در پاسخ به این استدلال، باید گفت:

اولاً: این حدیث، مربوط به فروع دین و تعبدیات است که رأی و اعمال نظر

۱. السلفية منهج شرعي، ج ۱، ص ۱۰۱.



شخصی و عقل، در آنها راه ندارد و باید پیرو ظاهر دلیل شرعی بود؛ به خلاف مسائلی که عقل در آنها دخالت و راه دارد؛ همچون اصول دین که نقل، تأیید حکم عقل قطعی و ضروری است.

ثانیاً: تمام روایات مسح بر خفین، حمل بر قبل از نزول سوره مانده می‌شود؛ زیرا از حضرت علی علیه السلام، ابن عباس، عایشه و دیگران نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله، بعد از نزول سوره مانده، مسح بر خفین نکرده است.

ثالثاً: بعید نیست که مسح بر خفین، از ناحیه حضرت رسول صلی الله علیه و آله، بعد از نزول سوره مانده، به علت ازاله غبار باشد. مؤید این احتمال، آن است که «مسلم» از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که گفت: «من با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم. مشاهده کردم که حضرت برای نماز، وضو گرفت. آن‌گاه بر خفین مسح نمود».

ظاهر روایت این است که مسح بر خفین، بعد از اتمام وضوی نماز بوده است. رابعاً: ممکن است که پیامبر صلی الله علیه و آله، بدون کندن کفش خود، بر هر دو پای خود مسح کرده است و آنان خیال کرده‌اند که حضرت بر خفین، مسح کرده است.

مؤید چنین مطلبی، این است که «صدوق» روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله کفشی نداشته است؛ به جز آن کفشی که نجاشی برای او، هدیه فرستاده بوده است؛ کفشی که روی آن، شکاف داشت و از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله، در حالی که کفش را به پا داشت، روی دو پای خود مسح می‌کرد. ولی عده‌ای خیال کردند که حضرت بر کفش، مسح کرده است.<sup>۱</sup> «بیهقی» نیز از «ثوری» نقل می‌کند که کفش‌های مهاجرین و انصار، پاره و شکافدار بوده است.<sup>۲</sup>

خامساً: این روایات، معارض با روایات اهل بیت علیهم السلام است و بی تردید آنان، به کیفیت شریعت، آگاه‌ترند.

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۸.

۲. السنن الکبری، ج ۱، ص ۲۸۳.



سادساً: درباره روایت منسوب به حضرت علی علیه السلام می‌گوییم: این روایت با روایت عدم مسح بر خفین که از آن حضرت رسیده، مخالف و متعارض است. ضمن آنکه می‌توان این دو روایت را این‌گونه جمع کرد که روایت مسح رسول خدا صلی الله علیه و آله را حمل بر قبل از نزول سوره مائده دانست.

گفتنی است خود نویسنده نیز درباره تقدیم نقل بر عقل، به این آیات، استدلال کرده است: خداوند می‌فرماید: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا﴾؛ «سپس تو را بر شریعت و آیین حقی قرار دادیم؛ از آن پیروی کن». (جاثیه: ۱۸)

همچنین خداوند می‌فرماید:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾ (شوری: ۱۳)

آیینی را برای شما مقرر نمود که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم، این بود که همان دین [خالص] را برپا دارید و در آن، تفرقه ایجاد نکنید.

و نیز به این آیه، استدلال کرده است:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَاةً﴾ (مائده: ۴۸)

و این کتاب (قرآن) را به حق، بر تو نازل کردیم؛ درحالی که کتب پیشین را تصدیق می‌کند و با آنها هماهنگ است و نگاهبان و حاکم بر آنهاست. پس بر طبق آنچه خدا نازل کرده، میان آنها حکم کن و از هوا و هوس‌های آنان پیروی نکن! و از احکام الهی، روی مگردان! ما برای هر کدام از شما [امت]، آیین و طریقه روشنی، قرار دادیم.

در پاسخ، باید گفت:

اولاً: آیه اول، خطاب به پیامبر ﷺ است که خداوند در آن، به لزوم پیروی از شریعت دستور داده است که همان وحی الهی باشد و ما نیز از آن راه پیروی می‌کنیم و این منافات ندارد که گاهی عقل را برای فهم نقل، به‌کار گیریم و در صورتی که خبر حاکی از سنت، با عقل قطعی مخالف بود، آن را توجیه کرد؛ زیرا پیروی از شریعت لازم است؛ درحالی که روایت، حاکی از سنت باشد. ظاهر برخی آیات، مطابق قوانین فصاحت و بلاغت و حقیقت و مجاز آمده است. از این رو گاهی باید آنها را تأویل نمود.

ثانیاً: در مورد آیه دوم، معتقدیم که چون عقل در مسیر به‌دست آوردن دین قرار دارد، می‌تواند جزء مقوم اقامه دین باشد.

ثالثاً: در مورد آیه سوم، هوای نفس و پیروی از آن، با پیروی از ادراکات عقل قطعی، فرق می‌کند؛ همان‌گونه که گاهی عقل، برای حکم کردن به آنچه خداوند نازل کرده است، قرار می‌گیرد.

نویسنده در ابطال تأویل می‌گوید:

وقد منع السلف من التأویل ما كان صرفاً للفظ عن ظاهره إلى معنی آخر مرجوح  
ومما لاشك فيه أنّ منع التأویل الذي يكون على هذا النحو مما يقتضيه فهم ظاهر  
النص وفق ما توحى به عبارته باعتبار أنّ ما يفيد ظاهر النص هو الأصل فيما تحمل  
عليه ألفاظه من معان وهو ما اتفق عليه العلماء باعتبار أنّ ظاهر اللفظ يفيد المعنى  
الحقيقي له والأصل في الألفاظ المطلقة أن تحمل على حقيقتها الظاهرة من منطوقها  
وحملها على غيرها من قبيل حمل اللفظ على معناه المجازي وهو غير سائغ عند عدم  
المقتضى له وقد اعتبر العلماء لصرف اللفظ عن ظاهره إلى إحدى معانيه المجازية أن  
يتعذر حمله على معناه الحقيقي أو عند وجود القرينة الصارفة حيث يحمل اللفظ إلى  
المعنى المجازي الذي يمكن حمله عليه أو الذي تقتضيه القرينة.<sup>۱</sup>

سلف از تأویلی که به معنای منصرف ساختن لفظ از ظاهر آن و حمل بر معنای

۱. السلفية منهج شرعی، ج ۱، ص ۱۰۲.



مرجوحه می‌باشد، منع کرده است و بی شک، منع از این گونه تأویل، مطابق مقتضای فهم ظاهر نص و موافق عبارت وحی می‌باشد؛ به اعتبار اینکه معنایی که از ظاهر نص، فهمیده می‌شود، همان اصل می‌باشد و باید الفاظ را بر آن، حمل نمود و این مورد اتفاق علماست؛ زیرا ظاهر لفظ، مفید معنای حقیقی خود است و اصل در الفاظ مطلق، حمل شدن بر حقیقت ظاهر از منطوق می‌باشد و حمل آن بر غیر معنای حقیقی ظاهر، از قبیل حمل لفظ بر معنای مجازی است که با عدم وجود مقتضی، جایز نیست و علما انصراف لفظ از ظاهرش و حمل بر یکی از معانی مجازی را معتبر دانسته‌اند؛ به شرط آنکه حمل لفظ بر معنای حقیقی‌اش، ممکن نباشد یا قرینه صارفه‌ای وجود داشته باشد که در این صورت است که لفظ، در معنای مجازی مطابق مقتضای قرینه، حمل می‌شود.

#### نقد

اولاً: اگر ما گاهی، لفظی را تأویل می‌کنیم، به سبب وجود قرائن قطعی بر صرف لفظ بر ظاهر آن است.

ثانیاً: بسیاری از سلف، اهل تأویل بوده‌اند که در اینجا، به برخی از آنان، اشاره می‌کنیم:

«ابن جریر طبری» در تفسیر آیه «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ» (قلم: ۴۲) می‌گوید: «قال جماعة من الصحابة التابعين من اهل التأويل: بيدوا عن امر شديد»<sup>۱</sup>؛ «جماعتی از صحابه و تابعان از اهل تأویل، گفته‌اند که امر شدید، ظاهر می‌شود». ابن حجر نیز از ابن عباس در تفسیر این آیه، نقل کرده که او، این آیه را به کشف از شدت، تأویل نموده است.<sup>۲</sup>

ابن کثیر می‌گوید:

امام بیهقی، از حاکم و او، از عمرو بن سماک، از حنبل نقل کرده است که

۱. تفسیر طبری، ج ۲۹، ص ۳۸.

۲. فتح الباری، ج ۱۳، ذیل حدیث ۴۲۸.

احمد بن حنبل، آیه ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ﴾ (فجر: ۲۲) را به آمدن ثواب پروردگار تأویل کرده و بیهقی، سند آن را بی‌اشکال دانسته است.<sup>۱</sup>

همچنین «قاضی ابویعلی»، از احمد بن حنبل، در تفسیر آیه ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ﴾ (بقره: ۲۱۰) نقل کرده که وی گفته است: «مراد از آن، قدرت و امر خداوند است».<sup>۲</sup> ابن حجر عسقلانی و بیهقی نیز از بخاری نقل کرده اند که او ضحک و خندیدن خدا را در حدیث پیامبر ﷺ که فرمود: «ضحك الله الى رجلين»، به رحمت، تأویل کرده است.<sup>۳</sup>

«مجاهد» در تفسیر آیه ﴿لَمَّا خَلَفْتُ بِيَدِي﴾ (ص: ۷۵) می‌گوید:

اليد هنا بمعنى التأكيد والصلة مجازاً كقوله تعالى ﴿وَيَقِي وَجْهَ رَبِّكَ﴾.<sup>۴</sup>

ید در اینجا، مجازاً به معنای تأکید و صله دادن است؛ همانند فرموده خداوند متعال: «و تنها ذات پروردگارت، باقی می‌ماند».

### الانتساب للسلف الصالح اعتقاداً ومنهجاً وقولاً وفقهاً

(محمد بن فهد بن عبدالعزیز الفریح)

نویسنده در این مقاله، به سه مسئله پرداخته است:

۱. وجوب اخذ افکار سلف صالح در عقیده و روش؛
۲. جواز نامگذاری به سلفی؛
۳. لزوم تفقه در روش سلف صالح.

او در این سه بخش، به نقل عبارات علمای اهل سنت پرداخته و مقاله او، چندان

استدلالی نیست.

۱. البداية و النهاية، ج ۱۰، ص ۳۲۷.

۲. إيضاح الدليل، شيخ وهبي سليمان غاوجي الباني، ص ۱۱۹.

۳. فتح الباري، ج ۷، ص ۸۲؛ الاسماء و الصفات، بيهقي، ص ۴۷۰.

۴. فتح القدير، شوکانی، ج ۵، ص ۳۶۷.

## نقد

اولاً: دلیلی بر وجوب اخذ افکار سلف در عقیده و روش نیست و ادله وجوب، پیش از این، نقد شد.

ثانیاً: دلیلی بر این نامگذاری وجود ندارد؛ زیرا دلیلی بر انتساب خود به سلف نیست.

ثالثاً: باید تفقه در دین، براساس قرآن و سنت باشد و از آنجا که سلف، معصوم نبوده‌اند، دلیلی بر وجوب تفقه به روش آنان، وجود ندارد.

## ندوة (السلفية منهج شرعی و مطلب وطنی)

(نبیل بن عبدالرحمان الجبرین)

نویسنده این مقاله، درباره وجوب پیروی از روش سلف، به این آیه استدلال کرده است:<sup>۱</sup>

﴿فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ﴾

(بقره: ۱۳۷)

اگر آنها به همانند آنچه شما ایمان آورده‌اید، ایمان بیاورند، هدایت یافته‌اند و اگر سرپیچی کنند، از حق جدا شده‌اند.

## نقد

این آیه، به اصل ایمان به مبدأ و معاد و رسالت پیامبر ﷺ و کلیت شریعت، اشاره دارد و مربوط به حجیت سنت سلف و لزوم فتوا دادن مطابق سنت صحابه نیست؛ زیرا صحابه، معصوم نبوده‌اند.

همچنین نویسنده مقاله، بر وجوب پیروی از سلف، به این آیه، استدلال کرده است:

۱. السلفية منهج شرعی، ج ۱، ص ۲۰۵.

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾ (احزاب: ۳۶)

هیچ مرد و زن باایمانی، حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش، فرمانی صادر کنند، اختیاری [در برابر فرمان خدا] در کار خود داشته باشد و هر کس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند، به گمراهی آشکاری، گرفتار شده است.

او در توجیه استدلال به این آیه، می گوید:

أَنَّ اللَّهَ - سبحانه وتعالى - لم يجعل للمؤمنين الخيار في اتباع غير ما قضاه الله وقضاه رسوله ﷺ، ورتب على معصية الله ومعصية رسوله ﷺ وصف الضلال المبين وهذا يدل على وجوب اتباع الصراط المستقيم وهو الذي سار عليه السلف الصالح<sup>۱</sup>. خداوند سبحان و بلندمرتبه، حق اختیار در پیروی از غیر احکام خود و احکام رسولش را نداده و بر معصیت خود و رسولش، عنوان گمراهی آشکار را مترتب نموده است و این، بر وجوب پیروی از راه مستقیم، دلالت دارد که همان راهی است که سلف صالح، پیموده‌اند.

#### نقد

بی تردید، همه صحابه، از راه مستقیم، پیروی نکرده‌اند؛ چنان‌که پیش‌تر نیز به آن اشاره شد.

همچنین نویسنده مقاله، بر وجوب پیروی از سلف، به این آیه استدلال کرده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (حجرات: ۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چیزی را بر خدا و پیامبرش، مقدم ندارید [و از آنها پیشی مگیرید] و تقوای الهی بیشه کنید که خداوند شنوا و داناست.

۱. السلفية منهج شرعي، ج ۱، ص ۲۰۷.



او در توجیه استدلال به این آیه، می‌گوید:

أَنَّ اللَّهَ - سبحانه وتعالى - نهى المؤمنين عن التقدم بين يدي الله ورسوله ومن ذلك تقديم أي رأي أو اتجاه على قول الله وقول رسول الله ﷺ وهذا النهي يدل على التحريم ويدل ضمناً على وجوب اتباع السلف الذين اتبعوا رسول الله ﷺ.<sup>۱</sup>

خداوند سبحان، مؤمنان را از پیشی گرفتن بر خود و رسولش نهی کرده است و از این قبیل است مقدم داشتن هر رأی و روشی، بر قول خدا و قول رسول او ﷺ و این نهی، بر تحریم دلالت دارد و نیز ضمناً دلالت دارد بر وجوب پیروی از سلفی که از رسول خدا ﷺ، پیروی نموده است.

#### نقد

همان‌طور که پیش‌تر گفتیم، تمامی صحابه از دستوره‌های رسول خدا ﷺ پیروی نکرده‌اند. آری! ما پیرو سنت افرادی از صحابه‌ایم که هیچ‌گونه مخالفتی با فرمان رسول خدا ﷺ نداشته و به‌طور مطلق از ایشان، پیروی کرده‌اند که این‌گونه صحابه، همان اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشند.

نویسنده در وجوب پیروی از سلف، به احادیثی نیز تمسک کرده که در آنها اشاره به «جماعت مسلمانان» شده است؛ همچون حدیث «عبدالله بن عمر» از رسول خدا ﷺ که فرمود: «من حمل علينا السلاح لیس منا»؛ «هرکس بر ما شمشیر کشد، از ما نیست».

وی در توجیه استدلال به این‌گونه روایات، می‌گوید:

ان قول النبي ﷺ: «فليس منا» وقوله ﷺ: «فليس مني»، نفي لانتفاء فاعل هذه الأمور إلى النبي ﷺ وجماعة المسلمين معه وهذا يدل على لزوم اتباع نهج النبي ﷺ واتباع من معه من الصحابة رضي الله عنهم وتابعيهم بإحسان رحمهم الله وهم السلف.<sup>۲</sup>

۱. السلفية منهج شرعي، ج ۱، ص ۲۰۸.

۲. همان، ص ۲۱۱.



همانا فرموده پیامبر ﷺ: «از ما نیست» و فرموده ایشان: «از من نیست»، بیانگر آن است که انجام‌دهنده این‌گونه کارها از پیامبر ﷺ و جماعت مسلمانان، دور می‌باشند و این بر لزوم پیروی از روش پیامبر ﷺ و پیروی از صحابه و تابعان نیک او دارد که همان سلف می‌باشند، دلالت دارد.

#### نقد

اولاً: محور حجیت، پیروی از پیامبر ﷺ و معصومان علیهم‌السلام است و عملکرد دیگران، حجیت و اعتباری ندارد.

ثانیاً: ما عملکرد صحابه‌ای را معتبر می‌دانیم که مطابق عملکرد پیامبر ﷺ باشد. همچنین نویسنده بر وجوب پیروی از سلف، به دلیل عقلی تمسک می‌کند و می‌گوید:

فإن العقل إنما يستنير في طريقة استعمال الأمور بمن سبقه فيها فالإنسان إذا اشترى آلة احتاج في معرفة طريقة عملها ودورانها إلى علم ومعرفة من سلفه وتقدمه في استعمالها حتى لا يفسدها ومن اشترى دابة احتاج إلى علم ومعرفة من سلفه وتقدمه في ركوبها وصيانتها حي لا يهلكها ومن ورث عن أبيه مزرعة احتاج إلى أن يعرف سيرته وطريقته في زراعتها حتى لا يهملها وهكذا من دخل دين الإسلام فإنه يحتاج في معرفته والسير فيه إلى أفهام من سلفه فيه وهم من تقدم بيانهم.<sup>۱</sup>

عقل، هنگام به‌کارگیری امور، در صورت پیروی از پیشینیان، نورانی می‌شود؛ همان‌گونه که هرگاه انسان وسیله‌ای را می‌خرد، باید در شناخت کاربرد آن، از تجربه پیشینیان بهره‌گیرد تا خراب نشود. هرکس نیز چهارپایی را می‌خرد، نیاز به آگاهی و معرفت به چگونگی سوار شدن و محافظت از آن دارد تا هلاک نگردد و این با استفاده از تجربه پیشینیان است. همچنین هرکس از پدرش، مزرعه‌ای را

۱. السلفية منهج شرعي، ج ۱، ص ۲۱۱.



به ارث برده است، به آشنایی با سیره و روش پدر در زراعت، نیاز دارد تا زمین را بدون بهره نگذارد. همچنین کسی که وارد دین اسلام می شود، به شناخت آن و سیر در آن، براساس فهم پیشینیان و بیان آنان، نیاز دارد.

#### نقد

قیاسی که ایشان در اینجا به کار گرفته، مع الفارق است؛ زیرا او امور شرعی را به امور تجربی، قیاس نموده است. البته حرف ایشان در امور تجربی، صحیح می باشد. ولی نمی توان آن را به امور شرعی، تعمیم داد؛ زیرا در این امور، ما از قرآن و سنت پیروی می کنیم.

#### السلفية، حقيقتها وصلتها بالاسلام الصحيح

(دکتر محمد بن عبدالعزيز بن محمد العقيل)

مقاله او، ادله علمی چندانی ندارد؛ تا احتیاج به نقد و بررسی علمی داشته باشد. در برخی از موارد نیز به ادله ای استدلال کرده که در مقالات دیگران، آمده است.

#### مصطلح السلفية، حقيقتها وصلته بالاسلام الصحيح

(دکتر خلف بن علی بن حسین الأنزی)

نویسنده در این مقاله، به القاب سلف و اصول و حکم به انتساب به آن و ارتباط جماعت ها و احزاب به سلفیت پرداخته است. در واقع، مطلب جدید علمی، در مقاله او، دیده نمی شود.

#### مصطلح السلفية، حقيقتها وصلته بالاسلام الصحيح

(دکتر يوسف احمد محمد البدوی)

نویسنده این مقاله، در تعریف مذهب سلف، می گوید:

ما كان عليه الصحابة الكرام رضوان الله عليهم واعيان التابعين لهم باحسان

واتباعهم وائمة الدين مَن شهد لهم بالامامة وعرف عظم شانهم في الدين وتلقي الناس كلامهم خلفا عن سلف كالأئمة الأربعة وسفيان الثوري والليث بن سعد وابن المبارك والنخعي والبخاري ومسلم وسائر أصحاب السنن دون من رمي ببدعة أو اشتهر بلقب غير مرضي...<sup>۱</sup>

مذهب سلف، همان مذهبی است که صحابه کرام (رضوان الله عليهم) و بزرگان و تابعان به نیکی و پیروان آنان و رهبران دین که به رهبری آنان، گواهی داده شده و عظمت شأنشان در دین، معروف است و مردم، گفتار آنان را سینه به سینه از پیشینیان، دریافت کرده‌اند؛ مانند چهار امام، سفيان ثوري، ليث بن سعد، ابن مبارک، نخعی، بخاری، مسلم و دیگر اصحاب سنتی که به بدعت، نسبت داده نشده و به لقب ناپسند مشهور نبوده‌اند....

#### نقد

اولاً: به چه دلیل، پیروی از سیره عموم صحابه، لازم است؟! ما پیش تر، ادله و جوب آن را نقد کردیم.

ثانیاً: به چه دلیلی، کسانی را که نویسنده مقاله نام برده، نزد عموم مسلمانان، امام و رهبر دینی، به حساب می‌آیند و دارای عظمت شأن می‌باشند؟!

ثالثاً: به چه دلیل، افراد نام برده، به بدعت‌گذاری در دین، نسبت داده نشده‌اند و به لقب ناپسند، نزد عموم مسلمانان، مشهور نیستند؟!

نویسنده، اصولی را برای دعوت سلفیه ذکر کرده که بین تمام فرقه‌های اسلامی، مشترک است و اختصاص به دعوت سلفیه ندارد؛ مانند ایمان به پیامبر ﷺ، تصدیق او، اطاعت مطلق از او، پیروی از او، محبت به او، تکریم او بدون غلو، تعظیم دستورهای او از کتاب و سنت، خیرخواهی و یاری او.

۱. لوامع الانوار البهية، سفارینی، ج ۱، ص ۲۰؛ السلفية منهج شرعی، ج ۱، ص ۳۱۱.



همچنین خصوصیتی را برای دعوت سلفیه ذکر کرده که اختصاص به آن ندارد؛ مانند ربانی بودن غایت و هدف، ربانی بودن راه و روش. وی نشانه ربانی بودن را عموم و شمول و یسر و رفع حرج، دانسته است.

نویسنده اهدافی را نیز برای دعوت سلفیه ذکر کرده که اختصاص به آن ندارد؛ مانند دعوت مردم به بندگی خدا، بشارت و انذار، ابلاغ حق به خلق، اقامه حجت و قطع عذر، معذور شدن نزد خدا با ادای امانت و اصلاح بندگان و شهرها.

### تأسیل مصطلح السلف والسلفية

(دکتر محمد عبدالرزاق اسود)

نویسنده این مقاله، مقصود از جمله «خیر الناس قرنی» که در حدیث آمده را به افضلیت مجموعی، معنا کرده است؛ نه افضلیت افرادی و گفته است:

ان الحدیث لیس علی عمومه وأنه خرج عن ذلك ومعناه الخصوص بالدلائل الواضحة في أن قرنه فيه الكفار والفجار كما كان فيه الأخيار والأشرار وكان فيه المنافقون والفساق والزناة والسراق كما كان فيه الصديقون والشهداء والفضلاء والعلماء فالمعنى على هذا كله ان قوله ﷺ: «خیر الناس قرنی»، أي خیر الناس في قرنی...<sup>۱</sup>

این حدیث عمومیت ندارد و از عموم خارج شده و به دلایلی روشن، معنایش خاص است؛ زیرا در قرن او، کفار و فجار بوده‌اند؛ همان گونه که نیکان و اشرار وجود داشته‌اند و همچنین منافقان، فاسقان، زناکاران و دزدان وجود داشته‌اند؛ همان طور که افراد بسیار راستگو شهدا، فضلا و علما بوده‌اند. بنابراین، معنای قول پیغمبر ﷺ «بهترین مردم، افراد قرن من هستند» این است که بهترین مردم، در قرن من وجود دارند....

۱. السلفية منهج شرعی، ج ۱، ص ۳۷۲.

## نقد

اولاً: این تفسیر و شرح بر این جمله از حدیث، خلاف ظاهر است و در واقع، نوعی از تأویل می‌باشد که سلفی‌ها آن را قبول ندارند.

ثانیاً: این جمله، دلالت بر لزوم پیروی از بخشی از صحابه و حجیت سنت آنان ندارد و برتری نیز نسبی است.

نویسنده در جای دیگری از مقاله، می‌گوید:

الثاني: أن من صحب النبي ﷺ ورآه مرة من عمره وحصلت له مزية الصحبة أفضل من كل من يأتي بعد فإن فضيلة الصحبة لا يعدلها عمل وذلك فضل الله تعالى يؤتيه من يشاء وقد ذهب إلى هذا الرأي معظم العلماء واحتجوا بما رواه أبو سعيد الخدري رضي الله عنه قال: قال النبي ﷺ: «لا تسبوا أصحابي فلو أن أحدكم أنفق مثل أحد ذهباً ما بلغ مد أحدهم ولا نصيفه»<sup>۱</sup>

همانا کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله را مصاحبت کردند و یک بار در عمرشان، ایشان را مشاهده نمودند و دارای امتیاز مصاحبت شدند، از تمام افرادی که بعد از ایشان آمده‌اند، برترند؛ زیرا فضیلت مصاحبت با پیامبر صلی الله علیه و آله با هیچ عملی، درخور مقایسه نیست و آن فضل خداوند متعال است که به هر کس بخواهد، می‌دهد و این رأی بیشتر علماست که برای آن، به روایت «ابوسعید خدری» استدلال کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اصحابم را دشنام ندهید؛ زیرا اگر یکی از شما به اندازه کوه احد، طلا انفاق کند، به مقام یکی از آنان و حتی نصف آنان نمی‌رسد».

## نقد

اولاً: چه بسیار کسانی که با پیامبر صلی الله علیه و آله مصاحبت داشتند و ایشان را دیدند، ولی بعد از رحلت آن حضرت، مرتد شدند؛ همان گونه که این ادعا از احادیث حوض، استفاده می‌شود که در برخی از آنها، درباره صحابه، چنین آمده است: «انهم ارتدوا علی ادبارهم

۱. السلفية منهج شرعی، ج ۱، صص ۳۷۳ و ۳۷۴.



القهقري»؛ «آنان مرتد شدند و به قهقرا برگشتند».

ثانياً: به چه دلیل، مطلق رؤیت پیامبر ﷺ، موجب ارزش و امتیاز مصاحبت با آن حضرت است؛ درحالی که با مفهوم مصاحبت که دلالت بر همراهی پیوسته دارد، سازگار نیست. ثالثاً: بین مصاحبت لغوی و مصاحبت شرعی، فرق است و فضیلت، برای مصاحبت شرعی است؛ نه لغوی که در لغت، به معنای همراهی با پیروی تا آخر عمر است. رابعاً: حدیثی که نویسنده به آن استدلال کرده، بر فرض صحت سند، درباره صحابه واقعی است؛ نه مطلق کسانی که پیامبر ﷺ را مشاهده کرده‌اند. همچنین نویسنده می‌گوید:

اتفق العلماء على أن خير القرون قرنه ﷺ والمراد أصحابه رضی الله عنهم وأن الصحيح الذي عليه جمهور العلماء أن كل مسلم رأى النبي ﷺ ولو ساعة فهو من أصحابه.<sup>۱</sup>

علما، اتفاق نظر دارند که بهترین قرن، قرن پیامبر ﷺ است و مراد، اصحاب ایشان می‌باشند و قول صحیح که جمهور علما بر آن، اتفاق نظر دارند، این است که هر مسلمانی که پیامبر ﷺ را مشاهده کند؛ گرچه یک ساعت باشد، از اصحاب حضرت، به حساب می‌آید.

#### نقد

همان اشکالات سابق، بر این استدلال نیز وارد است.

#### السلفية الحقّة بين قبول الأصيل ونبذ الدخيل، رؤية من منظور الإسلامی

(دکتر محمد عبدالدائم علی سلیمان محمد الجندی)

نویسنده در بخشی از این مقاله، درصدد اثبات این مطلب است که بزرگان سلفی، اهل تکفیر نبودند و آنان، از تندروی تکفیریان بیزارند. از این رو عباراتی در این باره، از

۱. السلفية منهج شرعی، ج ۱، ص ۳۷۴.

ابن تیمیه و ابن قیم، آورده است. ابن تیمیه می‌گوید:

... وما زال السلف يتنازعون في كثير من هذه المسائل ولم يشهد أحد منهم على أحد  
لا بكفر ولا بفسق ولا بمعصية.<sup>۱</sup>

... همیشه سلف در بسیاری از آن مسائل، نزاع داشته‌اند و هرگز احدی از آنان، بر  
کسی، گواهی بر کفر و فسق و معصیت، نداده است.

همچنین از ابن تیمیه، نقل می‌کند:

كان أهل العلم والسنة لا يكفرون من خالفهم وإن كان ذلك المخالف يكفرهم لأن  
الكفر حكم شرعي فليس للانسان أن يعاقب بمثله...<sup>۲</sup>

اهل علم و سنت، مخالفان خود را تکفیر نمی‌کنند؛ گرچه مخالفان، آنان را تکفیر  
می‌نمایند؛ زیرا کفر، حکمی شرعی است و نباید انسان، عقوبت به مثل نماید... .

#### نقد

ما از این گونه سخنان، استقبال می‌کنیم. ولی آن را با عملکرد و فتاوی تکفیری  
افراطی ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه، سازگار نمی‌بینیم.

#### العقيدة السلفية، تعريفها، نشأتها، فضلها و خصائصها

(دکتر محمد حمد الحمد النجدی)

نویسنده این مقاله، در پاسخ این اشکال که سلف، مردم را به پیروی از اقوال و  
اعمالشان دعوت نکرده‌اند، اشکال نقضی می‌کند و می‌گوید: چرا همین فرد اشکال‌کننده،  
به دعوت ائمه مذاهب اربعه و دیگران به ترک تمسک به آرای آنان، اخذ نموده است؟!

#### نقد

این اشکال نقضی، متوجه پیروان اهل بیت عليهم السلام نیست که از ائمه اربعه فقهی، تقلید

۱. السلفية منهج شرعي، ج ۱ ص ۴۳۹. به نقل از او.

۲. همان، ص ۴۴۱.

نمی‌کنند. همچنین نویسنده می‌گوید:

العقيدة السلفية تتميز بالسهولة والوضوح لاعتمادها على الكتاب والسنة في الفهم والتصور بعيداً عن الفلسفات والتعقيدات والتأويلات...<sup>۱</sup>  
 امتیاز عقیده سلفیه، به سهولت و وضوح است؛ زیرا در فهم و تصور، بر قرآن و سنت اعتماد می‌کند و از فلسفه‌ها و معماها و تأویلات، به دور می‌باشد....

#### نقد

سلفیان، در بسیاری از مسائل دینی و فکری، با یکدیگر اختلاف داشته‌اند و این اختلاف، حتی بین صحابه نیز مشهود است و از این‌رو در عقیده سلف، سهولت و وضوح نیست.

آن‌گاه نویسنده مقاله، خصایصی را برای سلفیه ادعا می‌کند که اختصاص به آن ندارد و هر فرقه‌ای، مدعی آن می‌باشد؛ خصایصی، از قبیل ستایش خدا از این روش، سهولت عقیده سلف، تعظیم سلف از نصوص قرآن و سنت، دعوت سلف به اجتماع امت نه تفرقه، طریق وسط بودن روش سلف، مقابله با بدعت‌ها، دعوت سلف به بازگشت دولت اسلام، دوری از جدال مذموم در دین، دوری از جمود و تعصب مذهبی و ثبات و استقرار.

#### مصطلح السلفية، حقیقت و صلته بالاسلام الصحيح

(دکتر عبدالعظیم بن بدوی)

نویسنده می‌گوید:

ان الله تعالى شهد لهم بأنهم أتوا العلم بقوله: ﴿وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ﴾.<sup>۲</sup>

۱. السلفية منهج شرعي، ج ۱، ص ۴۸۸.

۲. همان، ص ۵۱۵.



خداوند متعال، بر آنان گواهی به علم داده است؛ آنجا که می‌فرماید: «کسانی که به ایشان علم داده شده است، آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، حق می‌دانند».

### نقد

اولاً: مقصود از «اوتوا العلم»، عموم صحابه نیست. بلکه افراد خاصی است؛ زیرا برخی از صحابه، به مسائل دینی خود نیز آگاهی کامل نداشتند. ثانیاً: علم داشتن، دلیل بر لزوم پیروی و حجیت سنت نیست. ثالثاً: این آیه، دلالت ندارد که تمام صحابه، اهل علم و دانش بوده‌اند؛ تا از آن حجیت سنت تمام صحابه، استفاده شود.

رابعاً: مطابق روایات بسیاری که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده، مصداق بارز و اتم و اکمل این آیات، امام علی علیه السلام است؛ زیرا اوست که مدینه حکمت و باب علم پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است.

خامساً: بر فرض شمول این آیه بر تمام صحابه، عالم بودن، دلالت بر عصمت از خطا و نسیان ندارد؛ تا پیروی از آنها واجب باشد؛ زیرا همان گونه که پیش تر ذکر شد، سخن از حجیت موضوعی است؛ نه طریقی.

سادساً: ممکن است که مقصود از «علم» در آیه مورد بحث و استدلال، اصول و کلیاتی باشد که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است؛ نه تفصیلات و جزئیات آن؛ تا بتوان آنان را مرجع دینی مردم، در تمام مسائل دانست.

همچنین نویسنده در لزوم پیروی از سلف، به آیه **﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾**؛ «و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد» (بقره: ۱۴۳)، استدلال می‌کند و در تقریب استدلال به آن، می‌گوید:



أنه تعالى أخبر أنه جعلهم أمة خياراً عدولاً هذه حقيقة الوسط فهم خير الأمم وأعدلها في أقوالهم، وأعمالهم وإرادتهم ونياتهم...<sup>۱</sup>

خداوند متعال خبر داده است که آنان را امت برگزیده و عادل قرار داده و این است حقیقت «وسط» و از این رو، آنان بهترین و معتدلترین امت‌ها در اقوال و اعمال و اراده و نیت‌هایند...

#### نقد

اولاً: نهایت مطلبی که از این آیه، استفاده می‌شود، ضرورت وجود افرادی معصوم، میان این امت است؛ تا شاهد صدقی بر آنان باشند؛ نه اینکه ضرورت عصمت عموم صحابه را ثابت نماید.

ثانیاً: ظاهر آیه، دلالت بر تمام امت پیامبر اکرم ﷺ تا این زمان دارد و کسی ادعای حجیت سنت عموم افراد امت اسلامی را نکرده است.

ثالثاً: اینکه این امت، عادل و حد وسط و شاهد بر حق مایند، بر خطانکردن آنان در اجتهاد و عارض نشدن نسیان و سهو بر آنان، دلالت ندارد و از این رو این آیه، دلالت بر عصمت و حجیت سنت صحابه ندارد.

رابعاً: این آیه، بر فرض دلالت بر عصمت و مصونیت امت از خطا، از آن جهت این دلالت را دارد که فرد معصوم، بین آنان است و با این فرض، آیه به عصر پیامبر ﷺ و سلف اختصاص ندارد. بلکه شامل تمام عصرها تا روز قیامت می‌شود.

آن‌گاه نویسنده مقاله بر لزوم پیروی از سلف، به این حدیث تمسک کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

... النجوم أمانة للسما فإذا ذهب النجوم أتى السماء ما توعد وأنا أمانة لأصحابي  
فإذا ذهب أتى أصحابي ما يوعدون وأصحابي أمانة لأمتي فإذا ذهب أصحابي أتى

۱. السلفية منهج شرعي، ج ۱، ص ۵۱۶.

### امتی ما یوعدون.<sup>۱</sup>

... ستارگان، امان آسمان‌اند و هرگاه آنان از بین روند، نظام آسمان، برهم می‌خورد. من نیز برای اصحابم امانم. هرگاه از میان آنان بروم، به آنچه وعده داده شده‌اند، خواهند رسید و اصحاب من امان این امت‌اند و هر وقت اصحابم از دنیا رحلت کنند، به امتم آنچه وعده داده شده، خواهد رسید.

نویسنده در وجه استدلال به آن می‌گوید:

أنه جعل نسبة أصحابه إلى من بعدهم كنسبته إلى أصحابه وكنسبة النجوم إلى السماء  
ومن المعلوم أن هذا التشبيه يعطي من وجوب اهتداء الأمة بهم ما هو نظير اهتدائهم  
بنيهم.<sup>۲</sup>

پیامبر ﷺ نسبت اصحابش به بعد آنان را همانند نسبت خود به اصحابش و همانند نسبت ستارگان به آسمان قرار داد و معلوم است که این تشبیه، دلالت بر وجوب هدایت یافتن امت به آنان دارد؛ همانند هدایت یافتن مردم به پیامبرشان.

### نقد

اولاً: این حدیث، به دلیل وجود «ابوبرده» ضعیف است، زیرا او به جرائم سنگین، مشهور است. او کسی است که در کشتن صحابی بزرگوار «حجر بن عدی» و اصحابش، دست داشت؛ به طوری که علیه آنها، به دروغ شهادت داد.<sup>۳</sup>

ابن ابی‌الحدید، ابوبرده، فرزند ابوموسی اشعری را از جمله منحرفان از امام علی ع معرفی کرده است. او کسی است که دست «ابوغادیه جهنی» را به دلیل کشتن «عمار بن یاسر»، بوسید و برای او دعا کرد.<sup>۴</sup>

۱. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۶۱.

۲. السلفية منهج شرعی، ج ۱، ص ۵۱۶.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۰۰.

۴. شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۹۹.



ثانیاً: تعبیر پیامبر ﷺ در حق صحابه، دلالت بر عصمت آنان ندارد؛ زیرا شبیه این گونه تعبیر در حق کودک یا زن یا پیرمرد نیز رسیده است که اگر آنها، میان اهل زمین نبودند، خداوند مردم را عذاب می‌کرد.

ثالثاً: مقصود پیامبر ﷺ آن است که میان صحابه، کسانی وجود دارند که با نقل سنت من، حجت را بر مردم، تمام خواهند کرد و این، با حجیت طریقی در اخبار صحابه نیز سازگاری دارد.

رابعاً: حاکم نیشابوری، به سندش از پیامبر ﷺ، نقل کرده است که حضرت فرمود:

النجوم امان لأهل الأرض و أهل بيتي أمان لأمتي من الاختلافات فإذا خالفتها  
قبيلة من العرب اختلفوا فصاروا حزب ابليس.<sup>۱</sup>

ستارگان، وسیله ایمنی برای اهل زمین [از غرق شدن] می‌باشند و اهل بیت من، وسیله ایمنی برای امت من از اختلاف اند. پس هرگاه قبیله‌ای از عرب، با آنها مخالفت کند، بین خود آنها اختلاف می‌افتد و از حزب شیطان خواهند شد.

مطابق این حدیث، اهل بیت ﷺ همچون ستارگان، امان امت معرفی شده‌اند؛ نه عموم صحابه. آن‌گاه نویسنده مقاله، برای مدعای خود، به حدیث ابن مسعود استدلال کرده است که گفت:

إن الله نظر في قلوب العباد فوجد قلب محمد ﷺ خير قلوب العباد فبعثه برسالته، ثم  
نظر في قلوب العباد بعد قلب محمد فوجد قلوب أصحابه خير قلوب العباد  
فاختارهم لصحبة نبيه ونصرة دينه فما رآه المسلمون حسناً فهو عند الله حسن وما رآه  
المسلمون قبيحاً فهو عند الله قبيح.<sup>۲</sup>

خداوند به قلب‌های بندگان خود نظر کرد و قلب محمد ﷺ را بهترین قلب‌های بندگان یافت و از این رو، او را به رسالتش مبعوث نمود. آن‌گاه بر قلب‌های بندگان

۱. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۹.

۲. السلفية منهج شرعی، ج ۱، ص ۵۱۷.

خود بعد از محمد ﷺ نظر نمود و قلب‌های اصحابش را بهترین قلب‌های بندگانش یافت. پس آنان را برای همنشینی با او و یاری‌اش برگزید. بدین سبب، آنچه را مسلمانان نیکو یافتند، نزد خدا نیز نیکوست و آنچه را مسلمانان، ناپسند یافتند، نزد خدا، ناپسند است.

#### نقد

اولاً: استدلال به حدیث، همانند حدیث قبل، مصادره به مطلوب است. ثانیاً: حدیث در نهایت، بر خوش نفس بودن صحابه دلالت دارد؛ نه اینکه آنان از هر اشتباه و خطایی معصوم‌اند؛ تا سنت آنان، حجت باشد.

ثالثاً: ذیل حدیث، با قرآن مخالف است؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره: ۲۱۶)

چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آنکه خیر شما در آن است یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آنکه شر شما در آن است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید. از این آیه استفاده می‌شود که مسلمانان، برخی چیزها را نیکو می‌پندارند؛ درحالی‌که برای آنان شر است و بالعکس.

#### مصطلح السلفية، حقیقت‌ه و صلته بالاسلام الصحيح

(ادریس)

نویسنده این مقاله، درباره شیوه استدلال سلف صالح، می‌گوید:

يعملون بكل ما صح من الأدلة الشرعية دون تفریق بين آحاد وغيره.<sup>۱</sup>

آنان به تمام آنچه از ادله شرعی، به طور صحیح، رسیده است، عمل می‌کنند و بین خبرهای واحد و غیر آن، فرقی نمی‌گذارند.

۱. السلفية منهج شرعی، ج ۲، ص ۵۶۵.

## نقد

از جمله مبانی سلفیان، اعتماد بر خبر واحد در تمام مسائل اعتقادی است. «محمد ناصرالدین البانی» می‌گوید:

فقد ظهرت عند بعض علماء الكلام المسلمين منذ قرون طويلة فكرة خاطئة و رأي خطير و ذلك هو قولهم: انّ حديث الأحاد ليس بحجة في العقائد الاسلامية و ان كان حجة في الأحكام الشرعية! وقد اخذ بهذا الرأي عدد من علماء الاصول المتأخرين و تبناه حديثاً طائفة من الكتّاب و الدعاة المسلمين حتى صار عند بعضهم امراً بديهياً لا يحتل البحث و النقاش! و غلا بعضهم فقال: انه لا يجوز ان تُبنى عليه عقيدة اصلا و من فعل ذلك فهو فاسق و آثم...<sup>۱</sup>

چندین قرن است که نزد برخی از متکلمان اسلامی، چنین فکر اشتباه و رأیی خطرناک، ظاهر شده است که حدیث در مسائل عقاید اسلامی، حجت نیست؛ گرچه در احکام شرعی، حجت می‌باشد. تعدادی از علمای متأخر اصولی، این رأی را پذیرفته‌اند و به تازگی، طایفه‌ای از نویسندگان و دعوت‌کنندگان مسلمان، آن را مبنای خود قرار داده‌اند؛ به حدی که نزد آنان، مسئله‌ای بدهی به حساب می‌آید که احتمال بحث و مناقشه در آن هم نمی‌رود. برخی نیز تدروی کرده و گفته‌اند: نمی‌توان هیچ عقیده‌ای را بر خبر واحد، مبتنی نمود و کسی که چنین کند، فاسق و گناهکار است...

## بررسی ادله سلفیان

«البانی» در کتابی که در این زمینه تألیف کرده است، برای مدعای خود، به ادله‌ای

تمسک کرده است:

## دلیل اول

او می‌گوید:

۱. وجوب الأخذ بحديث الأحاد في العقيدة، البانی، ص ۳.

أَنَّهُ قَوْلٌ مَّبْتَدِعٌ مَحْدَثٌ لَا أَصْلَ لَهُ فِي الشَّرِيعَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ الْغُرَاءُ وَهُوَ غَرِيبٌ عَنِ هَدْيِ الْكِتَابِ وَتَوْجِيهَاتِ السَّنَةِ وَ لَمْ يَعْرِفْهُ السَّلَفُ الصَّالِحُ رِضْوَانُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيْهِمْ وَ لَمْ يَنْقُلْ عَنْ أَحَدٍ مِنْهُمْ...<sup>۱</sup>

این سخن، گفتاری بدعت آمیز و حادث است که برای آن، در شریعت اسلامی روشن، جایگاهی نیست و از هدایت‌های قرآن و توجیهات سنت نبوی، به دور است و سلف صالح که خشنودی خدای متعال بر آنان باد، به آن معرفت نداشته‌اند و از هیچ‌یک از آنها چنین چیزی نقل نشده است...

در پاسخ به این استدلال، می‌گوییم:

اولاً: همان‌گونه که ذکر کردیم، از آیات و روایات استفاده می‌شود که در اعتقادات، یقین و اطمینان، لازم است.

ثانیاً: از آنجا که تمام راویان حدیث، عدالت نداشته و از سهو و اشتباه، مصون نبوده‌اند، نمی‌توان بدون شواهد و قرائن قطعی، به مفاد روایات آنها، اطمینان حاصل کرد.  
ثالثاً: هم قرآن و هم سنت نبوی، به تعقل و تدبر در مسائل عقیدتی و خداشناسی، دعوت کرده‌اند؛ تا از این راه، مردم به ایمان برسند.

### دلیل دوم

البانی می‌گوید:

إِنَّ هَذَا الْقَوْلَ يَتَضَمَّنُ عَقِيدَةَ تَسْتَلْزِمُ رَدَّ مَثَلِ الْأَحَادِيثِ الصَّحِيحَةِ الثَّابِتَةِ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ لِمَجْرَدِ كَوْنِهَا فِي الْعَقِيدَةِ...<sup>۲</sup>

اعتقاد به این سخن، مستلزم ردّ صدها حدیث صحیحی است که از پیامبر ﷺ، ثابت شده است؛ تنها به این دلیل که آن احادیث، درباره مسائل اعتقادی است...

در پاسخ به این استدلال وی، می‌گوییم:

۱. وجوب الأخذ بحديث الأحاد في العقيدة، ص ۷.

۲. همان، ص ۸.



ما در صدد رد تمامی احادیث آحاد اعتقادی نیستیم. بلکه به همان دلیلی که ذکر کردیم، آنها را بررسی می‌کنیم و بسیاری از آنها را که با عقل قطعی و نصوص قرآن کریم، سازگاری دارد، می‌پذیریم و اگر مواردی مخالف با آن دو باشد و قابل تأویل نیز نباشد، به مفاد آنها اعتقاد پیدا نمی‌کنیم.

### دلیل سوم

همچنین او می‌گوید:

انّ القول المذكور ليس فقط لم يُقَلَّ به الصحابة بل هو مخالف لما كانوا عليه رضي الله عنهم فأننا على يقين انهم كانوا يجزمون بكل ما يحدث به احدهم من حديث عن رسول الله ﷺ ولم يقل احد منهم لمن حدثه عن رسول الله ﷺ: خبرك خبر واحد لا يفيد العلم.<sup>۱</sup>

این گفتار را نه تنها صحابه نگفته‌اند، بلکه مخالف با عملکرد آنهاست؛ زیرا به یقین می‌دانیم که آنان به هر حدیثی که از رسول خدا ﷺ بر ایشان نقل می‌شد، جزم پیدا می‌کردند و کسی به ناقلان حدیث نمی‌گفت: «خبر تو واحد است و مفید علم نیست...».

در پاسخ به این استدلال، می‌گوییم:

اولاً: این مطلب در غیر مسائل اعتقادی، آن هم در صورتی که راوی آن، ثقه و مورد اعتماد باشد، صحیح است. ولی اینکه آنان در مسائل اعتقادی نیز چنین عملکردی داشته‌اند، معلوم نیست.

ثانیاً: این مطلب با گفتاری که از پیامبر ﷺ نقل شده است، سازگاری ندارد؛ زیرا پیامبر ﷺ فرمود: «كثرت عليّ الكذابه...»<sup>۲</sup>؛ «بر من، دروغگو زیاد شده است...».

۱. وجوب الأخذ بحديث الآحاد في العقيدة، ص ۱۲.

۲. همان.



## دلیل چهارم

البانی می گوید:

قال الله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾<sup>۱</sup> و قال: ﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾<sup>۲</sup> و قال النبي ﷺ: «بلغوا عني متفق عليه...».

و معلوم آن البلاغ هو الذي تقوم به الحجة على المبلغ و يحصل به العلم فلو كان خبر الواحد لا يحصل به العلم لم يقع به التبليغ الذي تقوم به حجة الله على العبد...<sup>۳</sup> خداوند متعال فرمود: «ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت، بر تو نازل شده است، به طور کامل [به مردم] ابلاغ کن و اگر چنین نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای. همچنین خداوند می فرماید: «و بر پیامبر، چیزی جز ابلاغ آشکار نیست» و پیامبر ﷺ فرمود: «از طرف من، ابلاغ کنید» و این حدیثی است که در تمام صحاح سته آمده است... و معلوم است ابلاغ، چیزی است که به سبب آن، حجت بر مبلغ تمام می شود و به آن، علم حاصل می گردد و اگر خبر واحد، موجب علم نشود، تبلیغی که موجب برپایی حجت خدا بر بندگان است، واقع نمی گردد...».

در پاسخ به این استدلال، می گوئیم:

اولاً: از آنجا که پیامبر ﷺ، به ادله عقلی و قرآنی، معصوم است و از هرگونه اشتباه و سهوی در امان می باشد، ابلاغ او، موجب علم و یقین است و این خلاف آن روایات و ابلاغاتی است که به واسطه، از پیامبر ﷺ نقل شده است.

ثانیاً: آیا شمول جمله «بلغوا عني»، احادیث اعتقادی را هم می گیرد؟! معتقدیم که مطابق ادله دیگر، یقین یا اطمینان در این زمینه لازم است.

۱. مائده: ۶۷.

۲. نور: ۵۴.

۳. وجوب الأخذ بحديث الأحاد في العقيدة، ص ۱۳.



ثالثاً: بر فرض شمول روایات اعتقادی، با جمع بین ادله، به این نتیجه می‌رسیم افرادی که این گونه روایات به دستشان می‌رسد، از آنجا که دروغگو یا اشتباه‌کننده در نقل حدیث و فهم آن، بسیار است، باید آنها را با عقل قطعی و نص قرآنی ملاحظه کرد و سپس به مفادشان معتقد شد.

### دلیل پنجم

البانی می‌گوید:

أَنَا نَعْلَمُ يَقِينًا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَبْعَثُ أَفْرَادًا مِنَ الصَّحَابَةِ إِلَى مَخْتَلَفِ الْبِلَادِ لِيَعْلَمُوا النَّاسَ دِينَهُمْ كَمَا أَرْسَلَ عَلِيًّا وَمَعَاذًا وَابَا مُوسَى إِلَى الْيَمَنِ فِي نَوَاتٍ مَخْتَلِفَةٍ وَنَعْلَمُ يَقِينًا أَيْضًا أَنَّ أَهَمَّ شَيْءٍ فِي الدِّينِ أَنَّمَا هُوَ الْعَقِيدَةُ...<sup>۱</sup>

ما به یقین می‌دانیم که پیامبر ﷺ، برخی از صحابه را به مناطق مختلف می‌فرستاد تا دین را به مردم تعلیم دهند؛ همان‌گونه که علی رضی الله عنه، معاذ و ابوموسی را در چند نوبت، به یمن فرستاد. همچنین به یقین می‌دانیم که مهم‌ترین چیز در دین، عقیده است...

در پاسخ به این استدلال، می‌گوییم:

پیامبر اکرم ﷺ، بدان سبب، برخی از صحابه را به مناطق مختلف می‌فرستاد، تا آنان را به اندیشیدن و ادارد و عقاید صحیح، با تدبیر از راه عقل، دعوت نماید. از این رو برخی از آیات خداشناسی، بعد از آنکه عقیده صحیح و کیفیت استفاده آن را بیان کرده، در پایان، به اندیشیدن امر نموده است و بدین صورت، خداوند به این نکته، اشاره می‌نماید که این عقیده، از راه تعقل، درک شدنی است؛ چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَبْصَارِ﴾  
(آل عمران: ۱۹۰)

به یقین در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز، نشانه‌های [روشنی]

۱. وجوب الأخذ بحديث الأحاد في العقيدة، صص ۱۴ و ۱۵.

برای خردمندان است.

- ﴿كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (بقره: ۷۳)  
 خداوند، این گونه مردگان را زنده می کند و آیات خود را به شما نشان می دهد؛  
 شاید اندیشه کنید.

- ﴿كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (بقره: ۲۴۲)  
 این چنین، خداوند آیات خود را برای شما شرح می دهد؛ شاید اندیشه کنید.

- ﴿أَفْ لَكُمْ وَا لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ﴾ (انبیاء: ۶۷)

اف بر شما و بر آنچه جز خدا می پرستید! آیا نمی اندیشید؟!

- ﴿وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ﴾ (مؤمنون: ۸۰)

و آمد و شد شب و روز، از آن اوست؛ آیا نمی اندیشید؟!

- ﴿... وَ تَصْرِيْفِ الرِّيَّاحِ وَ السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لِآيَاتٍ لِقَوْمٍ  
 يَعْقِلُونَ﴾ (بقره: ۱۶۴)

و [همچنین] در وزش بادهای و ابرهایی که میان زمین و آسمان قرار گرفته اند،  
 نشانه هایی است [از ذات پاک خدا و یگانگی او] برای گروهی که عقل خود را  
 به کار می گیرند.

- ﴿صُمُّ بَكْمٌ عُمِّي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ (بقره: ۱۷۱)

[کافران] کر و لال و کورند؛ از این رو چیزی نمی فهمند.

- ﴿... اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَ لَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ﴾ (مائده: ۵۸)

آن (نماز) را به مسخره و بازی می گیرند؛ این به سبب آن است که آنها گروهی  
 نابخردند.

- ﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾ (انفال: ۲۲)

به یقین، بدترین جنبندها نزد خدا، افراد کر و لال [و کوردلی] هستند که اندیشه  
 نمی کنند.



– ﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا...﴾ (حج: ۴۶)

آیا آنان در زمین سیر نکردند تا دل‌هایی داشته باشند که [حقیقت را] با آن درک کنند؛ یا گوش‌هایی که با آن، [ندای حق را] بشنوند؟!

### مفهوم الوسطية في منظور السلفية

(فیصل جاسم)

نویسنده در این مقاله، می‌خواهد عنوان «امت وسط» در آیه ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ (بقره: ۱۴۳) را بر صحابه تطبیق کند.

### پاسخ

اولاً: نهایت مطلبی که از این آیه، استفاده می‌شود، ضرورت وجود افرادی معصوم بین این امت است؛ تا شاهد صدقی بر آنان باشند؛ نه اینکه ضرورت عصمت عموم صحابه را ثابت نماید.

ثانیاً: ظاهر آیه، دلالت بر تمام امت پیامبر اکرم ﷺ تا این زمان دارد و کسی نیز ادعای حجیت سنت عموم افراد امت اسلامی را نکرده است.

ثالثاً: اینکه این امت، عادل و حد وسط و شاهد بر حق مایند، بر خطا نکردن آنان در اجتهاد و عارض نشدن نسیان و سهو بر آنان، دلالت ندارد. پس این آیه، بر عصمت و حجیت سنت صحابه، دلالت ندارد.

رابعاً: این آیه، بر فرض دلالت بر عصمت و مصونیت امت از خطا، از آن‌رو، چنین دلالتی دارد که فرد معصوم، بین آنان است. با این فرض، این آیه به عصر پیامبر ﷺ و سلف، اختصاص ندارد. بلکه تمام عصرها را تا روز قیامت، شامل می‌شود.

نویسنده در مقاله خود برخی از نشانه‌های اعتدال اسلام را چنین برمی‌شمارد:

– مورد رضایت خداوند متعال بودن؛

– رعایت احوال و متغیرات مربوط به افراد، گروه‌ها و دولت‌ها؛

- رعایت قدرت و امکانات افراد؛  
- مبتنی بودن بر سهولت و تخفیف؛  
- مصون بودن از فتنه‌ها؛  
- به‌کارگیری روش اعتدال در کارها و موافقت با عقل صحیح.  
گفتنی است که اینها، همه ادعاست و با واقعیت‌های موجود نزد آنان، سازگاری ندارد. از سویی، هر صاحب روشی، چنین ادعایی دارد.  
نویسنده اهدافی را در مقاله خود، برای وسط بودن در دین ذکر کرده است؛ از قبیل:  
- محقق نمودن عبودیت الهی؛  
- دعوت مردم به اسلام و وارد کردن به آن؛  
- محقق ساختن مسائل دنیوی مردم.  
به نظر می‌رسد در اصل این اهداف، بحثی نیست و اشکال در اجرای آنها براساس تفکر سلفی است.

#### الدعوة السلفية، مفهومها وآثارها

(دکتر ابوالرضا محمد نظام‌الدین الندوی)  
نویسنده، در این مقاله، بحث علمی ندارد و در بیشتر آن، شخصیت محمد بن عبدالوهاب و سلفی بودن وی را بررسی و تحلیل نموده است.

#### مصطلح السلفية، حقیقته وارتباطه بالاسلام الصحيح

(دکتر عبدالوهاب الدرئیوش)  
نویسنده این مقاله، سلفیت را به دو قسم کرده است: سلفیت زمانی و سلفیت منهجی و در تفسیر قسم اول، چهار قول ذکر نموده و سبقت زمانی را کافی در اعتبار سنت، نمی‌داند و می‌گوید:

بل لا بد أن يضاف إلى هذا السبق الزمني الموافقة للكتاب والسنة نصاً وروحاً



أحكاماً ومقاصد فمن خالفت آراؤه الكتاب والسنة فليس بسلفي وإن عاش بين  
ظهري الصحابة والتابعين.<sup>۱</sup>

بلکه باید به این سبقت زمانی، موافقت با قرآن و سنت، به لحاظ نص و روح، احکام و مقاصدی را اضافه کرد و از این رو هر کس آرائش با قرآن و سنت مخالف باشد، سلفی نیست؛ گرچه بین جماعت صحابه و تابعان، زندگی کرده است.

#### نقد

اگر میزان تشخیص سلفی واقعی، موافقت آرای او با قرآن و سنت است، در نتیجه، منبع استنباط، قرآن و سنت می‌باشد؛ نه فعل و روش صحابه. سپس نویسنده مقاله ادعا می‌کند که «سلفیت»، محدود به صحابه یا صحابه و تابعان و تابعان تابعان نیست، بلکه شامل همه زمان‌ها و مکان‌ها می‌شود؛ زیرا سلفی‌ها، کسانی‌اند که به روش قرآن و سنت پایبندند.<sup>۲</sup>

#### نقد

اولاً: نویسنده مقاله بین سلف و سلفی را خلط کرده؛ زیرا سلفی، پیرو سلف است. ثانیاً: هر پیرو روشی، ادعا دارد که به روش قرآن و سنت، پایبند است. نویسنده در رد کفایت محدودیت زمانی برای تحدید مفهوم سلف، می‌گوید:  
وذلك لما نعلمه جميعاً من وجود الكثير من أئمة أهل البدع والأهواء في تلك  
الحقبة... وفيها ظهر التشيع والرفض على يد ابن سبأ اليهودي الذي ادعى الإسلام  
وزعم محبة آل البيت.<sup>۳</sup>

و این، به سبب وجود بسیاری از رهبران اهل بدعت‌ها و هواهای نفسانی، در آن

۱. السلفية منهج شرعي، ج ۲، ص ۶۳۴.

۲. همان.

۳. همان.

عصر است... و در آن عصر است که تشیع و رفض به دست ابن سبأ یهودی ظاهر شد؛ همان که مدعی اسلام بوده و به گمان خود، دوستدار اهل بیت بوده است.

#### نقد

اولاً: عده‌ای در وجود عبدالله بن سبأ، تشکیک کرده‌اند؛ چنان‌که «دکتر طه حسین مصری»، در قسمتی از سخنانش در مورد عبدالله بن سبأ، می‌گوید:

به گمان من، کسانی که تا این حد موضوع عبدالله بن سبأ را بزرگ جلوه داده‌اند، بر خود و تاریخ، اسراف شدیدی نموده‌اند؛ زیرا نخستین اشکالی که با آن مواجه می‌شویم، آن است که در مصادر مهم تاریخی و حدیثی، ذکری از عبدالله بن سبأ نمی‌بینیم. در طبقات ابن سعد، انساب الأشراف بلاذری و دیگر مصادر تاریخی، یادی از او نشده است. فقط طبری از سیف بن عمر، این قضیه را نقل کرده و دیگر مورخان نیز از او نقل کرده‌اند.<sup>۱</sup>

او در آخر سخنانش، می‌گوید:

به گمان قوی، دشمنان شیعه در ایام بنی‌امیه و بنی‌عباس، درباره عبدالله بن سبأ مبالغه کردند تا از طرفی برای حوادثی که در عصر عثمان اتفاق افتاد، منشأ خارج از اسلام و مسلمانان بیابند و از طرفی دیگر، وجهه علی علیه السلام و شیعیانش را خراب کنند. از این رو برخی از عقاید شیعه را به شخصی یهودی، نسبت دادند که به سبب ضربه‌زدن به مسلمانان، اسلام انتخاب کرد و چه بسیار است تهمت‌های ناروایی که دشمنان شیعه، علیه آنان وارد کرده‌اند.<sup>۲</sup>

همچنین می‌گوید:

من نمی‌دانم که آیا خطری از ناحیه عبدالله بن سبأ، در ایام عثمان، جامعه را تهدید کرده بود یا خیر؟! ولی تا این اندازه یقین دارم که اگر خطری هم داشته است، تا

۱. الفتنۃ الکبری، ص ۱۳۲.

۲. همان، ص ۱۳۴.



بدین اندازه نبوده که اینها می گویند و چندان هم مهم نبوده است و مسلمانان در عصر عثمان، چنان نبوده اند که شخصی یهودی الاصل، با عقول آنان بازی کند و با فتنه گری، تمام ممالک اسلامی را به آشوب کشاند...<sup>۱</sup>

او درباره عبدالله بن سبأ و سبائیون به نقطه ای می رسد و در آنجا، توقف می نماید و می گوید:

درباره عبدالله بن سبأ، مطلبی گفته شده است که با منطق تاریخ، سازگاری ندارد و آن علاقه بین عبدالله بن سبأ و ابوذر غفاری است؛ به این معنا که ابوذر نیز از پیروان او بوده و از او دستور می گرفته است... .

و از غریب ترین تهمت ها در این موضوع، این است که عبدالله بن سبأ بود که به ابوذر یاد داد تا معاویه را درباره اینکه اموال از برای خداست، نقد کند و به او بگوید که اموال برای مسلمانان می باشد... او بود که به ابوذر تلقین نمود تا اعتراض بر امیران و اغنیا را سرلوحه تعلیمات خود قرار دهد و کسانی را که طلا و نقره جمع کرده اند، به عذاب جهنم بشارت دهد... .

من اسراف، شبیه این اسراف نمی شناسم؛ زیرا ابوذر، احتیاجی به چنین شخص تازه واردی در اسلام نداشت تا به او تعلیم دهد که فقیران بر ثروتمندان، حقوقی دارند و خداوند کسانی را که طلا و نقره جمع می نمایند و در راه خدا انفاق نمی کنند، به عذاب دردناکی وعده داده است... .

ابوذر به این شخص تازه وارد، احتیاجی نداشت تا حقایق اولیه اسلام را به او تعلیم دهد! ابوذر کسی است که از همه انصار پیشی گرفته و از بسیاری از مهاجران نیز سابق است. او کسی است که مدت ها همنشین پیامبر ﷺ بوده است. او قرآن را بسیار خوب حفظ کرده است. او کسی است که با دقت بسیار، سنت پیامبر ﷺ را روایت نموده است.

۱. الفتنة الكبرى، ص ۱۳۴.



کسانی که گمان می‌کنند ابن سبأ با ابوذر ارتباط پیدا کرده و برخی از افکارش را به او منتقل ساخته است، هم به خودشان ظلم کرده‌اند و هم به ابوذر. ابن السوءاء را نیز به مقام و منزلتی بالا برده‌اند که هرگز شایسته و امکان آن را نداشته است...<sup>۱</sup>

طه حسین، برای اثبات این ادعا، به شیوه برخورد ابوذر با کعب الاحبار یهودی‌الاصل می‌پردازد و می‌گوید:

طبری از سیف نقل کرده است که ابوذر بر عثمان وارد شد؛ درحالی‌که کعب الاحبار نزد او بود. به عثمان گفت: «از مردم به دست برداشتن از آزار راضی مباش تا اینکه کار نیک کنند و بر پرداخت کننده زکات، کافی نیست که بر آن اکتفا کند؛ تا اینکه به همسایگان و برادران خود احسان و نیکی نماید». در این هنگام، کعب گفت: «هر کس حقوق واجب خود را بپردازد، آنچه بر عهده اوست، برآورده نموده است». ابوذر که این سخن را شنید، چوب دستی خود را بالا برد و چنان بر سر او کوبید که فرقه‌ش را بشکافت... و خطاب به او فرمود: «ای فرزند زن یهودیه! تو چه حق اظهار نظر در این امور را داری؟!»<sup>۲</sup>

او در جایی دیگر، می‌گوید:

اعراض مورخان از موضوع سبائیه و ابن السوءاء در جنگ صفین، دلالت دارد که مسئله سبائیه و صاحب آنان، امری ساختگی می‌باشد که مخالفان شیعه از دیگر فرقه‌های اسلامی، آن را هنگام جدال بین شیعه و آنان، جعل کرده‌اند. دشمنان شیعه با این کار، درصدد برآمدند تا در اصول این مذهب، عنصری یهودی را وارد کنند تا از این راه، نیرنگ کنند و به اهداف شوم خود برسند و اگر داستان ابن السوءاء، مستند به اساسی از حق و تاریخ صحیح بود، طبیعی به نظر می‌رسید که او از کینه توزی‌های خود، در این جنگ پیچیده و طولانی که در صفین برپا شد،

۱. الفتنة الكبرى، ص ۱۳۳.

۲. همان، ص ۱۳۳. به نقل از تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۸۴.



اثری گذاشته باشد و نیز طبیعی به نظر می‌رسید وی هنگامی که اصحاب علی علیه السلام، درباره حکومت اختلاف کردند، اثری از او در تاریخ باشد. همچنین طبیعی به نظر می‌رسید که در پیدایش این جنگ جدید نیز اثر حضورش دیده شود... ولی ما نامی از ابن السوداء در موضوع خوارج نمی‌بینیم. از این رو چگونه ممکن است که این اهمال کاری را چاره کنیم؟! یا چگونه ممکن است که غایب بودن ابن سبأ را از واقعه صفین و از پیدایش حزب خوارج، توجیه نماییم؟!<sup>۱</sup>

آری، ما می‌توانیم این دو مسئله را تنها با این علت، چاره‌جویی می‌کنیم ابن السوداء، جز شخصی وهمی و خیالی نیست و بر فرض وجودش، شخصی نبوده که خطرناک باشد؛ آن‌گونه که مورخان او و فعالیت‌هایش را در ایام عثمان و نیز در اوایل خلافت علی علیه السلام ترسیم کرده‌اند. آری، او شخصی است که تنها دشمنان شیعه، او را برای اهداف خود ذخیره کرده‌اند...<sup>۱</sup>

«محمد عماره» نیز به پیروی از دکتر طه حسین، درباره وجود عبدالله بن سبأ، تشکیک نموده و در سیاق بحثش از «شیعه و امامت»، هرگونه ارتباط بین شیعه و عبدالله بن سبأ را نفی کرده است. او معتقد است که تشیع، به عنوان یک مذهب و عقیده، تا زمان هشام بن حکم تحت یک حزب سیاسی، ادامه داشته است؛ حزبی که به عنوان مؤید حق علی علیه السلام در امر خلافت بوده است و چهره عقیدتی خود را با جعفر بن محمد و پدرش باقر و نوه‌اش رضا علیه السلام، به دست آورد؛ زیرا بیشتر روایاتی که شیعه، به صورت نص و وصیت نقل کرده‌اند، از این امامان است.<sup>۲</sup>

ایشان بعد از نقل این مطالب، درصدد آن است که ربط ظهور تشیع را با حرکت عبدالله بن سبأ در اواخر خلافت عثمان، انکار نماید.

او درصدد انکار شخصیت ابن سبأ است و معتقد است که مورخان اهل سنت،

۱. الفتنة الكبرى، ج ۲، ص ۹۸.

۲. الخلافة و نشأة الأحزاب الإسلامية، ص ۱۵۳.

شخصیت او را ساخته‌اند تا هرگونه حادثه در جامعه اسلامی را به نام او ثبت کنند تا بتوانند اعتبار صحابه را حفظ کنند. گرچه او، شخص ابن سبأ را انکار نمی‌کند، ولی موقعیت و محور بودن او را در حوادث عصر خلفا، انکار می‌نماید.

نویسنده، در آخر می‌گوید:

اما آنچه به بحث ما مربوط می‌شود، تاریخ پیدایش تشیع است. به عقیده ما، وجود ابن سبأ - بر فرض وجود - نمی‌تواند دلیل باشد که تشیع در آن تاریخ، ظهور و بروز پیدا کرده است. از این رو شیعه، از او هیچ‌گونه روایتی را نقل نمی‌کند و به همین علت، نمی‌توان عصر او را مبدأ تاریخ شیعه و تشیع، به معنای دقیق آن، دانست.<sup>۱</sup>

«حسن بن فرحان مالکی» در رد کلام «دکتر سلیمان عوده»، می‌گوید:

تمام مقالات دکتر سلیمان عوده، نتیجه سوء فهم یا اسائه ادب او یا تعمد او در تحریف است؛ درحالی که باید صحیح‌ترین اقوال را انتخاب کند. او گمان می‌کند که من، وجود عبدالله بن سبأ را به طور مطلق، نفی می‌کنم. به یقین، من چنین چیزی را نگفته‌ام. بلکه در مجله «الریاض» و در مقالات سابق، خود تصریح نموده‌ام که درباره وجود عبدالله بن سبأ، توقف نموده‌ام؛ گرچه به شدت، موقعیت و فعالیت او را در فتنه ایام عثمان، نفی می‌کنم...

فقیهی خودش اعتراف دارد که سیف بن عمر، موقعیت عبدالله بن سبأ را بزرگ جلوه داده است. ولی جرأت نکرده بگوید سیف، موقعیت عبدالله بن سبأ را در فتنه، جعل کرده است. می‌گوییم این سخن من است که مقید به فتنه می‌باشد که بر تعلیقه بر گفتار فقیهی گفتم و مطابق این گفتار، برخی از روایات سیف، همانند بزرگ جلوه دادن موقعیت عبدالله بن سبأ، از درجه اعتبار ساقط می‌شود.

۱. الخلافة ونشأة الاحزاب الاسلامية، ص ۱۵۵.



در نتیجه، یقین دارم که موقعیت گسترده ابن سبأ در فتنه، مطلبی باطل است؛ موقعیتی که آن را سیف بن عمر ترسیم کرده و آن را توصیف نموده است...<sup>۱</sup>

همچنین وی می نویسد:

من موقعیت حساس عبدالله بن سبأ را تنها در فتنه نفی می کنم؛ به این معنا که سندهای صحیح دارد که برای من تفسیر می کند که چگونه فتنه حادث شد و از این رو هرگز به اسانید سیف و امثال او از ضعیفان و دروغگویانی احتیاج ندارم که حوادث فتنه را تفسیر می کنند؛ آنان که حوادث را به صورت مختلف، نقل نموده اند. این خلاصه آن چیزی است که ما آن را در مسئله عبدالله بن سبأ، نفی می کنیم. ولی مسئله وجودش، درخور بحث و بررسی است.

بی شک، با نفی موقعیت عبدالله بن سبأ در فتنه، ۹۵ درصد از روایات مربوط به عبدالله بن سبأ، نفی می شود؛ زیرا بقیه سندها - از غیر سیف - تنها از مردی سخن می گوید که در حق علی بن ابی طالب علیه السلام غلو داشته است...

سلیمان بن عوده که هدفش اثبات موقعیت و نقش عبدالله بن سبأ در حوادث فتنه در صدر اسلام است... اگر به جای این کار، درصدد نفی اسطوره‌ها و توهمات مربوط به ابن سبأ در فتنه برآید، در سابقه او نوشته می شود که او فردی باانصاف بوده و کاری انجام داده است که از بسیاری از افراد روشنفکر، سراغ نداریم.

او باید این مطلب را بداند که اگر روایات ابن سبأ را که مربوط به فتنه است، انکار کند، موجب نقص او و استحقاق علمی او نمی شود. بلکه در این مسئله، به شافعی اقتدا کرده و او را الگوی خود، قرار داده است؛ زیرا او، دو مذهب داشته است: یکی، مذهب قدیم و دیگری، مذهب جدید.

برای مثال، من در سابق، موقعیت ابن سبأ را به طور کامل ثابت می کردم؛ تا اینکه پس از بحث و جست‌وجو، به نتیجه خلاف آن رسیدم. همچنین وجود شخصی به

۱. صحیفة الرياض، ۹ ربیع الاول ۱۴۱۸ هـ.ق، ریاض.

نام «قعقاع بن عمر» را قبول می نمودم و صحابی بودن او را ثابت می کردم؛ تا اینکه بر من روشن شد که تنها مدرک آن، سیف است. پس به نفی موقعیت ابن سبأ در فتنه، معتقد شدم و وجود قعقاع را نیز نفی کردم؛ زیرا باید براساس منهج صحیح، شک و احساس را به خود راه نداد. درواقع، منهج صحیح ما را ملزم می دارد که به وضع و جعلی بودن حدیث معینی، حکم کنیم که شخصی دروغگو، آن را به تنهایی، نقل کرده است و نیز ما را ملزم می دارد که حکم به ضعف شدید حدیثی کنیم که تنها یک شخص متروک، آن را نقل کرده است و نیز حکم به ضعف حدیثی کنیم که فرد ضعیفی آن را به تنهایی، نقل کرده است و...

گاهی در نفس خود، چنین احساس می کنیم که این حدیث جعلی، صحیح است. ولی این احساس، نمی تواند مقیاسی در ثبوت حدیث باشد. همچنین دقت بر حفظ تراث حدیثی، نمی تواند مقیاسی در محافظت بر روایات دروغگویان باشد... و اگر ما بر حدیث یا روایتی، به مجرد احساس به صحت، حکم به دروغ نکنیم، در نتیجه بسیاری از احادیث جعلی و دروغ را اثبات نموده ایم و اختلاف بزرگی را ایجاد کرده ایم؛ زیرا احساس افراد با یکدیگر، فرق می کند؛ درحالی که منهج و روش، احساس و عاطفه نمی شناسد.

از سویی نیز، احساس، منهج و روش محدثان به حساب نمی آید. بلکه گفته شده است که برخی از غالیان صوفیه، به دنبال آن می باشند و از آن به «ذوق»، تعبیر می کنند؛ همان گونه که مراعات مصالح، به اختلاف رأی، فرق می کند.

اگر سلیمان عوده درصدد این است که سیف و دروغ هایش را درباره ابن سبأ و دیگران، از باب مصلحت تراث حدیثی، ثابت کند، می تواند شخص دیگری ادعا کند که نفی این دروغ ها، به نفع و مصلحت میراث حدیثی است. بلکه مصلحت، تنها در نفی این دروغ هاست.

اگر سلیمان عوده بداند - به گمانم می داند - که اثبات روایات سیف درباره ابن سبأ،



چه خطرهایی دارد، هرگز تمسک به آنها نمی‌کند؛ زیرا روایات سیف درباره ابن سبأ، ثابت می‌کند که برخی از صحابه از اهل بدر و دیگران، از دستیاران و مجریان خطوط فکری عبدالله بن سبأ بوده‌اند! و زود است که تفصیل این مطلب بیاید تا برای مردم روشن شود که خطر اثبات ابن سبأ با موقعیت کامل او، از نفع آن، بیشتر است و از این رو بیشتر دانشمندان مسلمان، در صدد نفی موقعیت عبدالله بن سبأ، از قرون اول تا امروز، بوده‌اند.<sup>۱</sup>

او در ادامه می‌گوید:

سلیمان عوده، بین دو مسئله که به تمام معنا مختلف است، خلط کرده است. مسئله وجود عبدالله بن سبأ و این مسئله ای است که دکتر در روایات غیر سیف بن عمر نیز یافته است؛ گرچه احتیاج به درس و بحث دارد که آیا این روایات، با ضعفشان، برای اثبات وجود او کافی است یا خیر؟ ولی در این مسئله، کمتر اختلاف شده است.

مسئله مهم‌تر، موقعیت عبدالله بن سبأ در فتنه است. دکتر سلیمان، این مسئله را تنها در روایات سیف بن عمر یافته است! و موقعیت ابن سبأ در فتنه، اساس مطلب است و این موقعیت را کسی جز سیف بن عمر، به زبان جاری نکرده است!

برای روشن کردن فرق بین دو مسئله، شما شخصیت مشهوری، همچون خالد بن ولید را در نظر بگیرید که وجودش متواتر است. آیا اخباری درباره خالد بن ولید، نیست که هرگز صحیح نمی‌باشد؟! آیا وجود خالد بن ولید می‌تواند توجیه‌کننده اثبات تمام روایاتی باشد که به او نسبت داده شده است؛ چه صحیح یا دروغ، یا اینکه نباید به جز روایات مقبول را به او نسبت داد. داستان عبدالله بن سبأ نیز مثل همین است؛ به این معنا که اگر عبدالله بن سبأ، وجود داشته است، جایز نیست که اخبار دروغین را نیز به او نسبت داد.

۱. صحیفة «المسلمون»، ۴ جمادی الاول ۱۴۱۸ هـ. ق، ریاض.

ولی دکتر عوده، از آنجا که وجود ابن سبأ را مسلم گرفته است، درصدد برآمده تا تمام اخباری را که به او نسبت داده، تصحیح کند؛ گرچه آنها را تنها یک نفر دروغگو نقل کرده باشد و این مورد، خلاف ما در اصل منهج و روش است. ما - هم من و هم او - ابتدا احتیاج داریم که به منهج و روش صحیح، رجوع کنیم. آن‌گاه به بحث و بررسی تاریخ بپردازیم. در واقع اگر منهج و روش ما نزد خودمان، روشن نباشد، ضعف بزرگی است که موجب اختلاف بیشتری خواهد شد.

به همین علت است که محدثان و مورخان گذشته، هنگامی که از فتنه، سخن گفته‌اند، از عبدالله بن سبأ، حتی در حد یک حرف، یاد نکرده‌اند. حتی ذهبی و ابن حجر که عوده درصدد نسبت دادن توثیق سیف بن عمر در تاریخ به آن دو است، هرگز از موقعیت عبدالله بن سبأ، سخنی نگفته‌اند. همچنین قبل از ذهبی و ابن حجر، تمام محدثان و مورخان، به‌ویژه پیشینیان از آنان، هرگز سخنی از عبدالله بن سبأ درباره فتنه عثمان، به میان نیاورده‌اند.

به تاریخ خلیفه بن خیاط، طبقات ابن سعد و کتب صحاح و سنن و مسانید و اجزا و فواید و مستدرکات و مستخرجات و طبقات و تراجم و کتب ادب و کتب انساب، نظر کنید. هرگز در این مصادر، حتی یک حرف، از موقعیت عبدالله بن سبأ در فتنه، نخواهید یافت؛ جز کسی که از سیف بن عمر، نقل کرده است؛ امثال طبری و دیگران. بی تردید دکتر عوده، این مطلب را به خوبی می‌داند. ولی در خلط بین دو مسئله، حریص است. ایشان، هر دو مسئله را یکی حساب کرده است؛ زیرا بیشتر رساله‌اش، به مسئله اخیر، یعنی موقعیت عبدالله بن سبأ مربوط است؛ نه مسئله اول؛ یعنی وجود ابن سبأ.

بر فرض تسلیم با دکتر سلیمان که غیر سیف نیز از عبدالله بن سبأ یاد کرده است، آیا دیگران نیز موقعیت او را در فتنه قتل عثمان، آن‌گونه که دکتر در رساله‌اش



آورده است، ذکر کرده‌اند؟! یا تنها غلو او را در شأن علی علیه السلام، یادآور شده‌اند. در نتیجه، مسئله اول را کسی جز سیف، نقل نکرده است و این عمده آن چیزی است که درباره ابن سبأ نقل شده است. ولی مسئله دوم، حدود پنج درصد از اخبار عبدالله بن سبأ را دربرمی‌گیرد. پس چگونه ممکن است که بدون دلیل و برهان، ۵ درصد، حجت در اثبات ۹۵ درصد باشد؟!<sup>۱</sup>

ثانیاً: برخی دیگر از مورخان، اصل وجود عبدالله بن سبأ را انکار کرده‌اند و شخصیت او را به‌طور جزم و قطع، خیالی می‌دانند و موقعیت او را نیز در فتنه قتل عثمان، انکار می‌کنند. در اینجا کلمات برخی از این افراد را نقل می‌کنیم: «محمد بن عبدالحی شعبان» که مورخ بوده است، برخلاف آنکه به‌طور گسترده به موضوع فتنه قتل عثمان و درگیری‌ها پرداخته است، به‌هیچ وجه در کتابش، مطلبی را درباره سبأ، نقل نکرده است.<sup>۲</sup>

«هاشم جعیط» نیز همین روش را دنبال کرده و با گستردگی بیشتری، به موضوع فتنه قتل عثمان پرداخته و گفته است: «قبول این روایت که عبدالله بن سبأ را محور در فتنه قرار داده‌اند، ممکن نیست».<sup>۳</sup>

«احمد لواسانی» در کتاب خود، درصدد اثبات این مطلب است که داستان عبدالله بن سبأ را برخی از افراد زبردست یهودی، جعل کردند و در تاریخ اسلام، وارد نمودند؛ افرادی که تنها از راه اسلام آوردن دروغین، اهداف شوم خود را دنبال کردند.<sup>۴</sup> «سید مرتضی عسکری» نیز گرچه پیش‌تاز در نفی وجود عبدالله بن سبأ به حساب نمی‌آید، ولی دست‌کم می‌توان ادعا کرد نخستین کسی است که با تحقیق تفصیلی، وجود او را منکر شده و شخصیتش را خیالی، پنداشته است. همچنین می‌توان گفت که

۱. صحیفة «المسلمون»، ۴ جمادی الاول ۱۴۱۸ هـ.ق، ریاض.

۲. صدر الاسلام و الدولة الأمویة، محمد بن عبدالحی شعبان.

۳. جدلیة الدین و السیاسة فی الاسلام المبکر، هاشم جعیط، ص ۷۵.

۴. نظرات فی تاریخ الادب، احمد لواسانی، ص ۳۱۸.



او نخستین کسی است که به‌طور جداگانه، درباره شخصیت عبدالله بن سبأ، سخن گفته و به تفصیل نگاشته است. این مسئله، باعث شده است تا ایشان، با دید سلبی، به تمام روایات سیف بن عمر نظر کند و او و روایاتش را نقد و بررسی نماید و از آنجا که درصدد اثبات اسطوره بودن شخص و شخصیت او بوده است، درصدد برآمده تا هرچه را که مانع راه خود می‌باشد، نقد و ابطال نماید.

ایشان در ابتدا، درصدد برآمده است تا ثابت کند قصه‌ای را که مربوط به فتنه قتل عثمان و دخالت عبدالله بن سبأ و سبائون در آن است و عمدتاً طبری نقل کرده و دیگران نیز از او گرفته‌اند، تنها به سیف بن عمر نسبت دهد و سپس درصدد نقد و جرح او برآمده است. ایشان ابتدا با مقایسه بین مجموعه روایات سیف و روایات مشهور، به اثبات رسانده که روایات سیف، غالباً مخالف مشهور مورخان است. سیف در تمام روایاتش، جانب مدرسه خلفا را گرفته و درصدد تنقیص اسلام و رسول خدا ﷺ و اهل بیت آن حضرت، برآمده است.

سیف بن عمر، کسی بود که افرادی را به اسم صحابی، جعل کرده و قصه‌های جعلی را به آنان، نسبت داده است که از آن جمله، واقعه فتنه قتل عثمان و نسبت دادن آن، به عبدالله بن سبأ است.

او در ادامه به شخصیت عبدالله بن سبأ در کتب تراجم و رجال و حدیث پرداخته و درصدد برآمده است تا روایاتی را که با فرض وجود او، احکامی را بر او مترتب کرده‌اند، مورد خدشه و مناقشه قرار دهد...<sup>۱</sup>

«ابراهیم محمود» نیز در ابتدا با احتیاط شدید، وارد موضوع بحث شده و با سؤال و استنتاج، به بحث درباره عبدالله بن سبأ می‌پردازد و معتقد است که در شخصیت او و اهمیت بخشیدن به آن، مبالغه شده است؛ شخصیتی که محرک اصلی فتنه و منبع ظهور مخالفان دولت اسلامی بوده است... ولی بار دوم که به این موضوع می‌پردازد، درصدد

۱. عبدالله بن سبأ و اساطیر اخری، سید مرتضی عسکری.

برمی‌آید که این قضیه را ساخته و پرداخته یهود بدانند که در این‌گونه مسائل، مهارت کامل داشته‌اند؛ مسئله‌ای که به ادبیات اسلامی اسرائیلی، شناخته شده است. او از این زاویه به عبدالله بن سبأ نظر می‌کند و می‌گوید: «ابن سبأ یا ابن الیهودیة یا ابن السوءاء که به سبب نکوهش و تحقیر، چنین تعبیرهایی درباره او شده، کسی است که شخصیتی اسطوره‌ای، به خود گرفته است...»<sup>۱</sup>.

علامه طباطبایی رحمته‌الله نیز در این باره، می‌نویسد:

این دو نفر که طبری از آنها روایت نقل کرده و تمام قصه‌های عثمان را از آن دو نقل نموده، یعنی شعیب و سیف، هردو از دروغگویان و جعل‌کنندگان مشهورند که علمای رجال، آن دو را ذکر کرده و مورد قدح و سرزنش قرار داده‌اند و کسی را که آن دو، از حدیث ابن السوءاء جعل کرده‌اند، همان کسی است که او را عبدالله بن سبأ نامیده‌اند و حدیث او از احادیث جعلی، به این دو نفر منتهی می‌شود...<sup>۲</sup>.

«دکتر عبدالعزیز هلابی» در کتاب خود، به نام «عبدالله بن سبأ»، می‌گوید:

خلاصه کلام ما در بحث عبدالله بن سبأ این است که او، شخصیتی وهمی است و وجود خارجی ندارد و برفرض که وجود خارجی داشته باشد، به طور حتم، او چنین جرثومی نداشته است که موقعیتی را که سیف به او نسبت داده، انجام دهد؛ نه از لحاظ سیاسی و نه از لحاظ عقیدتی.<sup>۳</sup>

«دکتر علی وردی» در کتاب «وعاظ السلاطین» می‌گوید:

عبدالله بن سبأ، غیر از عمار بن یاسر نیست. قریش، عمار را سرکرده انقلابیان ضد عثمان، به حساب می‌آورد. ولی در ابتدا نمی‌خواست که تصریح به نام او نماید و

۱. ائمة و سحره، ابراهیم محمود، ص ۱۹۲.

۲. میزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۲۶۰.

۳. عبدالله بن سبأ، دراسة للروایات التاريخية عن دوره فی الفتنة، هلابی، ص ۷۱.

به همین علت، اسمی رمزی به نام ابن سبأ یا ابن السوداء برای او انتخاب نمود. راویان حدیث و تاریخ، این قضیه را برای یکدیگر نقل کردند؛ درحالی که از این مسئله غافل بودند و نمی‌دانستند که در پشت پرده، چه می‌گذرد.<sup>۱</sup>

«دکتر کامل مصطفی شیبی» در کتاب «الصلة بين التصوف و التشيع» می‌گوید:

سبائیه - بنا بر این اساس - فرقه‌ای است که عمار، رهبری آنان را به عهده گرفته است؛ کسی که قریش بر او، این لقب رمزی را نهاده است و نیز به آرای خود درباره حضرت علی عليه السلام، مبالغات و انحرافات را اضافه کرده است؛ تا به افکار عمار، عقایدی نسبت دهد که از معقول خارج است...<sup>۲</sup>

نویسنده مصری، «احمد عباس صالح» در کتاب «اليمين و اليسار في الاسلام» می‌گوید: در اینجا، اسم عبدالله بن سبأ، بر سر زبان‌ها می‌گردد که او شخصی یهودی بود که اسلام آورد. در کتاب‌های تاریخ، او را چنین تصویر کرده‌اند که او شیطانی بود پشت قضیه قتل عثمان. بلکه پشت تمام حوادث و فتنه‌ها... نویسندگان، مواضع و مواقف متعارضی درباره او گرفته‌اند؛ برخی به‌طور کلی، وجود او را انکار می‌کنند و برخی نیز او را اساس هر مذهب غریب و منحرفی می‌دانند که در اسلام، وارد شده است. عبدالله بن سبأ، بدون شک، شخصی خرافی است...<sup>۳</sup>

ثالثاً: ما معتقدیم که در تاریخ، از دو عبدالله بن سبأ، سخن به میان آمده است: یکی، درباره حضرت علی عليه السلام، سخنان غلوآمیز می‌گفته است و دیگری، در عهد خلافت عثمان، محرک اصلی فتنه‌ها بوده است.

آنچه صحت دارد این است که شخصی به نام عبدالله بن سبأ، درباره امام علی عليه السلام غلو می‌کرد و می‌گفت: «او خداست - نعوذ بالله تعالی - و من رسول اویم». این

۱. وعاظ السلاطين، صص ۲۷۴ - ۲۷۸، به نقل از کتاب «الصلة بين التصوف و التشيع»، ج ۱، ص ۳۶.

۲. الصلة بين التصوف و التشيع، ج ۱، ص ۸۹.

۳. اليمين و اليسار في الاسلام، ص ۹۵.



موضوع، چندان انکارشدنی نیست و انگیزه‌ای هم بر انکار آن، وجود ندارد؛ زیرا در روایات معتبر که از اهل بیت علیهم‌السلام رسیده، به وجود او، اشاره شده است؛ چنان‌که امام سجاد علیه‌السلام فرمود:

نزد من، یادی از عبدالله بن سبأ شد که تمام موهای بدنم، راست شد. او ادعای امری عظیم نمود - خداوند او را لعنت کند - به خدا سوگند! علی‌علیه‌السلام، بنده صالح خدا و برادر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود و به کرامت نرسید؛ مگر به سبب پیروی از خدا و رسولش.<sup>۱</sup>

همچنین امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «عبدالله بن سبأ، ادعای نبوت نمود. او گمان می‌کرد که امیرمؤمنان علیه‌السلام خداست؛ خداوند از این حرف‌ها، بسیار بالاتر است».<sup>۲</sup> از امام صادق علیه‌السلام نیز روایت شده است که فرمود:

خدا عبدالله بن سبأ را لعنت کند. او در حق امیرمؤمنان علیه‌السلام، ادعای ربوبیت نمود. به خدا سوگند! امیرمؤمنان علیه‌السلام بنده مطیع خدا بود. وای بر کسی که بر ما دروغ بیند...<sup>۳</sup>

از همین رو، به دلیل وجود این روایات، می‌بینیم که رجالیان، با فرض وجود او، به‌طور صریح، او را به غلو و کفر نسبت داده‌اند که برای نمونه، به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

شیخ طوسی رحمته‌الله می‌گوید: «عبدالله بن سبأ، کسی است که کافر شد و اظهار غلو نمود».<sup>۴</sup>

علامه حلی رحمته‌الله نیز می‌گوید: «او غالی و ملعون است... او گمان نمود که علی‌علیه‌السلام خدا

۱. رجال کشی، ج ۱، ص ۳۲۳.

۲. همان.

۳. همان.

۴. رجال طوسی، باب اصحاب علی‌علیه‌السلام، رقم ۷۶.

و خود، نبی اوست. خداوند او را لعنت کند!»<sup>۱</sup>

ابوداؤد می‌گوید: «عبدالله بن سبأ به کفر، بازگشت و اظهار غلو نمود»<sup>۲</sup>.

گفتنی است آنچه باطل است، وجود شخصی به نام عبدالله بن سبأ در عصر عثمان می‌باشد؛ به آن شکلی که در تاریخ طبری آمده است و بر فرض وجود او، موقعیتش در فتنه‌ها، به‌طور قطع، مردود است.

رابعاً: مؤیدان در ادعای خود بر اثبات عبدالله بن سبأ، به روایتی تمسک کرده‌اند که طبری و دیگران آن را نقل کرده‌اند و از حیث سند، ضعیف است.

نویسنده مقاله، در ادامه بحث خود، می‌گوید:

فأهمّ الأوليات: مسائل التوحيد والإيمان فالعقيدة أول الواجبات وأعظمها فهذه هي السياسة بمعناها الإسلامي النقي.<sup>۳</sup>

مهم‌ترین اولیات: مسائل توحید و ایمان است. پس عقیده، نخستین و بزرگ‌ترین واجب است و این، همان سیاست اسلامی پاک است...

#### نقد

بین سیاست و عقیده، فرق است؛ عقیده، مربوط به فکر و اندیشه و سیاست، مربوط به عمل و رفتار می‌باشد.

آن‌گاه نویسنده، می‌گوید:

وما تلبست به بعض الجماعات من المظاهرات والاضطرابات هذه ليست من الدين في شيء بل استوردوها من بلاد الكفر وزادوا عليها إشعال إطارات السيارات التي تسبب الأمراض وتخريب المؤسسات التعليمية والاقتصادية والمرافق العامة.<sup>۴</sup>

۱. خلاصة الاقوال، ص ۲۳۶.

۲. رجال ابی داؤد، ص ۲۵۴.

۳. السلفية منهج شرعی، ج ۲، ص ۶۵۷.

۴. همان.



اینکه برخی از گروه‌ها، تظاهرات می‌کنند و شورش می‌نمایند، هیچ‌گونه ارتباطی با دین ندارند. بلکه این‌گونه کارها، از کشورهای کفر، وارد جامعه اسلامی شده و اقداماتی از قبیل به آتش کشیدن ماشین‌ها، به آن اضافه گشته است؛ کاری که سبب امراض و تخریب مؤسسات تعلیمی و اقتصادی و مؤسسات عمومی است.

#### نقد

اولاً: اگر حاکمی، به آنچه خدا فرموده، حکم نمی‌کند و به مردم، ظلم و ستم می‌نماید، آیا مردم حق اظهار نظر، علیه او و اعلام موافق نبودن با عملکرد او را ندارند؟!

ثانیاً: چه کسی، به هرج و مرج و تخریب اموال عمومی، دعوت کرده است؟ این‌گونه کارها، با شرع و شریعت موافق نیست.

همچنین نویسنده می‌گوید:

والمظاهرات أول نواة الخروج على الحكام الذي نتج عنه سفك الدماء و هتك الأعراض و التسلط على السنة و أهلها و تعطيل دور المساجد من العلم و التعليم و الإصلاح حتى أصبحت و كراً لدعاة المظاهرات و الاضطرابات و هذا مصدره التهيج السياسي و هناك أصابع خفية تحاول بث مثل هذه الأمور لإفساد المجتمعات الإسلامية.<sup>۱</sup>

تظاهرات، نخستین هسته خروج بر حاکم است که به خونریزی و هتک حرمت و تسلط بر سنت و اهل آن و تعطیل شدن موقعیت مساجد از علم و تعلیم و اصلاح، می‌انجامد؛ به حدی که پایگاهی برای رهبران تظاهرکننده و شورش‌ها می‌گردد و منشأ آن، تحریک سیاسی است و در آنجا، دسته‌های مخفی وجود دارد که درصدد گسترش این‌گونه مسائل برای ایجاد فساد در جوامع اسلامی است.

۱. السلفية منهج شرعي، ج ۲، ص ۶۵۸.

## نقد

پاسخ این اشکال، پیش‌تر داده شد.

## مصطلح السلفية، حقیقته و ارتباطه بالاسلام الصحيح

(جبران بن سلمان سحاری)

نویسنده، در این مقاله، مطلب علمی مهمی ندارد که درخور طرح و نقد و بررسی باشد.

## السلفية منهج شرعی و مطلب وطنی، مصطلح السلفية، حقیقته و ارتباطه بالاسلام الصحيح

(فادیغا محمد محمود)

نویسنده مقاله، برخی از موارد اشتراکی بین سلفیت و اسلام را چنین برمی‌شمارد:

- تأکید بر قرآن و سنت در دعوت؛

- توجه به عقیده در گفتار و عمل؛

- رها کردن بدعت و انکار آن؛

- تمسک به شعار اسلام و احکام آن در عمل و رفتار؛

- امر به معروف و نهی از منکر؛

- گوش دادن به دستورهای والیان امور و پیروی از آنها.

اینها مورد اتفاق عموم امت اسلامی است؛ به جز مورد آخر که بسیاری همچون

شیعه امامیه، پیروی از حاکم ظالم فاسق را جایز نمی‌دانند.

آن‌گاه نویسنده، آیاتی را ذکر می‌کند که در آنها، دستور به رجوع به قرآن و سنت

داده شده است. سپس می‌گوید:

وهو منهج السلف الصالح - رضي الله عنهم - فكان الانتساب الى منهجهم لازماً<sup>۱</sup>

۱. السلفية منهج شرعی، ج ۲، ص ۷۱۹.



و آن، روش سلف صالح رضی الله عنهم است و نسبت دادن خود به روش آنان، لازم می‌باشد.

#### نقد

اولاً: به چه دلیل، می‌توان گفت که عموم صحابه، چنین روشی داشته‌اند؟! بی‌تردید، این‌گونه استدلال کردن، از قبیل تمسک به عام در شبهه مصداقیه است که جایز نمی‌باشد.

ثانیاً: از آیات قرآن و روایات و تاریخ شیعه و اهل سنت، خلاف نتیجه‌گیری نویسنده مقاله و ادعای او، ثابت می‌شود.

آن‌گاه نویسنده، برای اثبات حجیت سنت سلف، به حدیث «اصحابی کالنجوم باهم اقتدیتم اهتدیتم»، استدلال کرده است.<sup>۱</sup>

#### نقد

با مراجعه به کتاب‌های اهل سنت و اقوال رجالیان و حدیث‌شناسان، به دست می‌آید که حدیث «اصحابی کالنجوم»، نزد آنان، هیچ‌گونه اعتباری ندارد؛ برای مثال به عبارات برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

#### احمد بن حنبل

صاحب کتاب «التیسیر»، از احمد بن حنبل، نقل می‌کند که حدیث «نجوم»، غیر صحیح است.<sup>۲</sup>

#### ابوبکر بزّار

حافظ ابن عبدالبرّ، به سندش از ابوبکر بزّار نقل کرده است که گفت:

۱. السلفية منهج شرعی، ج ۲، ص ۷۲۰.

۲. التیسیر فی شرح التحرير، ج ۳، ص ۲۴۳.



شما از آنچه از پیامبر ﷺ روایت می‌شود و در دستان عموم مردم است، سؤال کردید که پیامبر ﷺ فرمود: «اصحابی کمثل النجوم - او اصحابی کالنجوم - فبأیها اقتدوا اهتدوا». این کلامی است که هرگز صحیح نمی‌باشد...<sup>۱</sup>

### ابن عدی

ابن عدی، معروف به ابن قطن، حدیث «النجوم» را در کتاب «الکامل» خود که موضوع آن، احادیث ضعیف و موضوع می‌باشد، آورده است.<sup>۲</sup>

### ابن حزم

ابن حزم نیز از جمله افرادی است که حدیث «نجوم» را تکذیب نموده و به بطلان و وضع آن، حکم کرده است. او می‌گوید:

به تحقیق ظاهر شد که این روایت، در اصل ثابت نیست. بلکه شکی نیست که دروغ است؛ زیرا خداوند متعال در حق پیامبرش، می‌فرماید: ﴿مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾.<sup>۳</sup> اگر کلام او علیه الصلاة والسلام در شریعت، تمامش بر حق و واجب است، بدون شک از ناحیه خداوند می‌باشد و هرچه از ناحیه اوست، در آن اختلافی نیست؛ زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾.<sup>۴</sup> همچنین خداوند از تفرقه و اختلاف، نهی کرده است؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَنَازَعُوا﴾.<sup>۵</sup> پس محال است که خداوند، رسولش را به پیروی مطلق از صحابه امر کند؛ درحالی که میان آنها، فردی وجود دارد که شیئی را حلال می‌کند؛ درحالی که دیگری آن را حرام می‌داند و اگر چنین

۱. جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۹۰.

۲. الکامل، ترجمه حمزه نصیبی و جعفر بن عبدالواحد هاشمی قاضی.

۳. نجم: ۳ و ۴.

۴. نساء: ۸۲.

۵. انفال: ۴۶.



می‌بود، باید فروش شراب حلال می‌بود؛ زیرا «سمره بن جندب» آن را حلال دانسته است و نیز باید خوردن تگرگ برای روزه‌دار، به علت اقتدا به ابی طلحه، حلال باشد و از طرفی دیگر برای اقتدا به دیگر صحابه، حرام گردد...<sup>۱</sup>

آن‌گاه می‌گوید: «چگونه جایز است تقلید قومی که گاهی خطا کرده و گاهی به صواب رفته‌اند».<sup>۲</sup>

و در جایی دیگر می‌گوید:

تنها چیزی که بر ما واجب است، متابعت آن چیزی است که در قرآن از جانب خداوند نازل شده و برای ما، دین اسلامی را تشریح کرده است و آنچه از رسول خدا ﷺ به طور صحیح رسیده و خداوند کلام او را به عنوان بیان دین، به حساب آورده است... .

غلط کرده‌اند کسانی که می‌گویند: اختلاف، رحمت است. آن‌گاه احتیاج می‌کنند به حدیثی که به پیامبر ﷺ نسبت داده شده است که فرمود: «اصحابی کالنجوم باهم اقتدیتم اهتدیتم». این حدیث، باطل و دروغ و از تولیدات اهل فسق است...<sup>۳</sup>

#### ابن عبدالبرّ

او به سندش از ابن عمر، حدیث «نجوم» را نقل می‌کند و در آخر می‌گوید: «این سندی غیر صحیح است که به آن، حجت قائم نمی‌شود».<sup>۴</sup>

#### ابن الجوزی

او بعد از نقل این حدیث از عمر بن خطاب، می‌گوید: «این حدیثی غیر صحیح

۱. المحلی، ج ۶، ص ۸۳.

۲. همان، ص ۸۶.

۳. همان، ج ۵، ص ۶۴.

۴. جامع البیان العلم، ج ۲، صص ۹۰ و ۹۱.

است؛ زیرا در سندش، نعیم وجود دارد که مجروح می باشد و نیز عبدالرحیم است که یحیی بن معین، او را کذاب می داند.<sup>۱</sup>

#### شمس‌الدین ذهبی

او در کتاب «میزان الاعتدال»، در بیان شرح حال «جعفر بن الواحد هاشمی قاضی» بعد از تضعیف او، می گوید: «از بلایای او، جعل حدیث «نجوم» است.<sup>۲</sup> همچنین در بیان شرح حال «زید العمی»، بعد از نقل حدیث «نجوم»، به بطلان آن، تصریح نموده است.<sup>۳</sup>

#### ابن قیّم جوزیه

او می گوید:

این حدیث (حدیث نجوم)، از طریق اعمش، از ابوسفیان بن جابر و از حدیث سعید بن مسیب، از ابن عمر و از طریق حمزه جزری از نافع از ابن عمر، نقل شده است که هیچ‌یک از آنها، ثابت نیست.<sup>۴</sup>

#### ابن الهمام حنفی

او که از بزرگان حنفیه است، می گوید: «حدیث نجوم، شناخته شده نیست».<sup>۵</sup>

#### جلال‌الدین سیوطی

او بعد از نقل این حدیث در «الجامع الصغیر»، به ضعف آن، تصریح نموده است.<sup>۶</sup>

۱. العلل المتناهية في الاحاديث الواهية.

۲. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۱۳.

۳. همان، ج ۲، ص ۱۰۲.

۴. إعلام الموقعين، ج ۲، ص ۲۲۳.

۵. التحرير، ج ۳، ص ۲۴۳.

۶. فیض القدیر، ج ۴، ص ۷۶؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۱۳۳.

### قاضی شوکانی

او در بحث «حجیت اجماع»، می‌گوید:

و نیز حدیث «اصحابی کالنجوم بأیمم اقتدیتم»، حجیت قول هریک از آنها را می‌رساند و در این حدیث، گفتار معروفی است؛ زیرا در رجال آن، عبدالرحیم عمی از پدرش وجود دارد که هر دو، جداً ضعیف‌اند. بلکه ابن معین، عبدالرحیم را کذاب معرفی کرده است...

این حدیث، طریقی دیگر دارد که در آن، حمزه نصیبی است که او نیز جداً ضعیف است. بخاری او را منکر الحدیث معرفی می‌کند و ابن معین می‌گوید: «او بی‌ارزش است». ابن عدی نیز گفته است که عموم روایات او، موضوع و جعلی است و این حدیث نیز از طریق جمیل بن زید، نقل شده که مجهول است.<sup>۱</sup>

### محمد ناصرالدین البانی (معاصر)

او حدیث «نجوم» را در کتاب «سلسلة الأحادیث الضعيفة و الموضوعة» آورده و بعد از نقل آن، گفته است: «این حدیث، موضوع و جعلی است».<sup>۲</sup>

### بررسی کلی روایات

حدیث «اصحابی کالنجوم» را برخی از صحابه نقل کرده‌اند که همه آن روایات، از ضعف سندی، برخوردار است که در اینجا به آنها اشاره می‌کنیم:

روایت عبدالله بن عمر: در سند روایت او، «عبدالرحیم بن زید» و «زید العمی» وجود دارند که هر دو ضعیف‌اند.

روایت عمر بن خطاب: در سند روایت او، نعیم بن حماد، عبدالرحیم بن زید و زید العمی، وجود دارند که همگی ضعیف‌اند.

۱. ارشاد الفحول، ص ۸۳.

۲. سلسلة الاحادیث الضعيفة، ج ۱، ص ۱۴۹.

روایت جابر بن عبدالله انصاری: دارقطنی، حدیث «نجوم» را از جابر با یک سند، نقل کرده که در آن سند، حمید بن زید وجود دارد که مجهول است و در سند دیگرش، ابوسفیان، سلام بن سلیم و حارث بن غصین وجود دارند که ضعیف یا مجهول‌اند. روایت عبدالله بن عباس: در سند این روایت، سلیمان بن ابی کریمه، جوهر بن سعید و ضحاک بن مزاحم وجود دارند که همگی از ضعف، به حساب می‌آیند. روایت ابوهریره: در سند این روایت نیز جعفر بن عبدالواحد قاضی هاشمی، وجود دارد که متهم به جعل حدیث و کذب است. روایت انس بن مالک: در سند این روایت، بشر بن حسین وجود دارد که ابوحاتم، او را دروغگو می‌داند. ابن حجر، در «لسان المیزان» نیز، کلماتی را از علما در نکوهش او، آورده است.<sup>۱</sup>

#### البانی و تضعیف سندهای حدیث

ناصرالدین البانی وهابی در کتاب «سلسلة الأحادیث الضعیفة»، حدیث را با تعبیرات گوناگون آورده و همه را تضعیف کرده است. اینک به‌طور خلاصه به آن اشاره می‌کنیم: ابن عبدالبر<sup>۲</sup> و ابن حزم<sup>۳</sup>، از طریق سلام بن سلیم و او از حارث بن غصین، از اعمش، از ابوسفیان، از جابر نقل کرده اند که پیامبر ﷺ فرمود: «اصحابی کالنجوم باهم اقتدیتم اهتدیتم».

ابن عبدالبر می‌گوید: «این حدیثی است که قابل احتجاج نیست؛ زیرا حارث بن غصین، مجهول است». ابن حزم نیز می‌گوید:

این روایت، ساقط است؛ زیرا ابوسفیان، ضعیف است و سلام بن سلیمان، از کسانی

۱. لسان المیزان، ج ۲، صص ۲۱-۲۳.

۲. جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۹۱.

۳. الإحکام، ج ۶، ص ۸۲.



است که احادیث ضعیف السند را روایت می‌کند و این حدیث، بدون شک، از جمله آنهاست.

البانی می‌گوید:

بار این حدیث، بر دوش سلام بن سلیم است و علما، اجماع بر ضعف او دارند. ابن خراش می‌گوید: «او کذاب است». ابن حبان می‌گوید: «او احادیث جعلی روایت می‌کند...». به همین علت است که احمد گفته است: «این حدیث، صحیح نیست»؛ همان‌گونه که ابن قدامه در کتاب «المنتخب»، به آن اشاره کرده است.<sup>۱</sup>

آن‌گاه البانی می‌گوید:

گفتار شعرانی<sup>۲</sup> که این حدیث را نزد اهل کشف صحیح دانسته، باطل است؛ زیرا تصحیح احادیث از طریق کشف، بدعت صوفی است و اعتماد بر این طریق، به تصحیح احادیث باطلی می‌انجامد که هیچ اصل و اساسی ندارد؛ مانند این حدیث؛ به علت آنکه کشف، بهترین حالاتش، بر فرض صحت، همانند رأی است که گاهی به خطا و گاهی به صواب می‌رود و این در صورتی است که هوا و هوس در آن، راه پیدا نکرده باشد.<sup>۳</sup>

خطیب<sup>۴</sup> و قبل از او، ابوالعباس اصم و او از بیهقی<sup>۵</sup> و دیلمی و ابن عساکر، از طریق سلیمان بن ابی‌کریمه، از جویر، از ضحاک، از ابن‌عباس نقل کرده اند که پیامبر ﷺ فرمود:

مهما اوتیتم من کتاب الله فالعمل به لا عذر لأحدکم فی ترکه فإن لم یکن فی کتاب الله  
فسنة ماضية فان لم یکن سنة متي ماضية فما قال اصحابي ان اصحابي بمنزلة النجوم

۱. المنتخب، ج ۱۰، ص ۱۹۹.

۲. المیزان، ج ۱، ص ۲۸.

۳. سلسلة الاحادیث الضعیفة، ج ۱، صص ۱۴۴ و ۱۴۵.

۴. الکفاية فی علم الدراية، ص ۴۸.

۵. المدخل، رقم ۱۵۲.

في السماء فأيتها اخذتم به اهتديتم و اختلاف اصحابي لكم رحمة.  
 هر چه از کتاب خدا، به شما رسیده باشد، باید به آن عمل کنید و برای هیچ کس،  
 عذری در ترک آن نیست. اگر در کتاب خدا نبود، به سنت حتمی عمل کنید و  
 اگر سنتی از من یافت نشد، به آنچه اصحابم می گویند عمل نمایید؛ زیرا اصحابم  
 به منزله ستارگان در آسمان اند؛ به هر کدام تمسک کنید، هدایت یافته‌اید و  
 اختلاف اصحابم برای شما رحمت است.

آن‌گاه می‌گوید:

این سند، جداً ضعیف است. ابن ابی حاتم، سلیمان بن ابی کریمه را ضعیف الحدیث  
 معرفی کرده است و جویر، پسر سعید ازدی، مطابق رأی دارقطنی و نسائی و  
 دیگران، متروک است و ابن مدینی نیز او را تضعیف نموده است.  
 بیهقی بعد از نقل این حدیث، گفته است: «متن این حدیث، مشهور است. ولی  
 سندهای آن، همگی ضعیف بوده و هیچ سندی برای آن، به اثبات نرسیده است».  
 آن‌گاه می‌گوید: «تحقیق در مطلب، آن است که این حدیث، جداً ضعیف است؛  
 به علت آنچه درباره جویر گفته شد...»<sup>۱</sup>

ابن بَطَّه<sup>۲</sup>، خطیب، دیلمی<sup>۳</sup> و ابن عساکر<sup>۴</sup>، از طریق نعیم بن حماد، از عبدالرحیم بن  
 زید عمّی، از پدرش، از سعید بن مسیب، از عمر بن خطاب نقل کرده است که  
 پیامبر ﷺ فرمود:

سَأَلْتُ رَبِّي فِيمَا اخْتَلَفَ فِيهِ اصْحَابِي مِنْ بَعْدِي فَاَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ: يَا مُحَمَّدُ! إِنَّ اصْحَابَكَ  
 عِنْدِي بِمَنْزِلَةِ النُّجُومِ فِي السَّمَاءِ بَعْضُهَا أَوْضَاؤُا مِنْ بَعْضٍ فَمَنْ أَخَذَ بِشَيْءٍ مِمَّا عَلَيْهِ مِنْ  
 اخْتِلَافِهِمْ فَهُوَ عِنْدِي عَلَى هُدًى.

۱. سلسله الاحادیث الصحیحة، ج ۱، صص ۱۴۶-۱۶۷.

۲. الإبانة، ج ۴، ص ۱۱.

۳. المسند، ج ۲، ص ۱۹۰.

۴. تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۳۰۳.



از پروردگار خود درباره آنچه اصحابم بعد از من، در آن اختلاف می‌کنند، سؤال نمودم. خداوند به من وحی فرستاد که ای محمد! همانا اصحاب تو، نزد من به منزله ستارگان در آسمان‌اند؛ برخی روشن‌تر از برخی دیگر. پس هر کس چیزی را از ایشان، با اختلافی که دارند، بگیرد، نزد من بر هدایت است.

البانی بعد از نقل این حدیث، می‌گوید:

این سندی موضوع است. نعیم بن حماد، ضعیف است و عبدالرحیم بن زید عمی، کذاب است و آفت در این حدیث، اوست و ابن‌معین، او را کذاب معرفی کرده است و ذهبی بعد از نقل این حدیث در «میزان الاعتدال»، آن را باطل معرفی کرده است.

ابن عبدالبر و ابن حزم از طریق ابی‌شهاب حناط، از حمزه جزری، از نافع، از ابن‌عمر نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «أنا مثل اصحابي مثل النجوم، فأئيم أخذتم بقوله اهتديتم»؛ «همانا اصحابم، همانند ستارگان‌اند؛ به گفتار هر کدام اخذ کنید، هدایت یافته‌اید». ابن عبدالبر، بعد از نقل این حدیث، می‌گوید: «این سندی غیر صحیح است».

آن‌گاه البانی می‌گوید:

حمزه همان ابن ابی‌حمزه است که دارقطنی او را متروک معرفی کرده و ابن‌عدی گفته است: «عموم مرویات او، جعلی است». ابن‌حبان نیز درباره او گفته است: «او از افراد ثقه، حدیث جعلی نقل کرده است و از این رو روایت از او، جایز نیست». ذهبی در «میزان الاعتدال»، از او احادیث جعلی را نقل کرده و این حدیث را از جمله آنها، به شمار آورده است.

ابن حزم می‌گوید: «روشن شد که این روایت، اصلاً ثابت نیست. بلکه شکی در کذب آن نیست... چگونه صحیح است تقلید از قومی که گاهی خطا می‌کند و گاهی به صواب می‌رود».



او نیز می‌گوید: «وظیفه ما، پیروی از آن چیزی است که در قرآن آمده و از رسول خدا ﷺ به سند صحیح، رسیده است».

و در آخر می‌گوید که این حدیث، باطل و دروغ بوده است و به دلایل زیر، از تولیدات اهل فسق، به حساب می‌آید:

۱. این حدیث، از طریق نقل، ثابت نشده است؛

۲. صحیح نیست که پیامبر ﷺ امر کند به چیزی که از آن، نهی کرده است. می‌دانیم که پیامبر ﷺ خبر داده که ابوبکر در فلان تفسیری که داشته، به خطا رفته است و نیز عمر در فلان تأویل، دروغ گفته است... و محال است که پیامبر ﷺ امر کند مردم را به پیروی هر کدام از اصحاب که به یقین، خطاکار نیز بوده‌اند و این لازم می‌آید که پیامبر ﷺ به پیروی از خطا، امر کرده باشد و حضرت از این کار، منزّه است؛

۳. در این حدیث، گفتاری باطل است و هرگز نمی‌توان آن را به پیامبر ﷺ نسبت داد؛ زیرا بی‌تردید، کسی که جهت مطلع جُدی را اراده کرده است؛ ولی به دنبال مطلع سرطان برود، هدایت نخواهد شد. بلکه به گمراهی خواهد افتاد؛ زیرا هر ستاره‌ای هدایت‌گر هر راهی نیست. پس این تشبیه، درست نیست و واضح شد که دروغ است و سقوط آن از اعتبار، به‌طور ضروری، واضح است.

همچنین از ابن حزم نقل کرده است که او درباره این حدیث، می‌گوید: «خبری است دروغ، جعلی، باطل و غیر صحیح».<sup>۱</sup>

### بررسی دلالت حدیث

متن حدیث «نجوم» نیز، بر فرض صحت سند، قابل مناقشه است؛ زیرا آیا کسی می‌تواند باور کند که همه صحابه بعد از پیامبر ﷺ، بر طریق مستقیم بوده‌اند؟! آیه همه

۱. سلسلة الاحادیث الصحیحة، ج ۱، صص ۱۴۹-۱۵۲.

آنها، شایسته پیروی بوده‌اند؟! آیا همه آنها، به هدایت رسیده‌اند تا بتوانند دیگران را نیز هدایت کنند؟! اگر چنین است، چرا این همه آیات قرآن کریم، در نکوهش طایفه‌ای از صحابه، وارد شده است؟ همچنین چرا این همه روایات، از شخص پیامبر ﷺ، در نکوهش جماعتی از آنها رسیده است؟<sup>۱</sup>

بی تردید، پیامبر ﷺ می‌دانست که بعد از او، چه اتفاقی خواهد افتاد و امت او به ۷۳ فرقه، پراکنده خواهند شد. مگر نه این است که پیامبر ﷺ در احادیث «حوض»، از بدعت‌گذاری جماعتی از صحابه، خیر داده و آنان را اهل جهنم دانسته است؟!<sup>۲</sup> آیا جماعتی از صحابه، اهل فسق و فجور نبودند؟! برای آگاهی بیشتر، در اینجا به برخی از موارد فسق آنان، اشاره می‌کنیم:

جماعتی از مشاهیر صحابه، در قضیه جمل، در موضوع «حوأب»، دروغ گفتند و مردم را نیز بر گواهی به دروغ، برانگیختند. این موضوع، از قضایای مشهور در کتب تاریخ اهل سنت، از قبیل تاریخ طبری، ابن‌اثیر، ابن‌خلدون، ابی‌الفداء، مسعودی و دیگران است.

مگر نبود که خالد بن ولید، مالک بن نویره را کشت و با زن او، بدون عده گرفتن، زنا کرد؟! مگر مغیره بن شعبه، با ام‌جمیل زنا نکرد؟!<sup>۳</sup> مگر سمرة بن جندب، در عصر عمر بن خطاب، شراب‌فروش نبود؟!<sup>۴</sup> مگر عبدالرحمان بن عمر بن خطاب شراب‌خوار، در عصر خلافت پدرش در مصر نبود؟!<sup>۵</sup>

مگر برخی از بزرگان صحابه، به احکام شرعی جاهل نبودند؟! مگر معاویه، کسی نبود که ربا می‌گرفت و هنگامی که ابوالدرداء به او اعتراض کرد که پیامبر ﷺ ربا

۱. برای آگاهی بیشتر ر.ک: بحث «عدالت صحابه».

۲. صحیح بخاری، باب فی الحوض، ج ۴، ص ۸۷ و ۸۸.

۳. وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۴۵۵؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۰۷.

۴. ر.ک: صحیح بخاری و دیگر کتب.

۵. شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۱۲۳.

معاوضی را جایز نمی‌داند، در جواب گفت: «من اشکالی در آن نمی‌بینم»<sup>۱</sup> و... .  
 در نتیجه، حدیث «اصحابی کالنجوم»، از نظر سند و دلالت، قابل مناقشه بوده و بی‌اعتبار است و از این رو نمی‌توان به آن استدلال نمود.  
 آن‌گاه نویسنده مقاله، درباره لزوم پیروی از سلف، به قول ابن‌مسعود، استدلال می‌کند که از او، چنین نقل شده است:

من كان مُستتاً فليستن بمن قد مات فإن الحي لا يؤمن عليه أولئك أصحاب  
 محمد ﷺ كانوا أفضل هذه الأمة وأبرها قلباً وأعمقها علماً وأقلها تكلفاً اختارهم  
 الله لصحبه لإقامة دينه وعرفوا لهم فضلهم واتبعوهم على اثرهم وتمسكوا بما  
 استطعتم من أخلاقهم وسيرهم فإنهم كانوا على الهدى المستقيم.<sup>۲</sup>

هر کس اهل سنت است، باید به سنت پیشینیان اقتدا کند؛ زیرا زنده‌ها در امان نیستند و مقصود از پیشینیان، همان اصحاب محمد ﷺ می‌باشند که برترین و پاک‌دل‌ترین و ژرف‌اندیش‌ترین و کم‌تکلف‌ترین این امت‌اند. خداوند، آنان را برای همنشینی با پیامبرش برگزید تا دینش را برپا دارند. آن‌گاه [دیگران] فضیلت آنان را بشناسند و راه آنان را دنبال کنند. از این رو هر قدر که می‌توانید، به اخلاق و سیره زندگی آنان، چنگک زنید؛ زیرا آنان بر هدایت و راه مستقیم می‌باشند.

#### نقد

گرچه ابن‌مسعود، صحابی است، ولی کلامش، وحی نمی‌باشد و از عصمت، برخوردار نیست. بی‌تردید، تنها کلام خدا و رسول و اهل عصمت و طهارت ﷺ از عصمت برخوردار است و حجیت دارد.  
 سپس نویسنده مقاله، به بارزترین مقدمات منهج سلفی، در تعامل با مخالفان پرداخته

۱. موطأ مالک، ج ۲، ص ۵۹.

۲. السلفية منهج شرعی، به نقل از شرح السنة بغوی، ج ۱، ص ۲۱۴.



و آنها را این‌گونه برشمرده است:

- رسوخ در دین؛
  - تحریر محل نزاع و دوری از اجمال‌گویی؛
  - رعایت عدالت در حکم نمودن بر مخالف؛
  - حسن ظن به دعوت‌کننده مسلمان و حمل کلامش بر آنچه اراده کرده نه بر آنچه شنونده، اراده می‌کند؛
  - تلاش زیاد بر یکپارچگی مسلمانان و صفوف آنان، از راه گفت‌وگو؛
  - پاسداری از دوستی و یاری‌رسانی به یکدیگر؛
  - گواهی و پذیرش به سخنان حق فرد مخالف.
- گفتنی است که اگر سلفی‌ها، به این اصول، پایبند باشند و به آنها عمل کنند، شایسته تقدیرند. ولی واقعیت خارجی، خلاف آن می‌باشد. در ضمن، باید توجه داشت که این اصول، اختصاص به آنها ندارد.

#### المنهج السلفی فی الجماعة والامامة و اثره علی واقع المملكة العربية السعودية

(دکتر سلیمان بن عبدالله بن حمود ابا الخلیل)

نویسنده در ابتدای مقاله، مفهوم جماعت و اقسام آن، اهمیت و ضرورت اجتماع و محافظت بر هویت جمعی، اساس جماعت و لزوم آن، ادله وجوب جماعت و حرمت خروج بر آن را از قرآن و روایات و آثار و حکم عقل، بررسی کرده است.

#### نقد

این مطلب، به حجیت سنت سلف، ربطی ندارد. سپس نویسنده در بخش دوم مقاله، مفهوم امامت و راه‌های ثبوت آن، از قبیل اختیار، عهد یا استخلاف، قهر و استیلاء و غلبه و بیعت را بررسی نموده است.

### نقد

در مبحث امامت، به اثبات رسیده است که اختیار و عهد و استخلاف و قهر و استیلاء و غلبه و بیعت، موجب مشروعیت بخشیدن به حکومت حاکم نیست و مشروعیت حاکم اسلامی، تنها از راه نص خاص یا عام خداوند متعال می‌باشد. آن‌گاه نویسنده، در بخش سوم مقاله، به روش سلف صالح، در معامله با والیان امر پرداخته و از خروج بر آنان، جلوگیری کرده است.

### نقد

از عبارات برخی از علمای اهل سنت استفاده می‌شود که روش سلف، خروج بر حاکمان ظالم و فاسق بوده است؛ چنان‌که «ابوبکر بن جاهد مقرئ»، ادعای اجماع بر جواز خروج علیه حاکمان ظالم، کرده است. ولی ابن حزم، به او اعتراض نموده و در این اعتراض، به خروج امام حسین علیه السلام و اصحابش بر یزید و خروج ابن اشعث و یاورانش و نیکان مسلمانان بر حجاج بن یوسف، استدلال کرده است.

سپس ابن حزم، در ادامه می‌گوید:

أتری هؤلاء كفروا؟ بل والله من كفرهم فهو احق بالتكفير ولقد يحق على المرء المسلم أن يرم لسانه ويعلم أنه مجزي بما تكلم مسؤول عنه غداً...<sup>۱</sup>  
 آیا تو آنان را مشاهده می‌کنی که کافر شده‌اند؟ بلکه به خدا سوگند! هر کس آنان را تکفیر کند، به تکفیر سزاوارتر است و به یقین بر انسان مسلمان، واجب است که زبانش را کنترل کند و بداند به آنچه می‌گوید، کیفر می‌شود و فردای قیامت، درباره آن، مسئول است.

آن‌گاه ابن حزم، قول به خروج را به جماعتی از صحابه و تابعان و تابعان تابعان نسبت داده و از بین صحابه، نام حضرت علی علیه السلام و همراهانش را برده است و این

۱. الاجماع، ص ۱۷۸؛ الروض الباسم، ابن الوزير، ص ۵۲؛ التکفیر، دکتر زمل العطیف، ج ۱، ص ۳۷۳.



نظریه را مذهب عبدالله بن عمر، محمد بن حنفیه، حسین بن علی علیه السلام و بقیه صحابه از مهاجرین و انصار دانسته است که در واقعه حره قیام کردند و نیز کسانی که علیه حجاج بن یوسف، قیام نمودند.

آن‌گاه می‌گوید که این مذهب بزرگان تابعان است که همراه با صحابه بودند؛ از قبیل عبدالرحمان بن ابی لیلی، سعید بن جبیر ابی‌البحتری طائی، عطاء سلمی ازدی، حسن بصری، مالک بن دینار، مسلم بن یسار، ابی‌الجوزاء، شعبی، عبدالله بن غالب، عقبه بن عبدالغافر، عقبه ابن ماهان، مطرف بن مغیره بن شعبه، ابی‌المعدل حنظله بن عبدالله، ابی‌شیخ هنائی همئانی، طلق بن حبیب، مطرف بن عبدالله بن شخیر، نصر بن انس، عطاء بن سائب، ابراهیم بن یزید تیمی بن حوساء، جبلة بن زحر و دیگران. آن‌گاه به نام برخی از تابعان تابعان و افراد بعد از آنان، اشاره کرده است؛ مانند عبدالله بن عبدالعزیز بن عبدالله بن عمر، عبیدالله بن عمر، محمد بن عجلان و خروج‌کنندگان همراه ابراهیم بن عبدالله بن حسن و محمد نفس زکیه.<sup>۱</sup> ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التهذیب»، ترجمه «حسن بن صالح بن صالح بن حی»، می‌نویسد:

وقولهم: کان یری السیف یعنی کان یری الخروج بالسیف علی ائمة الجور و هذا

مذهب السلف قدیم...<sup>۲</sup>

و نظر آنان، بر قیام به شمشیر بوده است؛ یعنی رأی او به خروج با شمشیر علیه حاکمان ظالم بوده و این، مذهب سلف قدیم است...<sup>۳</sup>

ابن حزم در کتاب «الفصل فی الملل و النحل»، معتقد است احادیث لزوم صبر بر حاکمان و عدم خروج بر آنان، منسوخ شده است. از این رو احادیثی که به امر به معروف و نهی از منکر و مؤاخذه ظالمان، دعوت می‌کند، باقی می‌ماند.<sup>۳</sup>

۱. التکفیر، دکتر زمل عطیف، ج ۱، صص ۳۷۳ - ۳۷۵.

۲. تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ج ۲، ص ۲۸۸.

۳. الفصل، ج ۵، ص ۲۵.

آن‌گاه نویسنده مقاله، فتوایی را از «بن باز» درباره کسی که از دعا کردن بر والیان امر امتناع می‌کند، چنین نقل نموده است:

هذا من جهله وعدم بصيرته الدعاء لولي الأمر من أعظم القربات ومن أفضل الطاعات ومن النصيحة لله ولعباده...<sup>۱</sup>

این از جهل و بصیرت نداشتن اوست و دعا برای ولی امر، از بزرگ‌ترین قربت‌ها و بافضیلت‌ترین طاعت‌ها و از خیرخواهی برای خدا و بندگانش می‌باشد...

#### نقد

اولاً: این کلام او، بر فقیه درباری بودنش دلالت دارد و فتوای او، تأیید ظلم و ظالم است.

ثانیاً: این فتوا، با عملکرد سلف صالح، سازگاری ندارد، درحالی‌که او خود را سلفی می‌داند.

نویسنده در بخش چهارم مقاله‌اش، به ذکر ادله حرمت خروج بر ولی امر و خطر آن پرداخته و از بین آیات، به آیه «اولی الامر» استدلال نموده و مقصود از آن را حاکمان و امیران، دانسته است.<sup>۲</sup>

#### نقد

اولاً: همان‌گونه که اشاره شد، خروج بر حاکم ظالم، سیره سلف بوده است.

ثانیاً: مصداق «اولی الامر» در آیه، افرادی معصوم اند و آنان، کسانی جز اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام نیستند.

«فخر رازی» می‌گوید:

خداوند، به طور قطع، به اطاعت اولی الامر، امر نموده است و هرکس که چنین

۱. السلفية منهج شرعی، ج ۲، ص ۷۵۶. به نقل از مجموع فتاوی، بن باز، ج ۸، سؤال ۸.

۲. همان، ص ۷۵۸.



امری برای او شده است، باید از هر خطا و اشتباهی، معصوم باشد؛ زیرا در غیر این صورت، بر فرض اقدامش بر اشتباه و خطا، لازم می‌آید که خداوند امر به اطاعت از کسی کرده باشد که دارای کار خطایی است و خطا از آن جهت که خطاست، مورد نهی است. بنابراین در صورت عصمت نداشتن اولی الامر در این آیه، لازم می‌آید که امر و نهی در یک فعل و به یک اعتبار، با یکدیگر جمع شود که این به طور حتم، محال است. پس باید مقصود از «اولی الامر» در آیه، افراد معصوم از خطا و اشتباه باشند.<sup>۱</sup>

گرچه فخر رازی تا اینجا، با شیعه امامی همراهی کرده و «اولی الامر» را بر افراد معصوم، منطبق ساخته است، ولی هنگام تعیین مصداق «اولی الامر»، دچار اشتباه شده و آن را بر اهل حل و عقد از امت، منطبق کرده است.

او می‌گوید:

آیه دلالت بر لزوم پیروی از اولی الامر، به طور مطلق دارد. ولی از آنجا که ما از شناخت معصوم عاجزیم و به علت اینکه معصوم، وجود خارجی ندارد یا ما از دسترسی به آن عاجزیم، می‌گوییم که مقصود از «اولی الامر»، همان اهل حل و عقد از بزرگان امت اند؛ کسانی که به مسائل و احکام آگاه‌اند و اگر آنان بر مسئله‌ای اجتماع کنند، نتیجه‌ای که از اجتماع آنها به دست می‌آید، از هر عیب و خطایی، مصون است.<sup>۲</sup>

### تفسیر قرآن به روایات

همان‌گونه که برخی آیات قرآن، می‌تواند برخی دیگر را تفسیر کند، روایات نیز می‌توانند آیات قرآن را تفسیر و تبیین نمایند؛ چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید:

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۱، ص ۱۴۴.

۲. همان.



﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ (نحل: ۴۴)

و ما این ذکر (قرآن) را بر تو نازل کردیم تا آنچه را به سوی مردم نازل شده است، برای آنها روشن سازی.

گفتنی است روایاتی وجود دارد که می‌تواند مصداق «اولی الامر» را تبیین کند که در اینجا، به برخی از این روایات، اشاره می‌کنیم:

#### حدیث دوازده خلیفه

رسول خدا ﷺ فرمود: «بعد از من، دوازده امیر میان شما خواهند بود که همگی آنها از قریش‌اند».<sup>۱</sup>

کلمه «امیر» از ماده امر و امارت است و در واقع این روایت، بیانگر تعداد دقیق «اولی الامر» می‌باشد که طبق فرمایش حضرت، عدد آنها، دوازده نفر است. همچنین حاکم نیشابوری، به سند صحیح، از رسول خدا ﷺ نقل کرده است که حضرت فرمود:

من أطاعني فقد أطاع الله، ومن عصاني فقد عصى الله، ومن أطاع علياً فقد أطاعني  
ومن عصى علياً فقد عصاني.<sup>۲</sup>

هر کس مرا اطاعت کند، به طور حتم، خدا را اطاعت کرده و هر کس مرا نافرمانی کند، به طور حتم، خدا را نافرمانی کرده است و هر کس علی را اطاعت کند، به طور حتم، مرا اطاعت کرده و هر کس علی را نافرمانی کند، به طور حتم، مرا نافرمانی کرده است.

پیامبر ﷺ در این حدیث، اطاعت حضرت علی را همراه با اطاعت خود و اطاعت خودش را همراه با اطاعت خدا، معرفی کرده است. در نتیجه، این همان معنایی است که قرآن در آیه مورد نظر، به آن اشاره کرده است.

۱. صحیح بخاری، کتاب الاستخلاف، ج ۷، ص ۷۲۲۲.

۲. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۱.

### حدیث ثقلین

پیامبر ﷺ فرمود: «من دو گوهر گران بها را میان شما به امانت می گذارم که اگر به آن دو، چنگ زنید، هرگز گمراه نمی شوید؛ یکی، کتاب خدا و دیگری، عترتم».

در این حدیث نیز به لزوم تمسک و اطاعت از عترت پیامبر ﷺ، اشاره شده است. نویسنده این مقاله بر حرمت خروج بر حاکم، به روایاتی استدلال کرده که در آنها، به پیروی از حاکم امر شده است؛ از جمله در روایتی، رسول خدا ﷺ فرمود:

من اطاعني فقد اطاع الله ومن عصاني فقد عصى الله ومن يطع الأمير فقد اطاعني  
ومن يعص الأمير فقد عصاني.<sup>۱</sup>

هر کس مرا اطاعت کند، به طور حتم، خدا را اطاعت کرده و هر کس مرا نافرمانی کند، به طور حتم، خدا را نافرمانی نموده است و هر کس امیر را اطاعت نماید، به طور حتم، مرا اطاعت کرده و هر کس امیر را نافرمانی کند، به طور حتم، مرا نافرمانی نموده است.

### نقد

اولاً: مقصود از «امیر» در این روایت، همان دوازده امیری می باشد که روایات دیگر، از جمله روایت صحیح بخاری، به آنان اشاره کرده است؛ نه هر امیری؛ گرچه ظالم و فاسق باشد.

ثانیاً: در برخی روایات، به جای «امیر»، اسم «علی» آمده است؛ چنان که حاکم نیشابوری به سند خود، از ابوذر نقل کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

من أطاعني فقد أطاع الله ومن عصاني فقد عصى الله ومن أطاع علياً فقد أطاعني  
ومن عصى علياً فقد عصاني.<sup>۲</sup>

هر کس مرا اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هر کس مرا نافرمانی کند، خدا را

۱. صحیح بخاری، کتاب الجهاد و السیر، رقم ۲۹۵۷؛ صحیح مسلم، کتاب الامارة، رقم ۱۸۳۵.

۲. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۱.

نافرمانی کرده است و هرکس علی را پیروی کند، مرا پیروی کرده و هرکس علی را نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده است.

درواقع نویسنده مقاله، با تمسک به آثار علما و فقها درباره حرمت خروج بر حاکم، درصدد اثبات این مطلب است که سلف، مخالف خروج بر حاکم بوده‌اند.<sup>۱</sup> او از «بریهاری» چنین نقل کرده است:

ومن خرج علی إمام من أئمة المسلمين فهو خارجي وقد شق عصا المسلمين وخالف الآثار وميته جاهلية ولا يحل قتال السلطان والخروج عليه وإن جار.<sup>۲</sup>

هرکس بر رهبری از رهبران مسلمانان، خروج کند، خارجی است و وحدت مسلمانان را بر هم زده و با آثار، به مخالفت پرداخته و با مرگ جاهلیت، از دنیا رفته است و نبرد با سلطان و خروج بر او، جایز نیست؛ گرچه ظالم باشد.

«صابونی»، عقیده سلف را در این باره، این گونه نقل می‌کند:

ولا يرون الخروج عليهم بالسيف وإن رأوا منهم العدول عن العدل إلى الجور والحيث.<sup>۳</sup>

و خروج بر حاکمان را با شمشیر، جایز نمی‌دانستند؛ گرچه مشاهده می‌کردند که آنان از عدالت، برگشته و به ظلم و ستم، روی آورده‌اند.

او نیز از «ابن عثیمین» چنین نقل کرده است:

فإنه يجب علينا طاعة ولاة الأمور وإن كانوا عصاة فنقيم معهم الحج والجهاد وكذلك الجمع نقيمها مع الأمراء ولو كانوا فجاراً.<sup>۴</sup>

به‌طور حتم، بر ما اطاعت از والیان امر، واجب است؛ گرچه گناهکار باشند. از این رو همراه آنان، حج و جهاد برگزار می‌کنیم؛ همان گونه که با امیران، گرچه بدکردار باشند، نماز جماعت برپا می‌نماییم.

۱. السلفية منهج شرعي، ج ۲، صص ۷۶۰ و ۷۶۱.

۲. شرح اصول اعتقاد اهل السنة و الجماعات، لالکائی، ج ۱، ص ۱۵۴.

۳. عقيدة السلف اصحاب المدينة، صابونی، ص ۱۰۶.

۴. السلفية منهج شرعي، ج ۲، ص ۷۶۲.

## نقد

همان‌گونه که مکرر اشاره شد، این فتوا، مخالف با مسلک سلف صالح آنان است. آن‌گاه نویسنده به مفسد خروج بر جماعت مسلمانان و امام آنان پرداخته است؛ از قبیل وقوع فتنه عمومی در تمام طبقات اجتماع، خونریزی، سرقت اموال، هتک حرمت آبروها، بسته شدن راه‌ها، پدید آمدن فساد اعظم از فساد ظلم حاکمان، حصول فساد و شرّ بیشتر به سبب خروج بیش از مصلحت مترتب بر آن، نقص وارد شدن به دین، مسلط شدن دشمنان، ضعیف شدن مسلمانان، ایجاد تفرقه بین مسلمانان، کشتار و انفجار، انتشار جهل، ایجاد خوف و گرسنگی، نقص وارد شدن بر علم، ضعیف شدن دین و گسترش انواع فساد.

## نقد

اولاً: اینها همه صرف ادعاست و دلیلی بر آن، وجود ندارد. ثانیاً: ممکن است پیرو هر مذهب و آیین و روشی بر مخالفت با آن، چنین ادعاهایی داشته باشد. ثالثاً: این ادعا، به موضوع حجیت سنت سلف، ربطی ندارد.

## عقیده السلف الصالح فی بلاط امر المسلمین

(دکتر احمد بن یوسف الدریش)

نویسنده مقاله معتقد است که نصب امام برای مسلمانان و بیعت با او، واجب است. او در این باره، به کلام ابن حجر هیثمی استناد کرده است:

اعلم أيضاً أن الصحابة - رضوان الله عليهم - أجمعوا على أن نصب الإمام بعد انقراض زمن النبوة واجب بل جعلوه أهم الواجبات حيث اشتغلوا به عن دفن رسول الله ﷺ.<sup>۱</sup>

۱. السلفية منهج شرعی، ج ۲، ص ۷۸۹، به نقل از الصواعق المحرقة.

بدان که صحابه (رضوان الله علیهم) اتفاق کرده‌اند که نصب امام بعد از انقراض نبوت، واجب است. بلکه آن را از مهم‌ترین واجبات برشمرده‌اند و از این رو دست از دفن رسول خدا ﷺ کشیدند و به آن پرداختند.

#### نقد

نصب امام بعد از رسول خدا ﷺ بر امت لازم است؛ ولی از جانب خدا که او را به جانشینی پیامبر ﷺ تعیین نماید. آن‌گاه نویسنده، برای وجوب پیروی از والیان امر، به آیه «اولی الامر» استدلال کرده است؛ آنجا که خداوند متعال می‌فرماید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ «اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر [خدا] و پیشوایان [معصوم] خود را!». (نساء: ۵۹)

#### نقد

پیش‌تر به چنین استدلالی، پاسخ دادیم. نویسنده درباره تعظیم سلطان، به حدیث ابوبکره از رسول خدا ﷺ استدلال کرده است که حضرت فرمود:

السلطان ظل الله في الأرض فمن اكرمه اكرمه الله ومن اهانه اهانه الله.<sup>۱</sup>  
سلطان سایه خدا روی زمین است. از این رو هر کس او را تکریم کند، خدا را تکریم کرده و هر کس او را اهانت کند، خدا را اهانت نموده است.

#### نقد

اولاً: بر فرض صحت سند این روایت، در صورت حمل بر مطلق، برخلاف حکم عقل قطعی است؛ زیرا هیچ‌گاه سلطان فاسق و فاجر و ظالم، سایه خدا روی زمین نیست.

۱. السنة، ابن ابی‌عاصم، ج ۲، ص ۴۹۲.



ثانیاً: این تعبیر، درباره اولیای خداوند سبحان بر زمین است و آنان سلطان واقعی روی زمین می‌باشند.

### الرؤية السلفية لدعم العلم و العلماء

(دکتر صالح بن محمد الحسن)

نویسنده در این مقاله، به موضوعی پرداخته است که اختلافی در آن نیست.

### خصائص المنهج السلفي

(عبدالعزیز بن عبدالله الهلیل)

نویسنده مقاله، لزوم پیروی از کتاب و سنت صحیح و ثابت و احترام از پیروی هوای نفس و بدعت را از ویژگی‌های روش سلفی، دانسته است؛ درحالی‌که این ویژگی‌ها مختص آنها نیست، بلکه تمام پیروان منهج‌ها، چنین ادعایی دارند. آن‌گاه نویسنده، پیروان منهج سلفی را در پیروی از حق، ثابت قدم می‌داند؛ درحالی‌که هر پیرو منهجی، چنین ادعایی دارد و مهم، اثبات آن است. همچنین، حرص بر نشر عقیده صحیح و تعلیم و نصیحت مردم و اعتراض از بدعت‌ها و رد بر مخالفان و بدعت‌گذاران را از ویژگی‌های پیروان منهج سلفی دانسته است که این نیز همان اشکال سابق را دارد. همچنین نویسنده مدعی است که پیروان منهج سلفی، بر مسائل اعتقادی، اتفاق نظر دارند؛ درحالی‌که این ادعا، خلاف واقع است. همچنین او، دوری از تأویلات کلامی را از ویژگی‌های روش سلفی می‌داند؛ درحالی‌که این ادعا، گزافی بیش نیست؛ زیرا همان‌گونه که اشاره شد، بسیاری از سلف، اهل تأویل بوده‌اند. در ضمن، گاهی تأویل، امری ضروری است.

نویسنده این مقاله، توجه به لزوم جماعت را از ویژگی‌های روش سلفی دانسته است؛ درحالی‌که از مفاد آیات و روایات، استفاده می‌شود که ملازمت با جماعت بر حق، لازم است؛ نه جماعت بر باطل. همچنین وی، توجه به بیعت با ولی امر در پیروی

از او را از ویژگی‌های روش سلفی می‌داند؛ درحالی‌که پیروی از حاکم عادل، در معروف لازم است.

نویسنده، نصیحت پنهانی والیان امور را از ویژگی‌های روش سلفی می‌داند؛ درحالی‌که گاهی مصلحت بر خروج علنی است؛ همان‌گونه که امام حسین علیه السلام سرور جوانان بهشت، به تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داد. همچنین او، وجوب امر به معروف و نهی از منکر را از ویژگی‌های روش سلفی می‌داند؛ درحالی‌که چنین نیست.

نویسنده ادعا می‌کند پیروان منهج سلفی، آگاه‌ترین مردم به احوال و اقوال و افعال پیامبر صلی الله علیه و آله و روایات صحیح مربوط به اویند. اما گفتنی است که پیرو هر منهجی، چنین ادعایی دارد. همچنین وی ادعا دارد راه سلف صالح، استوارترین و سالم‌ترین راه است؛ درحالی‌که این مطلب، فقط یک ادعاست و دلیل معتبری بر آن، وجود ندارد.

نویسنده مدعی است، پیروان منهج سلفی، حد وسط بین فرقه‌ها و نمایانگر دین اسلام‌اند و در این باره، به آیه **﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾** استدلال می‌کند؛ درحالی‌که این آیه، مربوط به عموم امت اسلامی است و ادعای او در این باره، بی‌دلیل می‌باشد و پیرو هر فرقه‌ای نیز چنین ادعایی دارد.

نویسنده مدعی است منهج سلفی، بین اصالت و معاصر بودن را جمع کرده و روش اصیل و تجدیدپذیر است که قائم بر تعظیم نصوص قرآن و سنت بوده و از تقلید کورکورانه و پیروی بدون حجت و دلیل بر حذر داشته و دعوت به فتح باب اجتهاد، با شرایط و ضوابط کرده است. البته گفتنی است که این مورد نیز از خصایص این منهج نیست و هر روشی، چنین ادعایی دارد.

همچنین وی مدعی است منهج سلفی، قائم بر آشکار بودن در دعوت است؛ درحالی‌که باید گفت هر منهجی، چنین ادعایی دارد.

همچنین او معتقد به حقوق منهج سلفی برای پیروان خود است؛ از قبیل توجه به فراگیری علم، دعوت به منهج سلفی، رد ادعاهای باطل و کشف بطلان ادعاهای

بدعت‌گذاران و صبر در آزار در راه انتشار دعوت سلف صالح؛ درحالی‌که تمام روش‌ها نیز این‌گونه‌اند.

### المنهج السلفی، نشأته و استمراره و خصائصه

(دکتر منیره بنت محمد المطلق)

نویسنده این مقاله، معتقد است ظهور فرقه‌ها و قدرت گرفتن و گسترش یافتن آنها و ادعای حقانیت آنها و غلبه مذهب معتزله و جهمیه، از اسباب ظهور اسم سلفی است.

#### نقد

هیچ‌گاه نباید انسان، به سبب افراط گروهی، به تفریط بیفتد. پس اگر معتزله و جهمیه در توجه به عقل افراط‌گری کردند، نباید به تفریط مبتلا شد و عقل را به‌طور کلی تعطیل نمود؛ زیرا تعطیل کردن عقل، به‌طور کلی نیز مفاسدی را در پیش دارد. نویسنده معتقد است که علما در منشأ اصطلاح سلف، اختلاف نظر دارند؛ زیرا برخی، منشأ آن را از زمان اختلاف در خلق قرآن توسط احمد بن حنبل دانسته و برخی، ابداع آن را در مقابل خلف می‌دانند که در عصر عباسیان، پدید آمده است. این اختلاف، دلیلی بر آن است که لزوم پیروی از سلف، به عنوان یک مذهب، بدعتی در دین می‌باشد.

همچنین نویسنده معتقد است سلفی‌گری، مراحل قوت و ضعفی را بدین شکل پیموده است:

مرحله اول: همراه با بعثت پیامبر ﷺ؛

مرحله دوم: در قرن سوم هجری، اصل ترجمه تمدن‌ها از لغات دیگر به لغت عربی

و عصر تدوین علم نقلی و عقلی؛

مرحله سوم: عصر گرفتاری مسلمانان به ضعف و سستی؛

مرحله چهارم: عصر ظهور بسیاری از بدعت‌ها توسط فرقه‌ها؛



مرحله پنجم: عصر مقابله با بدعت‌ها با پیروی از مذهب سلف. البته به ادعای او.

آن‌گاه نویسنده، برخی از ویژگی‌های روش سلفی را برمی‌شمارد:

- اکتفای بر قرآن و سنت صحیح؛
- مقدم شدن نقل بر عقل؛
- رد نکردن آیات و روایات صحیح؛
- فهم نصوص کتاب و سنت به روش سلف؛
- بازگرداندن متشابهات به محکومات؛
- التزام به سنت اصحاب؛
- استدلال نکردن به حدیث ضعیف در نقض اصل مهم از اصول عقیده و شریعت؛
- پیروی از سنت و ترک بدعت؛
- اعتقاد به موافقت نقل صحیح با عقل صریح.

#### نقد

برخی از این ویژگی‌ها، مورد قبول دیگران نیست و برخی نیز، صرف ادعاست. از سویی، ممکن است پیرو هر مذهب و روشی، چنین ادعاهایی داشته باشد.

نویسنده مدعی است منهج سلف، ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری نیز دارد؛ از قبیل:

- خودداری از تکفیر یکدیگر؛
- جمع بین رحمت و شدت؛
- عدالت و عادل بودن سلف؛
- قول و عمل بودن ایمان و دین؛
- حرص بر اجتماع و وحدت کلمه؛
- اهتمام به امانت علمی.

## نقد

این ویژگی‌ها، اختصاص به منهج سلف ندارد و پیرو هر منهجی، مدعی آنهاست.

همچنین نویسنده مدعی است که منهج سلف، به لحاظ عقیده نیز ویژگی‌هایی دارد؛ از قبیل حق بودن، به علت برگرفته شدن از قرآن و سنت، اعتدال، وحدت اصول اعتقاد پیروان آن، نهی از جدل و خصومت، وضوح، دوستی و دشمنی براساس دین، سلامت دل و زبان سلف درباره اصحاب رسول خدا ﷺ، عموم و شمول، ثبات و استقرار از حیرت و اضطراب و تناقض، تحقق زندگی کریمانه و با امنیت برای اصحاب آن و مضاعف شدن حسنات برای پیروان آن.

## نقد

اینها ادعاهایی است که ممکن است پیروان هر مذهب و روشی برای خود، داشته باشند. مهم، اثبات آنها می‌باشد.

نویسنده معتقد است روش سلف به سبب ویژگی‌هایی در عمل و عبادت، دارای امتیاز است؛ ویژگی‌هایی همچون عمل به سنت و تلاش برای کسب رضای خدا؛ درحالی‌که پیرو هر روش، چنین ادعاهایی دارد.

## خصائص اصحاب المنهج السلفی

(دکتر محمود عبدالهادی دسوقی علی)

نویسنده این مقاله، ویژگی‌هایی را برای پیروان روش سلفی، ذکر کرده است؛ از

قبیل:

- کوشش برای شناخت دلیل و تمسک به آن و تعصب نداشتن به اشخاص و رجوع

به قرآن و سنت هنگام اختلاف؛

- اتفاق نظر داشتن در اصول دین؛

- شروع به دعوت به توحید و به‌کارگیری دعوت مرحله‌ای به‌سوی خدا؛
  - ثبات بر حق و اتفاق نظر بر سالم‌تر و استوارتر بودن راه سلف صالح؛
  - اعتدال؛
  - تسلیم مطلق در برابر نصوص قرآن و سنت؛
  - کوشش برای تعلم و تعلیم و عمل و دعوت به آن؛
  - تطبیق اصول سابق در جایگاه زندگی.
- البته ممکن است هر پیرو مذهب و روشی، آنها را ادعا کند و مهم اثبات آنهاست که صاحب مقاله، ثابت نکرده است.

#### اثر اتباع منهج السلف فی تحقیق الأمن

(دکتر فهد بن سلیمان بن ابراهیم الفهید)

- نویسنده مقاله، معتقد می‌باشد عواملی در روش سلف است که می‌تواند در تثبیت جامعه مؤثر باشد؛ از قبیل:
- اخلاص عبادت برای خدا؛
  - اعتصام به کتاب و سنت؛
  - همراهی با جماعت؛
  - پیروی از سلف صالح در تفسیر نصوص؛
  - تسلیم در برابر نصوص شرع؛
  - بازگرداندن متشابهات به محکومات و جمع بین نصوص از این راه؛
  - مقابله با بدعت‌ها؛
  - میانه‌روی در تمام ابواب دین؛
  - تعامل با دیگران براساس قاعده توکلی و تبری؛
  - امر به معروف و نهی از منکر از راه شرعی.

## نقد

برخی از این موارد را دیگران نپذیرفتند و برخی نیز صرف ادعاست و ممکن است دیگران نیز چنین ادعایی داشته باشند و مهم، اثبات آنهاست. همچنین نویسنده معتقد است آثاری پسندیده بر پابندی به روش سلف، برای محقق ساختن امنیت فردی و اجتماعی، وجود دارد؛ از قبیل:

- سلامت عقیده؛
- منظم شدن احوال مردم و تحصیل آرامش روانی؛
- اقامه حدود شرعی؛
- نظم گرفتن مصالح مردم در جامعه؛
- تعامل نیکو با دیگران؛
- تخلق به آداب شرعی در امر به معروف و نهی از منکر؛
- تحقق آرامش در جامعه با وحدت کلمه.

## نقد

اینها همه صرف ادعاست و دیگران نیز معتقدند پابندی به روش و مذهب آنان، دارای چنین آثاری است.

## التعریف بالمنهج السلفی و خصائصه

(دکتر ابراهیم بن ناصر الحمود)

- نویسنده مقاله مدعی است منهج سلف، ویژگی‌هایی دارد؛ از قبیل:
- منهج ربانی بودن؛
  - اعتماد بر قرآن و سنت؛
  - واضح بودن منهج و هدف و ترک تأویل؛
  - توجه داشتن به اصول و امور مهم؛

- شناخت حال دعوت شدگان؛
  - تخلّق به حکمت و موعظه حسنه؛
  - مراعات مصلحت و مفسده؛
  - کمال و شمولیت؛
  - میانه‌روی و اعتدال.
- اصول و ویژگی‌هایی که پیروان هر مذهب و منهجی، مدعی آنهاست.

### المنهج السلفی، نشأته و استمداده و خصائصه

(دکتر عبدالوهاب الدریویش)

نویسنده مقاله، مدعی است بعد از پیدایش منهج سلفی، سه مرحله بر آن گذشته است:

۱. مرحله پیدایش توسط احمد بن حنبل، در قرن سوم؛
  ۲. مرحله تنظیم علمی توسط ابن تیمیه، در قرن هشتم؛
  ۳. مرحله تجدید توسط محمد بن عبدالوهاب، در قرن دوازدهم؛
- سپس وی مدعی است منهج سلفی، ویژگی‌هایی دارد؛ از قبیل:
- سلامت مصدر تلقی که عبارت است از قرآن و سنت؛
  - قیام عقیده سلفی بر تسلیم در برابر خدا و رسول؛
  - موافقت منهج سلفی با فطرت استوار و عقل سالم؛
  - اعتماد بر حدیث صحیح السند؛
  - اکتفا نمودن بر قرآن و سنت؛
  - اتصال سند گفته‌ها و رفتار آن به پیامبر ﷺ و تابعان و امامان دین؛
  - شفافیت و آسانی منهج؛
  - سلامت از اضطراب و تناقض؛
  - اعطای آرامش روحی و فکری به پیروان خود؛



- صلاحیت داشتن برای هر زمان و مکان؛
  - منهج وسط بین افراط و تفریط؛
  - اهتمام به قرآن؛
  - ایمان به تمام آیات؛
  - اقتدا به امامان هدایت و عادل؛
  - حرص بر توحید صفوف مسلمانان؛
  - استفاده از تمام وسایل مشروع برای دعوت؛
  - اهتمام به سنت‌ها و فروع؛
  - اهل انصاف و عدل بودن پیروان منهج سلفی؛
  - تعدد اجتهاد در مسائل اجتهادی؛
  - رعایت مصالح و مفاسد؛
  - دعوت به انجام دادن وظایف الهی، هنگام وقوع فتنه؛
  - تکفیر نکردن مسلمان؛ مگر با تحقق شروط آن؛
  - مقابله با بدعت‌گذاران، مطابق با حال هر گروه؛
  - یاری دادن حاکم اسلامی و خیرخواهی برای او؛
  - صبر بر آزار حاکمان ظالم؛
  - لزوم پیروی از دستور خدا؛
  - وجود الفت بین ارواح پیروان منهج سلفی و توافق در فهم‌ها و تشابه در مواقف آنان؛
  - دعوت به پرستش خدا با بصیرت؛
  - قیام سلفیت بر اجتهاد؛
  - تقدم داشتن نقل بر عقل.
- این ویژگی‌ها، صرف ادعاست و بیشتر آنها را پیروان دیگر مناهج نیز مدعی‌اند و حتی برخی از آنها را نیز دیگر مذاهب قبول نداشته و در رد آن، استدلال کرده‌اند.

### دور المنهج السلفی فی تفعيل الأنظمة و الالتزام بها

(دکتر ترکی بن محمد الیحیی)

نویسنده که یک حقوقدان است، با ذکر مطالبی، به این نتیجه رسیده است که منهج و روش سلفی، بهترین روش برای ایجاد نظم در جامعه است. در اینجا به برخی از مطالب وی در این باره، اشاره‌ای می‌کنیم:

- احتیاج امت‌ها و مردم و جوامع، به نظام و قوانین حافظ حقوق و تحصیل‌کننده مصالح آنان؛

- احتیاج نظام‌ها و قوانین به اصول التزام‌آور، برای تحقق اهداف آنها؛

- ناتوان بودن پاداش از وادار کردن مردم بر التزام به قوانین؛

- دستور حاکم اسلامی، از جمله نظام‌هایی است که تأمین‌کننده مصالح است.

- پیروی از حاکمان اسلامی، موجب تحصیل منافع یا دفع مفسدات یا حفظ حقوق است؛

- منهج سلفی، بر وجوب پیروی از حاکمان اسلامی در معروف است.

#### نقد

اولاً: پیروی از حاکمان اسلامی، در صورتی که عادل بوده و از فسق و فجور به دور باشند، موجب تحصیل منافع یا دفع مفسدات یا حفظ قانون است.

ثانیاً: همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، سیره سلف، بر خروج بر حاکم ظالم و فاسق، بوده است.

### نقض اتهامات حول الدعوة السلفية

(دکتر رضا بوشامه)

نویسنده مقاله، اشکالاتی را که متوجه سلفیه شده، بیان می‌کند و به آنها، پاسخ می‌دهد؛ اشکالاتی از قبیل:

- متهم شدن دعوت سلفیه به تکفیری بودن؛



- متهم شدن دعوت سلفیه، به غلو انحراف و اعتدال نداشتن؛
- متهم شدن دعوت سلفیه، به دشمنی با مردم و نپذیرفتن عذر گناهکاران؛
- متهم شدن دعوت سلفیه، به غلو در اطاعت از حاکمان و امر به معروف و نهی از منکر نکردن آنان.

### السلفية و دعوى الجمود على الظاهر

(دکتر احمد بوعود)

نویسنده مقاله، معتقد است صحابه از اسباب تنزیل، آگاه بودند و مقاصد عام شریعت و مراتب تکلیف را می‌دانستند. از این رو با اعتبار آنها، برای تحصیل مصالح امت، کارهایی انجام می‌دادند که پیامبر ﷺ انجام نداده بود و در نتیجه، می‌توان ادعا کرد که سلف، جمود بر ظاهر نصوص، نداشته است.<sup>۱</sup>

#### نقد

اولاً: این ادعا، مربوط به عموم صحابه نیست. ثانیاً: جمود نداشتن بر ظاهر نصوص و تعمیم آنها بر موارد دیگر، کار هرکسی نیست. بلکه مسئولیت سنگینی است که شرایطی را می‌طلبد. همچنین نویسنده مدعی است می‌توان جمود نداشتن سلف بر ظواهر نصوص را در مواردی، از قبیل فقه واقع و پاسخ دادن بر طبق مقتضای حال افراد، فقه مقاصد، توجه به تاریخ، فقه زندگی و تعامل با دیگران و توجه به سنت‌های الهی، جو یا شد.

### مفاهیم خاطئه حیال المنهج السلفی

(فلاح بن حمود الدوسری)

نویسنده در این مقاله، درصدد اثبات دوری منهج سلفی از غلو تندروی و تکفیر

۱. السلفية منهج شرعی، ج ۳، صص ۱۲۶۳ - ۱۲۷۱.



مخالفان و دشمنی با دیگران است که این ادعاها با واقعیت‌های خارجی سلفیه تقلیدی و جهادی، سازگاری ندارد.

### موقف المنهج السلفی من الغلو والتطرف (التعامل مع غیر المسلمین انموذجاً)

(دکتر هیا بنت اسماعیل بن عبدالعزیز آل الشیخ)

نویسنده مدعی است روش سلفی در تعامل با غیرمسلمانان، اعتدالی است. از این رو باید به نکات زیر توجه داشت:

- نباید کافر اصلی را به اسلام آوردن، مجبور کرد؛
  - تولی و تبری، مانع حسن تعامل با غیرمسلمانان نیست؛
  - کفر کافر، باعث مباح شدن خون او نیست؛
  - اختلاف در دین، باعث ضایع شدن حقوق مخالفان نیست؛
  - باید به پیمان‌های با کفار، پایبند بود.
- البته اینها، ادعاهایی است که پیروان هر مذهب و روشی، از آنها سخن می‌گویند.

### موقف المنهج السلفی من الغلو والتطرف

(دکتر لمیاء بنت سلیمان الطویل)

نویسنده مقاله غلو را بر دو قسم کرده است: اعتقادی و عملی. وی معتقد است غلو و تندروی، آثار سلبی بسیاری دارد؛ از قبیل سخت‌گیری بر نفس، تحریم طبیعات، بدعت‌گذاری در دین و تکفیر و تفسیق مسلمانان.

نویسنده مدعی است منهج سلف، دعوت به اعتدال است؛ گرچه ما این اعتدال را در عمل آنان، مشاهده نمی‌کنیم. همچنین وی معتقد است ساختار انسان بر آسانی و تسامح است و نمونه آن، دوری از تعصب و رفع هرج در دین می‌باشد. البته ما در فتوا و عملشان، چنین امتیاز اسلامی را نمی‌بینیم.



### فیض القدیر فی تبرئة السلفية من الغلو والتكفير

(دکتر وفاء صالح الفائز)

نویسنده مقاله مدعی است منهج سلفی از غلو، تندروی، تکفیر و دشمنی با مسلمانان به دور است. ولی این ادعاها با واقعیت‌های سلفی‌های تقلیدی و جهادی، سازگاری ندارد؛ زیرا آنان تندرو تکفیری و دشمن مسلمانان می‌باشند.

### مفاهیم خاطئة خیال المنهج السلفی

(صالح بن خلیفه بن صالح الکلیب)

نویسنده در این مقاله، به تعریف از منهج سلفی، غلو، تطرف، رابطه بین غلو و تطرف، ریشه‌های تاریخی غلو و تطرف پرداخته است. وی، نخستین غلو حقیقی را در روش خوارج دانسته و عنوان خوارج را بر قاتلان عثمان نیز اطلاق کرده است. نویسنده، غلو در تکفیر حاکمان ظالم و فاسق و خروج بر آنان و غلو در قاعده «من لم یکفر الکافر فهو کافر» را از موارد غلو در عصر کنونی دانسته است؛ درحالی‌که این ادعا، از فقیهان درباری صادر شده و مطابق نقل ابن حجر در «تهذیب التهذیب»، خلاف روش سلف است. همچنین نویسنده مدعی است منهج سلف در تکفیر، رعایت اعتدال است؛ درحالی‌که این ادعا، با عملکرد سلفی‌ها در طول تاریخ پیدایش خود، سازگاری ندارد.

نویسنده مدعی است باید با مخالف خود، تعامل معقول داشت و از افراط و تفریط، به دور بود؛ درحالی‌که این‌گونه ادعاها، با فتاوای سلفی‌ها و عملکردشان، سازگاری ندارد؛ گرچه می‌توان این ادعا را در مقابل کفار اهل کتاب، واقعی دانست. ولی عملکرد و تعامل آنان با مسلمانان مخالف خود، بسیار تند و افراطی است.

همچنین نویسنده مدعی است روش سلفی آن است که در مقابله با بدعت‌گذاران، تندروی ننماید؛ درحالی‌که این ادعا، با عملکرد و فتاوای آنان، سازگاری ندارد؛ زیرا چه

بسیار اعمالی را بی دلیل، بدعت می‌شمارند و چه بسیار افرادی را با این صفت و بدون دلیل، گمراه معرفی می‌کنند.

### ابطال تقسیم السلفية الی تیارات

(دکتر عبدالعزیز بن محمد السعید)

نویسنده مدعی است که به تازگی برای سلفیه، نام‌های گوناگونی گذاشته شده و آن را به فرقه‌های متعددی، همچون سلفیه جهادی، سلفیه علمی، سلفیه وهابی، سلفیه البانی، سلفیه تکفیری، سلفیه ترائی، سلفیه تقلیدی، سلفیه تبلیغی، سلفیه اخوانی، سلفیه تحریری و سلفیه اعلانی تقسیم کرده‌اند.

آن‌گاه نویسنده می‌گوید که این تقسیم تحریفی، در روش سلفی واقع شده و دارای خطر بزرگی است. از این رو درصدد ابطال آن، برآمده است. وی، با بیست دلیل زیر، این تقسیمات را باطل می‌داند:

۱. بدعت بودن این تقسیمات؛
۲. خروج این تقسیم‌کننده از صادقان؛
۳. توقیفی بودن نام‌ها؛
۴. ترک پیروی از سلف با اختراع این نام‌ها؛
۵. وجود نداشتن دلیلی بر این نام‌ها؛ بلکه وجود دلیل مانع از آن؛
۶. این تقییدات یا تعریف است که بطلان آن، ثابت شد یا تخصیص و تقیید که دلیلی بر آن نیست یا تحزب و تعصب که ادله اجتماع و نهی از تفرق، مخالف آن می‌باشد؛
۷. ایجاد تفرقه در دین؛
۸. یکی بودن راه مستقیم؛
۹. راضی شدن خدا فقط از راه مؤمنان و روش سلف؛
۱۰. محصور کردن سلفیه در یک جهت، همچون جهاد و علم، مخالف کمال و

شمولیت دین است؛

۱۱. حصر سلفیت در برخی جهات، موجب تشبه به کفار است؛
۱۲. گمراه بودن تقسیم‌کننده، به مقتضای آیه ﴿فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ...﴾ (بقره: ۱۳۷)؛
۱۳. تفرقه‌آمیز بودن این تقسیم؛
۱۴. نهی سلف از این‌گونه تفرقه‌ها؛
۱۵. تفرقه، صفت پیروان هواهای نفسانی است؛
۱۶. وجود فرق بین تقسیم به لحاظ تعریف و مبانی به مذاهب اربعه فقهی و تقسیم منهج سلف به لحاظ عدم قابلیت تجزیه؛
۱۷. عدم وجود اختلاف در اصل سلفیت و وجود اختلاف در نوع عمل به آن؛
۱۸. دخالت نداشتن اختلاف اجتهادی در انقسام منهج سلف؛
۱۹. قوام منهج سلف بر قرآن و سنت و عمل سلف صالح و تعدد پذیر نبودن آن؛
۲۰. اختلاف اساسی بین این القاب با القاب سلف، به سبب افتراق در دلالت و اختلاف در شمولیت انتساب.

### مفاهیم خاطئه خیال المنهج السلفی، ربط المنهج السلفی بالتکفیر

(دکتوره لطیفه بنت عبدالله بن محمود الجعلود)  
نویسنده مقاله، درصدد تیرئه سلفیه، از تکفیر است؛ درحالی‌که این تیرئه، با واقعیت‌های خارجی و فتاوای علمای وهابی و سلفی، سازگاری ندارد.

### الخطاب الدینی فی ضوء المنهج السلفی

(دکتر صالح بن عبدالله بن حمید)  
نویسنده این مقاله می‌گوید خطاب در لغت، به معنای مراجعه کلام و در اصطلاح، عبارت است از:

ما يحمل وجهة نظر محددة من متكلم او كاتب مما يؤثر على السامع او القارئ مع  
الأخذ بالاعتبار بالظروف المحيطة.<sup>۱</sup>

آنچه نظر محدود متکلم یا نویسنده را دربردارد و بر شنونده یا قاری، تأثیر  
می‌گذارد؛ با اخذ به اعتبار به ظرفیت‌هایی که به آنها احاطه دارند.

هنگامی که «خطاب» به دین، نسبت داده می‌شود، مقصود از آن، دین اسلام است.

نویسنده، اطلاق خطاب دینی را به سه نوع، تقسیم کرده است:

۱. اطلاق بر نصوص شرعی که همان خطاب قرآن و سنت نبوی است.
  ۲. اطلاق بر ابزار فهم نصوص قرآن و سنت: او می‌گوید گاهی مقصود از خطاب دینی، دلالت برگرفته از قرآن و سنت است که اقسامی نیز در آن، داخل می‌باشد؛ از قبیل مباحث اصول فقه، کتب فقه، مباحث علوم قرآن و مباحث علوم حدیث.
  ۳. اطلاق خطاب دینی بر اقوال و اجتهادات علما: آن‌گاه نویسنده می‌گوید که نوع سوم از اطلاق خطاب بر اساس اجتهاد، به سبب تحقیق مقاصد شرع و مراعات حاجات مکلفان می‌باشد و اصل در این نوع از خطاب، اجتهاد و عدم قطع به نتایج آن است؛ گرچه نتایج آن اجتهادات، در حق قائلان به آن، حجت می‌باشد.
- سپس نویسنده این مقاله، درباره طبیعت اختلافات ناشی از نوع سوم اطلاق خطاب دینی، به این چهار نکته، اشاره کرده است:

۱. این مناقشات و اختلافات و آرای مترتب بر آنها، شخصی نیست. بلکه موضوعی است و بحث در مورد آنها، از این راه کامل می‌شود.
۲. برخی از این اختلافات، در محدوده پاسخگویی به ندای شریعت، برای ایجاد پیشرفت اجتماعی و احترام گذاشتن به تبادل رأی است و از مظاهر ضعف یا تفرقه نیست.

۱. السلفية منهج شرعی، ج ۳، ص ۱۶۱۲.



۳. خداوند متعال، رسیدن به حق و حکم قطعی (واقعی) در هر مسئله شرعی را بر ما لازم و حتمی نکرده است؛ زیرا این کار، فوق طاقت و دارای حرج بسیار است و حرج در شریعت اسلامی، مرفوع می‌باشد.

۴. به علت طبیعت نصوص و وجود احتمالات در آن و انعطاف‌پذیر بودن طبیعت تشریح، اختلاف در فهم نصوص تشریحی، اجتناب‌ناپذیر است. از این‌رو نظر و اجتهاد و پیشرفت و تغییر، با ضوابط و معیارهایی که اهل علم و مجتهدان و مفسران ذکر کرده‌اند، مورد قبول می‌باشد.

همچنین نویسنده معتقد است سخن از خطاب دینی، سیاق سیاسی و فکری داشته و در ارتباط با ظرفیت‌های موجود جامعه بشری است؛ زیرا گفت‌وگو و تعامل در آینده نزدیک بین امت‌ها و ملت‌ها، بر محور ادیان است؛ زیرا هر دینی، نمایانگر یک تمدن می‌باشد و از این‌رو برخی، اسلام را دشمن غرب، دانسته و حادثه ۱۱ سپتامبر را بر این اساس، تحلیل کرده‌اند.

به تازگی، صداهاى بسیاری به گوش می‌رسد که باید در خطاب دینی اسلامی، تجدید نظر کرد. در واقع این صداها، هنگامی بلند شد که آمریکا، اعلان جنگ با تروریسم را اعلام کرد.

او مدعی است در وزارت خارجه آمریکا، مرکزی به نام مرکز متغیر ساختن خطاب دینی در دولت‌های عربی و اسلامی تأسیس شده است تا خطاب‌های دینی را به گونه‌ای تغییر دهد که با شرایط روز دنیا، سازگار باشد. بعد از این تصمیم بود که دیدگاه‌های مختلفی درباره تغییر خطاب دینی، مطرح شد و واکنش‌های گوناگونی در مقابل آن، پدید آمد.

همچنین نویسنده مدعی است که باید بین روش سلف و جماعت‌های سلفی، فرق گذاشت و انتساب به آن جماعت‌ها، شرط در انتساب به روش سلف نیست؛ همان‌گونه که دوستی یا دشمنی کردن با این جماعت‌ها، بدان سبب که به صورت گروه و

جماعت اند، جایز نیست. از این رو ممکن است برخی، منهج سلف را مطابق با رأی خود تبیین نمایند و بدین علت، برخی از آرا و اقوال، غیرمعتبر است؛ از قبیل:

- رأی مخالف با نص؛

- سخن گفتن درباره دین با تخمین و گمان و تفریط و تقصیر در شناخت دلیل و نصوص و استنباط احکام از آنها؛

- رأی متضمن تعطیل اسماء و صفات و افعال الهی یا قیاس‌های باطل؛

- رأیی که براساس بدعت، بنا شده است.

البته به نظر آنان، برخی از آرا و اقوال، مقبول و پسندیده است؛ از قبیل:

- رأی صحابه؛

- رأی برگرفته از نصوص؛

- رأی اجتماعی؛

- رأی برگرفته از قرآن، سنت، حکم صحابی یا اجتهاد صحیح.

نویسنده مقاله، مدعی است در اسلام، اصول ثابتی وجود دارد که قابل تغییر و اجتهاد و اضافه نیستند؛ از قبیل ایمان و عقاید، خاتمیت اسلام و شمولیت آن، محرمات یقینی مانند سحر و قتل نفس و زنا و خوردن ربا و خوردن مال یتیم و نسبت زنا به زنان عفیف و سرقت و غیبت و نمایی و دروغ و فضیلت‌هایی مانند راستگویی و امانت و عفت و صبر و وفای به عهد و حیا و کرم و مروت.

برخی احکام اسلامی، انعطاف‌پذیر است که از آنها به «احکام متغیر»، تعبیر می‌شود. این مسئله، از موارد اعجاز دین اسلام و نشانه عمومیت و جاودانگی و صلاحیت داشتن آن برای هر زمان و مکان است. از این رو اگر اختلافات فقهی، داخل محدوده فقه اسلامی و اجتهاد مشروع باشد، دلیل بر آسانی شریعت و گستردگی و انعطاف‌پذیر بودن و عظمت آن است؛ زیرا نصوص آن، تمام این اختلافات را دربرگرفته است.

نویسنده معتقد است تجدید خطاب دینی، جزئی از دین و قائم بر فرد یا گروه



است؛ همان‌گونه که در روایت، آمده است:

ان الله يبعث لهذه الامة على رأس كل مائة سنة من يجدد لها دينها.

همانا خداوند برای این امت در رأس هر صد سال، افرادی را برمی‌انگیزد تا برای

آنان، دینشان را تجدید نماید.

همچنین نویسنده معتقد است بین خطاب دینی و وحی خداوند، فرق است؛ زیرا اعتماد خطاب دینی بر وحی می‌باشد؛ گرچه در حدود عمل عقلی بشری یا عمل اجتهادی، باقی می‌ماند. به نظر او، تجدید مشروع، در چهار مورد است:

۱. نشر علم بین مردم و اظهار شرایع مخفی در مجالات شرعی مختلف؛

۲. از بین بردن خطاها و بدعت‌هایی که به دین منسوب شده؛

۳. برگرداندن آنچه از شرع از دین جدا شده یا نقص پیدا کرده؛

۴. نظر در مسائل مستحدثه و به دست آوردن احکام آنها از نصوص شرعی.

آن‌گاه نویسنده در آخر بحث، به ضوابط نظر در تجدید خطاب دینی پرداخته و به

هفت ضابطه، اشاره کرده است:

۱. تجدید خطاب دینی یا اختلاف عرف‌ها: او معتقد است در این صورت، خطاب

دینی اجتهادی تغییر می‌کند؛ نه حکم شرعی و حکم شرعی این خطاب دینی، مترتب بر

عرف است. او برای این ضابطه، به زکات فطره مثال زده است؛ زیرا گرچه در روایات

به یک صاع از خرما، جو، کشمش یا کشک، اشاره شده است، ولی علما به قوت غالب

شهر، فتوا داده‌اند.

۲. وجود سبب و تحقق شرط و انتفاء مانع؛ زیرا هرگاه سبب حکم و شرط، محقق

شد و مانع، منتفی گشت، حکم بر واقع، منطبق می‌گردد.

۳. افتادن در حالت اضطرار؛

۴. تغییر وصف یا اسم؛

۵. تدافع امور واجب یا حرام؛



۶. وجود معارض و زوال آن؛

۷. تغییر وسایل.

### خصائص المنهج السلفی وصلته بتجدید الخطاب الدینی

(دکتر احمد محمد هلیل)

نویسنده این مقاله بر وجوب پیروی از صحابه، به این آیه استدلال کرده است: ﴿اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾؛ «از کسانی پیروی کنید که از شما اجر و پاداشی نمی‌خواهند و خود هدایت یافته‌اند!». (یس: ۲۱)

ابن قیم جوزیه می‌گوید:

هذا قصة الله عزوجل عن صاحب ياسين على سبيل الرضا بهذه المقالة والثناء على قائلها والافرار عليها وكل واحد من الصحابة لم يسألنا أجراً وهم مهتدون بدليل قوله تعالى...<sup>۱</sup>

این داستانی است که خداوند عزوجل آن را از صاحب یاسین، به عنوان رضایت از این گفتار و ستایش از گوینده و اقرار بر آن، نقل کرده است و هر کدام از صحابه نیز از ما پاداشی درخواست نکرده و هدایت یافته‌اند؛ به دلیل قول خداوند متعال... .

در پاسخ به این استدلال، می‌گوییم:

اولاً: مقصود از ﴿مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾، رسولان است؛ همان گونه که از

آیات سابق بر این آیه، استفاده می‌شود؛ آنجا که خداوند می‌فرماید:

﴿وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ \* إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ... \* وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ (یس: ۱۳-۲۱)

و برای آنها، اصحاب شهر [انطاکیه] را مثال بزن؛ هنگامی که فرستادگان خدا

۱. اعلام الموقعین، ج ۴، ص ۱۳۰.



به سوی آنان آمدند؛ در آن زمان که دو نفر [از رسولان خود] را به سوی آنها فرستادیم. اما آنان رسولان [ما] را تکذیب کردند. پس برای تقویت آن دو، شخص سومی را فرستادیم... و مردی [با ایمان] از دورترین، نقطه شهر، با شتاب آمد، گفت: «ای قوم من! از فرستادگان [خدا] پیروی کنید! از کسانی پیروی کنید که از شما اجر و پاداشی نمی‌خواهند و خود هدایت یافته‌اند!

ثانیاً: هدایت با حجیت سنت، به نحو موضوعیت و مرجعیت دینی، فرق می‌کند و هرکسی که هدایت یابد، دلیل بر حجیت سنت او نیست؛ زیرا این عنوان برای شخص معصوم است.

ثالثاً: بر فرض تمام بودن دلالت آیه، به صحابه اختصاص ندارد. بلکه شامل تمام افراد صالحی می‌شود که این دو صفت را داشته باشند؛ درحالی‌که ابن‌قیم، چنین مطلب مطلق را قبول ندارد.

رابعاً: برخی از آیات و روایات دلالت دارد که وصف هدایت بر آنان تا آخر عمر، باقی نماند؛ زیرا کارهای خلافی از آنان سر زد.

خامساً: «لعل» در آیه، برای مکلف است؛ نه خدا؛ یعنی امید از شما می‌رود که با دیدن آیات خدا، هدایت شوید.

همچنین نویسنده بر وجوب پیروی از صحابه و سلف، به این آیه استدلال کرده است:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾  
(آل‌عمران: ۱۱۰)

شما بهترین امتی بودید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اند؛ [زیرا] امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید.

در پاسخ به این استدلال، می‌گوییم:

اولاً: امر به معروف و نهی از منکر، مشروط به علم است و دلیلی وجود ندارد که

تمام صحابه، به کل شریعت عالم بوده‌اند.

ثانیاً: گاهی از برخی صحابه، خطایی صادر می‌شد. ولی دیگری او را انکار نمی‌کرد؛ زیرا خطای او را اجتهادی می‌دانست که در آن معذور است و این، منافاتی با ادله امر به معروف و نهی از منکر ندارد؛ زیرا مراد از معروف و منکر چیزی است که حجتی برای فاعل آن، قائم شده باشد.

ثالثاً: خطاب آیه، به امت اسلامی در برابر دیگر امت‌هاست.

رابعاً: در این آیه، خیر بودن، به امر به معروف و نهی از منکر مقید شده است؛ درحالی‌که برخی از صحابه، نه تنها چنین کاری را انجام نمی‌دادند، بلکه امر به منکر و ناهی از معروف بودند و خود به منکر عمل می‌نمودند و معروف را ترک می‌کردند.

نویسنده در این مقاله معتقد است که دنیا و احوال آن و افکار و آرای مردم، همواره در حال تغییر است و این تغییر، دامن‌گیر طبیعت دینی نیز می‌شود. ازاین‌رو برخی، به فکر طرح جدید در دعوت به دین برآمده‌اند تا حالات متغیر مردم، بررسی و لحاظ گردد تا به اندازه عقولشان، با آنان صحبت شود. ولی در این زمینه، برخی تندروی کردند و سخن از تبدیل دین به میان آوردند که برخی به شدت، آن را انکار نمودند.

نویسنده معتقد است تجدید، منوط به خطاب است؛ نه به اسلام و دعوت و روش خطاب دینی متغیر و کیفیت ادای آن، به ختم واقع، متأثر است. ازاین‌رو می‌گوید:

فالتجدید - بمفهومة الصحیحة - هو مطلب وهو ضرورة و سنة کونیة، فهو رحمة من

الله عزوجل لحفظ الدین من ای شوائب تعتریه.<sup>۱</sup>

پس تجدید - به مفهوم صحیح آن - مطلبی ضروری و سنتی مربوط به عالم وجود است و آن، رحمتی است از جانب خداوند عزوجل برای حفظ دین از هر شائبه‌ای که بر آن، وارد می‌شود.

۱. السلفية منهج شرعی، ج ۴، ص ۱۶۷۸.



همچنین وی می‌گوید:

فالدعوة الى الاسلام ان لم تتطوّر في مادتها واسلوبها تصبح متخلّفة عن العصر،  
ضعيفة الفائدة والأثر فتجديد الخطاب واسلوبه مع التمسك بالأصول التي ارساها  
السلف الصالح بجملتها ضرورة دعوية حتمية.<sup>۱</sup>

پس دعوت به اسلام، اگر در مادّه و شیوه اش، پیشرفت نداشته باشد، از زمان عقب  
افتاده است و فایده و اثرش، ضعیف می‌گردد. پس تجدید خطاب و شیوه دعوت  
به اسلام، رحمتی است از جانب خداوند عزوجل برای حفظ دین از هر شائبه‌ای  
که بر آن، وارد می‌شود.

ما در این مقاله و مقاله قبل، اصل مطلب را که لزوم مطابقت خطاب دینی با مقتضای  
احوال مردم باشد، می‌پذیریم. ولی ارتباط آن را به سنت سلف و اعتبار دادن به آن،  
همچون سنت پیامبر ﷺ، قبول نداریم؛ زیرا دلیل بر حجیت سنت، سلف نیست.  
سپس نویسنده مقاله، درصدد بیان ویژگی‌های روش سلفی برآمده و برای آن،  
امتیازاتی از قبیل فهم، وضوح منهج، دقت اصطلاحات و ضبط معانی الفاظ عبارات و  
دعوت، ذکر کرده است؛ گرچه در عمل، چنین امتیازاتی از آنها، مشاهده نمی‌شود.  
از سویی، اینها ادعاهایی است که می‌تواند پیرو هر منهجی، آن را درباره منهج خود  
داشته باشد.

#### الخطاب الديني المعاصر و واقعه في المملكة العربية السعودية

(عبدالرحمان بن علی بن محمد العسکر)

نویسنده این مقاله، برای حدیث «ان الله يبعث لهذه الامة على رأس كل مائة سنة من يجد لها  
دينها»، سه تفسیر ذکر کرده است:

۱. مقصود، احیای سنت از بین رفته باشد؛

۱. السلفیه منهج شرعی، ج ۴، ص ۱۶۸۰.

۲. مقصود، مقابله با بدعت‌ها و دعوت برای چنگ زدن به سنت باشد؛

۳. مقصود، اجتهادات فقهی جزئی باشد که مربوط به فروع و مسائل مستحدثه است. همچنین نویسنده، معتقد است شریعت اسلامی، کامل می‌باشد و هرگز قابل تغییر و زیاده و نقصان نیست. اما روش تبلیغ دین، به لحاظ اولویات و انواع فقهی که در آن رعایت می‌شود و شیوه خطاب با مردم براساس فهم، مختلف ایشان، به اختلاف زمان و مکان و حالات، تغییرپذیر است؛ همان‌گونه که دعوت انبیا، یکسان بود. ولی روش تبلیغ آنان، به لحاظ اختلاف زمان و مکان و حالات، مختلف بود. از این رو خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا يَلْسَانٍ قَوْمِهِ لِیُبَيِّنَ لَهُمْ﴾؛ «ما هیچ پیامبری را نفرستادیم؛ جز به زبان قومش؛ تا [حقایق را] برای آنها آشکار سازد». (ابراهیم: ۴)

نویسنده در این مقاله، به برخی موارد تجدید خطاب دینی از پیامبر ﷺ، چنین اشاره کرده است:

- مراعات احوال افراد دعوت شده و لحاظ دین و آگاهی سابق آنان؛
  - مراعات مخاطبان در انجام دان برخی شعائر؛
  - رساندن تعالیم دین به مردم با لغت‌هایشان؛
  - استخدام وسایل تعلیمی در توضیح برخی از مسائل برای مردم.<sup>۱</sup>
- آن‌گاه نویسنده مواردی از تجدید خطاب دینی را که خودش، صحیح دانسته، چنین ذکر کرده است:
- بازگشت دین براساس تمسک به اصول و پایبندی به ضوابط مورد اتفاق و حفاظت از نصوص اصلی و صحیح دین؛
  - تأسیس دین براساس عقیده صحیح و خالص؛
  - تجدید افکار و مفاهیم و انواع براهین و استدلال‌های به کار رفته، در رساندن

۱. السلفية منهج شرعی، ج ۴، صص ۱۷۱۵ - ۱۷۱۷.



تعالیم دین به مردم، با اختلاف طبقاتی و سطح فکری آنان؛

- اجتهاد در مسائل مستحدثه؛

- استخدام روش‌های ممکن و ملایم با ذوق تجدیدپذیر روز به روز مردم.<sup>۱</sup>

### المنهج السلفی وصلته بالخطاب الديني المعاصر

(بدرالحسن القاسمی)

نویسنده این مقاله، درصدد اثبات موافقت داشتن خطاب دینی معاصر با روش سلفی در عربستان است.

### الدولة السعودية والمنهج السلفی، نشأة و تطبيقاً

(دکتر محمد بن سعد الشویعر)

نویسنده درصدد اثبات این مطلب است که روش سلفی در دولت آل سعود، گسترش یافته و اجرا شده است.

گویا نویسنده این مقاله، با نظریه تجدید در خطاب دینی، مخالف است؛ چنان‌که می‌گوید:

اما التجديد الذي يحاول البعض اغراء الناس به بدعوى انه ينجينا من آلامنا فهو لا يوصل الى غاية ولا يدنينا من السعادة الأخروية... فالمسلمون لا يعوزهم التجديد وانما تعوزهم العودة على ما كان عليه السلف الصالح.<sup>۲</sup>

اما تجدیدی را که برخی درصدد فریب دادن مردم از این طریق‌اند، به ادعای اینکه می‌تواند ما را از گرفتاری‌ها برهاند، نمی‌تواند او را به هدف برساند و نیز ما را به سعادت اخروی نزدیک نمی‌کند... و تجدید، مسلمانان را بی‌نیاز نمی‌کند. بلکه تنها عامل بی‌نیازی مردم، بازگشت به سیره سلف صالح است.

۱. السلفیه منهج شرعی، ج ۴، صص ۱۷۱۸ - ۱۷۱۹.

۲. همان، ص ۱۷۹۷.

### مصادر القضاء السلفی (والقضاء فی المملكة أنموذجاً)

(دکتر عبدالرحمان بن سلامة المیزینی)

نویسنده مقاله، درصدد اثبات این مطلب است که روش قضاوت در عربستان، براساس روش سلف است.

#### نقد

اولاً: دلیلی بر حجیت روش سلف به طور مطلق نیست.

ثانیاً: ادعای صاحب مقاله، با واقعیت‌های خارجی در عربستان، به ویژه درباره حقوق مخالفان وهابیت و آل سعود، سازگاری ندارد.

### المنهج السلفی فی الانتماء للوطن والدفاع عنه

(دکتر ابراهیم محمد قاسم المیمین)

نویسنده درصدد اثبات این مطلب است که وطن پرستی و دفاع از وطن، با منهج سلف، مخالف نبوده است. او وطن دوستی را غریزی و فطری می‌داند و می‌گوید اسلام، این غریزه را تقویت کرده است و در این ادعا، به آیات ۲۴ سوره توبه، ۸ سوره حشر، ۸ سوره ممتحنه و ۶۶ سوره نساء، استدلال کرده است.

همچنین نویسنده درصدد اثبات وجوب دفاع از وطن از طریق قول و فعل برآمده و در آخر بحث نیز به شبهات آن، پرداخته است. او فدا کردن جان و مال در راه دفاع از وطن را لازم دانسته و کشته شده در راه وطن را شهید معرفی کرده و برای او، حقوقی قائل گشته است.

### جهود الامام عبدالعزيز بن محمد بن سعود فی نشر العقيدة السلفية

(دکتر محمود بن عبدالرحمان قدح)

نویسنده این مقاله، معتقد است «عبدالعزیز»، مروج روش سلف در قول و عمل، در



عربستان بوده است. البته به نظر ما، نه مسلک سلف، حجیت دارد و نه عملکرد عبدالعزیز براساس مسلک سلف، بوده است و این ادعا، با نظر به عملکرد واقعی او، نه آن گونه که علمای درباری می گویند، معلوم و آشکار می شود.

#### عناية الملك سعود بن عبدالعزيز بالعقيدة السلفية

(دکتر محمود بن عبدالرحمان قدح)

گفتنی است همان نقد سابق، بر این مقاله نیز وارد است.

#### عناية خادم الحرمين الشريفين الملك فهد بعقيدة السلف

(دکتر محمود بن عبدالرحمان قدح)

همان نقد سابق، بر این مقاله نیز وارد است.

#### الارهاب وموقف المملكة العربية السعودية منه

(دکتر بدر بن ناصر البدر)

نویسنده معتقد است اسلام با ارهاب، ترور و خشونت، مخالف است و دولت سعودی و فقهای وهابی عربستان نیز با آن مخالف می باشند. ولی با کمی درنگ در رفتارشان، نتیجه می گیریم آنان با ارهاب، ترور و خشونت مخالفان خودشان مخالف اند؛ نه با اصل ارهاب، ترور و خشونت. ازاین رو مشاهده می کنیم، چگونه کشور عراق و سوریه را به آتش و خون کشیده اند.

#### جهود المملكة العربية السعودية في خدمة الدعوة السلفية

(دکتر محمد حافظ الشریده النابلسی السلفی)

نویسنده مقاله، درصدد اثبات این مطلب است که دولت های آل سعود، در خدمت منهج سلفیه بوده و آن را در کشور عربستان، اجرا کرده اند؛ درحالی که این ادعا، با واقعیت های موجود در عربستان، ناسازگار است.



### مصادر الأحكام القضائية عند السلفية

(دکتر یوسف بن عبدالله بن محمد الخضیر)

نویسنده در این مقاله، به مصادر احکام قضایی سلفی‌ها اشاره کرده است؛ از قبیل قرآن کریم، سنت نبوی، اجماع صریح و سکوتی، قیاس جلی و خفی.

### اثر المنهج السلفی فی تعزيز الانتماء الوطنی

(دکتر محمد بن عبدالعزیز الشایع)

نویسنده در این مقاله، درصدد اثبات محافظت سلفی‌های سعودی، بر وحدت وطنی و ایجاد امنیت در آن و حمایت وطن از انحراف فکری است؛ ادعاهایی که با واقعیت‌های موجود در عربستان، ناسازگار می‌باشد.

### الدولة السعودية والمنهج السلفی نشأة و تطبیقاً

(علی بن مشرف بن مفرح الشهري)

نویسنده مدعی است که تأسیس دولت سعودی، براساس یاری منهج سلفی و استمرار حاکمان آن، بر این منهج است و این دولت نیز، درصدد اجرای آن در جامعه می‌باشد. البته حجیت این منهج و یاری دولت سعودی از آن، درخور نظر است؛ زیرا این ادعاها، با واقعیت‌های موجود در عربستان، ناسازگار می‌باشد.

### الدولة السعودية و المنهج السلفی نشأته و تطبیقاً

(دکتر ضیاد صالح لوبانغا)

موضوعات این مقاله، همانند موضوعات مقاله قبل است.

### حقیقة دعوة الشيخ محمد بن عبدالوهاب و صلتها بالدولة السعودية

(دکتوره خولة بنت يوسف المقبل)

صاحب مقاله، مدعی است محمد بن عبدالوهاب، دعوت به منهج سلفی داشته و از



وسایل و روش‌هایی در این باره استفاده کرده و آل سعود نیز مجری این دعوت بوده است. البته به نظر ما، در تمام این مسائل، نظر و بحث است.

#### اثر المنهج السلفی فی الائتماء الوطنی

(عبدالله بن سعد اباحسین)

نویسنده در این مقاله، به حکم انتساب مسلمان به وطن خود و ضوابط روش سلفی برای این انتساب، به مفهوم شرعی آن نزد خود، پرداخته است.

#### الدولة السعودية و المنهج السلفی نشأة و تطبيقاً

(بدر بن علی طامی العتیبی)

نویسنده در این مقاله، به برخی از ویژگی‌های روش سلفی و ارتباط دعوت محمد ابن عبدالوهاب به منهج سلف و التزام حکام عربستان به این منهج، به اعتقاد خود پرداخته است؛ ادعاهایی که به نظر ما، همگی پوچ و بی‌اساس می‌باشد.

#### اثر الخطاب السلفی لعلماء المملكة العربية السعودية علی الجالیات الاسلامیة فی الغرب

(عبدالحق الترمکمانی)

نویسنده درصدد تبیین خدمات علمای عربستان و تأثیر فعالیت‌های علمی و خطابه‌های آنان، بر جوامع اسلامی در غرب است.

#### نقد

آری! خطابه‌های علمای عربستان بر جوامع اسلامی در غرب، تنها در ایجاد اختلاف و تفرقه بین مسلمانان و مذاهب اسلامی و پرورش تروریسم و خشونت، اثر گذاشته است.

#### تطبيق الدولة السعودية للمنهج السلفی علماء و عملاً

(دکتر عبدالله بن محمد بن محمد الصامل الجهنی)

نویسنده این مقاله، مدعی است دولت سعودی در مقام علم و عمل درصدد اجرای

روش سلف در جامعه بوده است که این ادعا، درخور نقد است؛ زیرا با واقعیت‌های خارجی، سازگاری ندارد. از سویی، چه کسی می‌گوید که چنین منهجی، مشروعیت دارد و الگو برای امت اسلامی است.

### جهود جامعة الامام محمد بن سعود الاسلامية في خدمة الدعوة السلفية

(فهد بن نافل عبدالعزيز الصغير)

نویسنده این مقاله، به ارتباط بین بزرگداشت هفته محمد بن عبدالوهاب و کنگره «سلفیه» پرداخته و او را احیاگر منهج سلف، معرفی نموده است. سپس نویسنده می‌گوید باید برای انتشار دعوت سلفیه و بیان حقیقت آن، از وسایل اعلام جدید، استفاده کرد.

### صلة مقرر الفقه في مرحلتی المتوسطة والثانوية في المملكة العربية السعودية بالمنهج السلفی

(دکتر عبدالکریم بن محمد بن احمد السماعیل)

نویسنده در این مقاله، به اهمیت تقریر فقه، به روش سلف، استدلال کرده است. همچنین به برخی از امتیازات این منهج، اشاره کرده است؛ از قبیل:

- دوری از بدعت. البته این مدعای هر منهج است.
- پیروی از والیان امر مسلمانان. البته این ویژگی، به‌طور مطلق آن، مورد قبول ما نیست.

آن‌گاه نویسنده، دوری از منهج سلف را از بارزترین اسباب غلو می‌داند. البته این ادعای تمام صاحبان منهج است. همچنین نویسنده، مسئله تکفیر را به‌شدت خطرناک می‌داند. اما این ادعای آنان، با واقعیات خارجی و هابیان و سلفیان، سازگاری ندارد.

### المقررات الشرعية في المعاهد العلمية وصلتها بالمنهج السلفی

(دکتر عادل شاهین محمد شاهین)

نویسنده مدعی است که تمام دستورهای شرعی در مدارس علمی سعودی، براساس



منهج سلف صالح است. البته این سخن نیز صرف ادعاست و با واقعیت‌های موجود در عربستان، سازگاری ندارد. از سویی، چه کسی می‌گوید که منهج سلف، به‌طور مطلق، بر همگان حجت است.

### شبهات حول تطبیق المنهج السلفی فی المملكة العربية السعودية والردّ علیها

(دکتر محمد عبدالوهاب العقیل)

نویسنده در این مقاله، به شبهاتی درباره منهج سلف، پاسخ می‌دهد؛ شبهاتی از قبیل:

- ربط منهج سلفی به تکفیر؛

- ربط منهج سلفی به غلو و تندروی؛

- انتساب حوادث کنونی به سلفی‌ها؛

- ظلم منهج سلفی به زن؛

- اتهام منهج سلفی به طرد دیگران.

او گرچه درصدد دفاع از منهج سلف و پاسخگویی از این شبهات برآمده است، ولی پاسخ‌های او با واقعیت‌های سلفی‌ها، سازگاری ندارد؛ زیرا این واقعیت‌ها، شبهات مطرح شده را ثابت می‌نماید.

### المنهج السلفی والنظام العالمی الجدید

(دکتر هشام بن عبدالملک بن عبدالله بن محمد آل الشیخ)

نویسنده در این مقاله، به چند موضوع اشاره کرده است:

- تعریف منهج سلفی و امتیازات آن؛

- تعریف نظام جدید جهانی و مفاصد آن؛

- مقایسه‌ای بین منهج سلفی با نظام‌های جدید جهانی؛

- صدمات نظام جهانی جدید به منهج سلفی؛



- گفت‌وگو بین تمدن اسلامی با تمدن غربی؛
- وسایل منهج سلفی برای تعامل با تمدن غرب.

### دعوی ظلم السلفية للمرأة

(ابراهیم بن سعد السیف)

نویسنده در این مقاله، مفهوم مساوات بین مرد و زن در فرهنگ غرب را نقد می‌کند و مساوات واقعی از منظر اسلام را تبیین می‌نماید. آن‌گاه به شبهات مربوط به حقوق زن پرداخته و از آنها پاسخ داده است؛ شبهاتی از قبیل:

- قیّم بودن مرد برای زن؛

- طلاق زن به دست مرد؛

- نقصان ارزش گواهی زن نسبت به مرد؛

- نقصان حق ارث زن؛

- ظلم بودن تعدد زوجات.



**کتابشناسی**





## معرفی برخی از کتاب‌های اهل سنت درباره سلفیت

۱. أشواق الحرية: مقاربة للموقف السلفي من الديمقراطية: نواف القديمي، دارالبيضاء (مغرب): المركز الثقافي العربي، ۲۰۰۹م، ۱۲۸ص.

خلاصه کتاب: نویسنده در این کتاب، به تعریف سلفیت و دموکراسی و نوع آن دو، کیفیت نقد نظام دموکراسی توسط اسلام‌گرایان و افرادی که در برابر دموکراسی در عالم عربی قرار گرفته‌اند و تمییز بین دموکراسی خیالی و دموکراسی واقعی، پرداخته است.

۲. اصول الدعوة السلفية: عبدالسلام بن برجس آل عبدالکریم، قاهره: دارالمنهاج، ۱۴۳۳هـ. ق. - ۲۰۱۲م، ۸۴ص.

خلاصه کتاب: نویسنده در این کتاب، مدعی اصولی برای دعوت سلفی است که مجرد ادعاست و هر دعوتی، ممکن است چنین اصولی را برای خود ادعا کند؛ از قبیل: اهتمام به طلب علم شرعی و تفقه در دین، حرص بر تطبیق علمی اسلام، دعوت به سوی خداوند متعال با بصیرت، اهتمام به عقیده سلف، اهتمام به سنت نبوی و حرص بر عمل و دعوت به آن، ارتباط تنگاتنگ با علمای اهل سنت، دوری از احزاب و گروه‌های سرّی اسلامی، التزام به مفاهیم قرآن و سنت و اجماع سلف امت، ترک اهل بدعت و دور کردن مردم از آنان و... .

۳. الأصول الفكرية للمناهج السلفية عند شيخ الإسلام تقي الدين أحمد بن عبدالحليم بن تيمية الحراني الدمشقي: خالد عبدالرحمان العك، بيروت: المكتب الإسلامي، ۱۴۱۵ هـ. ق. - ۱۹۹۵ م، ۳۷۲ ص.

موضوعات کلی: نقش ابن تيمیه در اصلاح مفاهيم اعتقادی و عملی، یاری رسانی ابن تيمیه به منهج سلف صالح، روش ابن تيمیه سلفی و اثر آن در فرهنگ اسلامی و...

۴. اعتقاد أئمة السلف: أهل الحديث: محمد بن عبدالرحمان الخميس، كويت: دار إيلاف، ۱۴۲۰ هـ. ق. - ۱۹۹۹ م، ۴۳۳ ص.

خلاصه کتاب: نویسنده در این کتاب، به عقاید رهبران سلف، پرداخته است.

۵. الآثار المروية عن السلف في العقيدة في كتاب تاريخ مدينة دمشق لابن عساکر: جمعاً وتحقیقاً ودراسة: توفيق بن کمال طاس، مدينه: الجامعة الإسلامية، مكتبة العلوم والحكم، ۱۴۲۶ هـ. ق. - ۲۰۰۵ م، ۵ جلد.

موضوعات کلی: آثار منهج سلف در مسائل ایمان (حقیقت ایمان، مسائل توحید، قدر و ایمان به روز قیامت)، اقوال رسیده از سلف درباره صحابه و خلافت و امامت و...

۶. بیان فضل علم السلف علی علم الخلف: ابن رجب الحنبلي، بيروت: دار البشائر الإسلامية، ۱۴۱۶ هـ. ق. - ۱۹۹۵ م، ۱۰۳ ص.

موضوعات کلی: علم نافع از منظر قرآن کریم، انکار سلف در توسعه علم نجوم، کلام سلف در فقه، جایگاه سلف و...

۷. تعريف الخلف بمنهج السلف: دراسة منهجية لأصول مذهب السلف في تقرير العقيدة والدفاع عنها وطرق التأليف فيها: ابراهيم بن محمد بن عبدالله البريكان، دمام (عربستان سعودی): دار ابن الجوزی، ۱۴۱۸ هـ. ق. - ۴۵۱ ص.

موضوعات کلی: سلف در لغت و قرآن و سنت نبوی و اصطلاح علمای عقیده،

پیدایش مذاهب سلف، نظر مردم درباره مذهب سلف، اثبات مذهب سلف، بنای مذهب سلف بر علم و حکمت و سلامت، ضوابط مذهب سلف، روش سلف در تقریر عقیده، روش سلف در دفاع از عقیده، روش سلف در تألیف و تصنیف، امتیازات روش سلفی.

۸. الثمرات الزکیة فی العقائد السلفیة: أحمد فرید. اسکندریة (مصر): الدار السلفیة، ۲۰۰۰م، ۲۴۵ص.

خلاصه کتاب: نویسنده به عقاید سلف درباره ایمان، کفر و متعلقات ایمان پرداخته است.

۹. الحركات السلفية في المغرب (۱۹۷۱-۲۰۰۴): بحث أنثروبولوجي سوسیولوجی: عبدالحکیم أبو اللوز، بیروت: مرکز دراسات الوحدة العربیة، ۲۰۰۹م، ۴۶۳ص.

موضوعات کلی: ایدئولوژی سلفیه، اسلوب اعتقادی سلفیه، مصادر مؤسس سلفیه، حرکت اجتماعی بودن سلفیه، حرکت های سلفی در مراکش (پیدایش، امتداد و توزیع جغرافیایی)، سلفیه و سیاست، سلوک حرکت های سلفی.

۱۰. حياة السلف بين القول والعمل: أحمد بن ناصر الطيار، دمام (عربستان): دار ابن الجوزی، ۱۴۳۳هـ. ق. - ۲۰۱۲م، ۹۳۵ص.

موضوعات کلی: موقف سلف درباره معتقدان به خلق قرآن، موقف سلف درباره ایمان و حقیقت و خصوصیت آن، موقف سلف درباره قدر، استواء و علو خدا، باب صفات، باب تکفیر و نسبت دادن به بدعت و فسق، صحابه، موقف سلف با والیان امور، زنان سلف، اطفال سلف، عبادت سلف، حال سلف با قرآن، عنایت سلف به قلب، نحوه برخورد سلف با فتنه ها، موقف سلف با حاجات ضروری و کمالی، موقف سلف در تعامل با زنان، عنایت سلف به فرزندان و همسایگان، حال سلف در خوردن و آشامیدن، حال سلف هنگام مرگ، حال سلف با نعمت ها و



شکر منعم، عنایت سلف به خاطره ها و افکار، موقف سلف درباه رخصت ها و اخذ به آنها.

۱۱. دعوة الإمام محمد بن عبد الوهاب: سلفية لا وهابية: أحمد بن عبدالعزيز بن عبدالله الحصين، رياض: دار عالم الكتب، ۱۴۲۰هـ. ق. - ۱۹۹۹م، ۴۸۴ص.

موضوعات کلی: نمونه هایی از روش محمد بن عبد الوهاب در دعوت به عقیده سلفیه، شبهات درباره دعوت محمد بن عبد الوهاب، تأثیر دعوت محمد بن عبد الوهاب در عالم اسلامی (شام، عراق، یمن، مصر، مغرب، الجزایر، لیبی، تونس و سودان) و...

۱۲. الدعوة السلفية: فضيلة الاكتساب و حقيقة الانتساب: فتحی بن عبدالله الموصلي، رياض: دار ابن الجوزي، ۱۴۳۴هـ. ق. - ۲۰۱۳م، ۲۰۸ص.

موضوعات کلی: سلفیه پدیده دولت عباسی، سلفیه در لغت و اصطلاح، مقدمات علمی در اکتساب دعوت سلفیه، ضوابط شرعی در انتساب به دعوت سلفیه.

۱۳. السلفية الجهادية في السعودية: فؤاد إبراهيم، بيروت: دار الساقی، ۲۰۰۹م، ۳۱۱ص.

موضوعات کلی: وهابیت و سیاست، اوضاع نجد قبل از وهابیت، ایدئولوژی وهابیت (دین و سیاست)، آثار توافق وهابیت سعودی، مواجهه بین سلفیت و دولت، معارضه سلفیه در خارج، سلفی جهادی، نقد خطاب سلفی، سلفیت بین سلطه و مجتمع، نظری به عقل جهادی، تخیل امارت اسلامی.

۱۴. السلفية الشيعية والسنية: بحث في تأثيرها على الاندماج الاجتماعي: عبدالله البريدي، بيروت، الشبكة العربية للأبحاث والنشر، ۲۰۱۳م، ۱۱۰ص.

خلاصه کتاب: نویسنده درصدد اثبات وجود افراد افراطی تکفیری بین علمای شیعه و علمای اهل سنت است که یکدیگر را تکفیر کرده و نجس دانسته و درصدد ریشه دار کردن تعصب و عنف و شدت برخورد بین پیروان این دو مذهب اند.

۱۵. السلفية الوهابية: أفكارها الأساسية وجذورها التاريخية: حسن بن علي السقاف، بيروت: دار الميزان، ۱۴۲۸ هـ. ق. - ۲۰۰۷ م، ص ۱۵۹.

موضوعات کلی: تاریخ و ریشه‌های سلفیت و وهابیت، مناقشه افکار وهابیان سلفی، طرق انتشار سلفیه وهابی، راه‌های وهابیان سلفی برای قطع گفت و گو و مناقشه با معارضان خود، عادات سلفیه وهابی، ارهاب فکری و عملی از مهم‌ترین عناصر دعوت نزد وهابیان سلفی، اسامی برخی از گروه‌های وهابی سلفی.

۱۶. السلفية في المجتمعات المعاصرة: محمد فتحي عثمان، كويت: دارالقلم، ۱۴۱۴ هـ. ق. - ۱۹۹۳ م، ۱۵۰ ص.

موضوعات کلی: حقیقت سلفی‌ها، موافقت دعوت سلفیه با هر عصر، رجوع سلفی‌ها به هدایت سلف در عصر رسالت، دعوت محمد بن عبدالوهاب به سلفیه، تأثیر دعوت سلفیه در مسلمان معاصر، تأثیر دعوت سلفیه بر علمای دین و متفکران اسلامی، تأثیر دعوت سلفیه بر حرکت‌های اسلامی معاصر، تأثیر دعوت سلفیه بر گروه‌های اسلامی.

۱۷. السلفية وقضايا العصر: عبدالرحمان بن زيد الزنيدى، رياض: دار إشييليا للنشر والتوزيع، ۱۴۱۸ هـ. ق. - ۱۹۹۸ م، ۶۵۳ ص.

موضوعات کلی: معنای لغوی سلفیه، سلفیه در تراث اسلامی، سلفیه در فکر غربی، مفهوم سلفیه در فکر عربی معاصر، مقومات سلفیه، سلفیه و حدیث فرقه ناجیه، سلفیه منهج یا مذهب، موقف سلفی از عقلانیت، سلفیه و اجتهاد، ابداع بین عقلانیت و سلفیت، موقف سلفیه از قضیه علمی، اصول علم نزد سلفیه، سلفیه و میراث علمی، موقف سلفی از قضیه پیشرفت و تمدن، انسانیت در نگاه سلفی، عناصر انسانیت در نگاه سلفی و... .

۱۸. السلفية: محمد عماره، سوسه (تونس): دار المعارف للطباعة والنشر، ۱۹۹۴ م،



موضوعات کلی: تعلیمات اولیه سلفیه، روش نصوصی، مخالفت روش سلفیه با رأی و قیاس و تأویل و ذوق و عقل و سبیت، نصوص تنها مصدر حلال و حرام و... .

۱۹. السلفية: مرحلة زمنية مباركة لا مذهب إسلامي: محمد سعيد رمضان البوطي، دمشق: دارالفکر، ۱۴۰۸ هـ. ق. - ۱۹۸۸ م، ۲۷۰ ص.

موضوعات کلی: معنای سلف در لغت و اصطلاح، فرق بین پیروی از سلف و اختراع مذهبی به نام سلفیه، بدعت بودن اختراع مذهب سلفیت، آفات ناشی از بدعت مذهب سلفیه و... .

۲۰. السلفيون وقضية فلسطين في واقعنا المعاصر: محمد كامل القصاب و محمد عزالدين القسام، نابلس (فلسطين): مركز بيت المقدس للدراسات التوثيقية، ۱۴۲۳ هـ. ق. - ۲۰۰۲ م، ۳۳۱ ص.

خلاصه کتاب: نویسنده در این کتاب، به قضیه فلسطین و جنایات صورت گرفته در آن و رأی و اقدامات سلفی‌ها و سعودی‌ها درباره فلسطین و عملیات انتحاری در فلسطین، پرداخته است.

۲۱. شرح ألقاظ السلف ونقض ألقاظ الخلف في حقيقة الإيمان: أحمد بن صالح الزهراني، أبوظبي: دار الإمام مالك، ۱۴۲۶ هـ. ق. - ۲۰۰۵ م، ۳۹۱ ص.

موضوعات کلی: ایمان شرعی در الفاظ سلف، اصل خلاف بین سلف و مخالفان آنان در ایمان، بیان سلف در حقیقت ایمان، اختلاف عبارات سلف و اتفاق در معنا، فرق بین مذهب سلف و مذهب خوارج، منهج سلف در نصوص و عهد و وعید، اقوال سلف در مسئله زیاده و نقصان ایمان، استثناء ایمان در نظر سلف، فرق بین اسلام و ایمان نزد سلف، سلف و تکفیر نمودن جهیمیه در مسئله ایمان، ردّ سلف بر خوارج و معتزله، اجماع سلف در تأثیر عمل جوارحی در کمال ایمان.

۲۲. عقائد السلف للأئمة أحمد بن حنبل والبخاري وابن قتيبة وعثمان الدارمي:

علی سامی النشار و عمار جمعی الطالبی، اسکندریه (مصر): منشأة المعارف، ۱۳۹۱ هـ. ق. - ۱۹۷۱ م، ۶۱۰ ص.

خلاصه کتاب: این کتاب، جامع کتاب‌های «الردّ علی الزنادقة و الجهمیة» از احمد بن حنبل، کتاب «خلق افعال العباد» بخاری، کتاب «الاختلاف فی اللفظ و الردّ علی الجهمیة و المشبهة» از عبدالله بن مسلم بن قتیبه و کتاب «الردّ علی الجهمیة» ابوسعید دارمی، از قدمای سلفیه است.

۲۳. العقائد السلفية بأدلتها العقلية والعقلية: أحمد بن حجر البوطامي آل بن علی، دوحه (قطر): وزارة الأوقاف والشؤون الإسلامية، ۱۴۱۵ هـ. ق. - ۱۹۹۴ م، ۲ جلد. موضوعات کلی: اقسام توحید، عصمت پیامبر ﷺ، نبوت پیامبر ﷺ، معاد و... .

۲۴. عقائد أئمة السلف: فواز أحمد زمرلي، بیروت: دار الكتاب العربي، ۱۴۱۵ هـ. ق. - ۱۹۹۵ م، ۳۲۸ ص.

خلاصه کتاب: نویسنده در این کتاب، عقاید احمد بن حنبل، سفیان ثوری، حمیدی، عبدالغنی المقدسی، ابن ابی زید قیروانی و ابن قدامه را بررسی کرده است. ۲۵. العقدة السلفية من المقدمات الإسلامية: عامر الکردی، بیروت: دار الکاتب العربي، ۱۴۲۵ هـ. ق. - ۲۰۰۴ م، ۱۹۷ ص.

موضوعات کلی: کمک سلفی یهودی علیه جهاد مقدس، بر حذر داشتن بخاری از ادعاهای سلفیت، تعریف سلفیت، نقش وهابیت در تثبیت وجود صهیونیست‌ها در فلسطین.

۲۶. عقيدة السلف وأصحاب الحديث: إسماعيل بن عبدالرحمان الصابوني، ریاض: دارالعاصمة، ۱۴۱۹ هـ. ق. - ۱۹۹۸ م، ۳۹۲ ص.

موضوعات کلی: صفات باری تعالی، پیروی از سنت و ترک بدعت، ایمان به بعثت، شفاعت، خلفای اربعه و... .

۲۷. العقيدة السلفية بين الإمام ابن حنبل والإمام ابن تيمية: سيد عبدالعزيز السيلي،



قاهره: دار المنار للطبع والنشر والتوزيع، ۱۴۱۵ هـ. ق. - ۱۹۹۵ م، ۴۵۶ ص.

موضوعات کلی: تعریف سلف، عقیده سلف در توحید و ارکان ایمان و قضا و قدر و قرآن و کلام خدا و رؤیت و تأویل و حقیقت و مجاز و محکم و متشابه و تفویض، اصول منهج سلفی (تقدیم شرع بر عقل، طرد تأویل، اعتماد بر روش قرآن در استدلال)، عقاید ابن حنبل، روش ابن حنبل، روش سلفی ابن تیمیه، عقاید ابن تیمیه، مقارنه بین روش احمد بن حنبل و ابن تیمیه، مقارنه در تطبیق بین احمد ابن حنبل و ابن تیمیه و... .

۲۸. العقيدة السلفية في كلام رب البرية وكشف أباطيل المبتدعة الردية: عبدالله بن

يوسف الجديع، رياض: دار الإمام مالك، ۱۴۱۶ هـ. ق. - ۱۹۹۵ م، ۴۷۵ ص.

موضوعات کلی: حقیقت کلام، عقیده سلف در اثبات صفات، شرح اعتقاد سلف در کلام خداوند متعال و... .

۲۹. العقيدة السلفية والرد على المنحرفين عنها: الطيب بن عمر بن الحسين

الجكني، بيروت: دار ابن حزم، ۱۹۹۹ م، ۱۸۲ ص.

موضوعات کلی: تعریف سلف و سلفیه در لغت و اصطلاح، روش سلف در بحث از عقیده، موقف سلف در وارد شدن در علم کلام، عقیده سلفی ها و... .

۳۰. فقه الإيمان على منهج السلف الصالح: وميض بن رمزي بن صديق العمري،

عمان (اردن): دار النفائس للنشر والتوزيع، ۱۴۰۸ هـ. ق. - ۱۹۸۸ م، ۵۶۶ ص.

خلاصه کتاب: این کتاب به بحث از حقیقت ایمان، اسلام، توحید، دین، گناهان، کفر، شرک، نفاق، بدعت و...، از دیدگاه سلف پرداخته است.

۳۱. الفكر السلفي عند الشيعة الإثنا عشرية: علي حسين الجابري، عمان (اردن):

دار مجدلاوى، ۱۴۲۸ هـ. ق. - ۲۰۰۸ م، ۵۵۸ ص.

موضوعات کلی: سلفیه در شرایع و ادیان آسمانی، تعریف سلفیه در لغت و اصطلاح، اندیشه سلفی از شروع دعوت اسلامی تا پیدایش مذاهب، فکر سلفی عام



در عصر پیدایش مذاهب و پس از آن، نظر فکر سلفی از تأثیر فلسفی و منطقی در کلام و تشریح اسلامی، نظر فکر سلفی اسلامی درباره آزادی تشریح، فکر سلفی نزد شیعه، فکر سلفی دوازده امامی در قرن چهاردهم هجری و ... .

۳۲. قواعد المنهج السلفي في الفكر الإسلامي: مصطفى حلمي، اسکندریه (مصر): دار الدعوة للطبع والنشر، ۱۴۱۶ هـ. ق. - ۱۹۹۶ م، ۲۶۲ ص.

موضوعات کلی: عقیده اسلامی در عصر پیامبر ﷺ و صحابه، انحراف عقاید فرقه‌ها از عقاید سلف، قواعد منهج سلفی در فکر اسلامی (تقدیم شرع بر عقل، طرد تأویل کلامی، استدلال به آیات و براهین قرآنی)، مفهوم سلفیه در عصر جدید.

۳۳. لكم سلفكم ولي سلفي: خالد منتصر، قاهره: مركز المحروسة للنشر والخدمات الصحفية والمعلومات، ۲۰۱۲ م، ۳۹۰ ص.

موضوعات کلی: سلفی‌ها و شهروندی، گفت و گوهایی بین سلفی و ازهری، ستودن یک سلفی از آتاتورک، اقوال سلفیه درباره دموکراسی و ... .

۳۴. لماذا اخترت المنهج السلفي؟: سليم بن عبيد الهاللي، عمان (اردن): داراهل الحديث، ۱۹۹۹ م، ۱۰۷ ص.

موضوعات کلی: سلف و سلفیه به لحاظ لغت و اصطلاح و زمان، پاسخ از شبهه بدعت بودن تسمیه به سلفیه، سلفیه و فرقه ناجیه و طایفه منصوره، غرباء، اهل حدیث، اهل سنت و جماعت، نسبت بین اهل سنت و جماعت و سلفیه، فرق بین مذهب سلف و مذهب خلف، چرا فقط روش سلفی، احتجاج صحابه به فهم و روش سلف ... .

۳۵. المنهج السلفي عند الشيخ ناصر الدين الألباني: عمرو عبدالمنعم سليم، طنطا (مصر): مكتبة الضياء، بی تا، ۲۸۲ ص.

موضوعات کلی: سلفیه در لغت و اصطلاح، سلفیه روش است یا گروه، احتجاج



البانی به آثار سلف، ظاهری نبودن البانی، البانی فقیه محدث، موقف البانی درباره بدعت، بدعت در احکام و بدعت در عقاید، قاعده سلفیه در اثبات صفات، حکم تارک نماز، اعمال شرط صحت یا کمال، اصول دعوت سلفیه (پابندی به قرآن و سنت و پیروی از آنها، توحید، طلب علم نافع، تصفیه و تربیت، طرد تحزب و مذهبیت).

۳۶. المنهج الفقهي لأئمة الدعوة السلفية في نجد: صلاح بن محمد بن عبدالرحمان آل الشيخ، رياض: دارالصمعي للنشر والتوزيع، ۱۴۳۰هـ. ق. - ۲۰۰۹م، ۷۳۱ص.  
موضوعات کلی: تعریف دعوت سلفی، علمای دعوت سلفی در نجد، مدرسه فقه حنبلی، فقه ابن تیمیه، روش رهبران دعوت در پیروی و برخورد با مخالف.

۳۷. الموقف المعاصر من المنهج السلفي في البلاد العربية: دراسة نقدية: مفرح بن سليمان القوسي، رياض: دارالفضيلة للنشر والتوزيع، ۱۴۲۳هـ. ق. - ۲۰۰۳م، ۶۸۰ص.  
موضوعات کلی: سلف، منهج سلف، دیدگاه مختلف در عصر کنونی اسلامی، دیدگاه عقلانی (معتزله، اشاعره، ماتریدیه)، مناقشه دیدگاه عقلانی، دیدگاه روشنفکر مآبانه در عصر کنونی اسلامی از افرادی همچون «حسن ترابی، عبدالله علایلی، راشد الغنوشی، محمد عابد الجابری، محمد رضا محرم، محمد سلیم العوا و احمد کمال ابوالمجد»، مناقشه پیروان این دیدگاه، دیدگاه غربزده از افرادی همچون «زکی نجیب محمود، محمود ارگون، هشام جعیط، فؤاد زکریا، فرج فوده و احمد امین»، مناقشه پیروان این دیدگاه، دیدگاه مارکسیستی از افرادی همچون «حسین مروه، طیب تیزینی، محمود امین العالم، عبدالله عرو، محمود اسماعیل»، مناقشه پیروان این دیدگاه.

۳۸. نقد الخطاب السلفي: ابن تیمیة نموذجاً: رائد السمهوري، لندن: طوی للنشر والإعلام، ۲۰۱۰م، ۵۵۶ص.

موضوعات کلی: نظر ابن تیمیه درباره غیرمسلمانان و نحوه تعامل با آنان، نظر

ابن تیمیه درباره برادر مسلمان مخالف، تکفیر مطلق و معین، نحوه تعامل با بدعت گذار متأول، دیدگاه ابن تیمیه درباره زن، دیدگاه ابن تیمیه درباره غیر عرب، دیدگاه ابن تیمیه درباره علمای طبیعت، قواعد منهج ابن تیمیه درباره توحید، فطری بودن شناخت خدا، اکتفا به نصوص قرآنی در اقامه حجت، قدر در فکر ابن تیمیه، حکم تعارض بین عقل و نقل، وجوه ردّ بر متکلمان، راهبرد ابن تیمیه در ردّ بر متکلمان (احتجاج عقلی، احتجاج لغوی، تشنیع حال خصم و دعم و تعزیز).

۳۹. نواقض الايمان الاعتقادية وضوابط التكفير عند السلف: محمد بن عبدالله بن

علی الوهیبی، ریاض: دارالمسلم للنشر و التوزیع، ۱۴۲۲ هـ. ق. - ۲۰۰۱ م، ۲ جلد.

موضوعات کلی: سلف و استعمال اهل سنت و جماعت، ضوابط و موانع تکفیر نزد

اهل سنت و نواقض اعتقادی ایمان، ضوابط تکفیر و موانع آن.

۴۰. هذه هي السلفية: دعوة الإيمان والأمن والأمان المنهجية العلمية التربوية

و كشف الآثار التدميرية للأنكار التكفيرية: علی بن حسن بن علی بن عبدالحمید

الحلبی الأثری، مدینه، دارالامام مسلم للنشر و التوزیع، ۱۲۱ ص.

موضوعات کلی: دعوت اصلی بودن سلفیت، حقیقت سلفیه، تاریخ سلفیت، علت

دعوت به سلفیت، یکی بودن روش سلفیت، سلفیت و سیاست، سلفیت و ارهاب،

مظلومیت سلفیت و ...